

ترجمه و تلخیص حسن اصفهانی

علم تکامل جامعه

(بررسی تاریخ بمطابق توالی قانونمند صورت بندی های اقتصادی - اجتماعی)



تأسیس بنیاد فرهنگ و ادب

منتشر شده

اقتصاد سیاسی پیش از مارکس ۱. آتیکین ترجمه جلال علوی نیا

تکامل نظر مونیستی تاریخ گ. پلخانیف

ترجمه جلال علوی نیا - سعداله علیزاده

آزادی اقتصادی و اختناق سیاسی در شیلی اورلاند و لتلیبر

ترجمه حمید امیرابی

انقلاب و ضد انقلاب در شیلی پل سوئیزی هاری مکداف

ترجمه خلیل پاک نیا

اولین حکومت کارگری

خاستگاه زبان، اندیشه و شعر جورج تامسون ترجمه جلال علوی نیا

انسان دوستی و هنر ویلادیسلاوژی من کو ترجمه جلال علوی نیا

ریال

علم تکامل جامعه

بررسی تاریخ بمثابه توالی قانونمند
صورت بندی های اقتصادی - اجتماعی

ترجمه و تلخیص حسن اصفهانی

تهران، نشر بین الملل، ۱۳۵۸

تكملة رسالة

تكملة رسالة
تكملة رسالة



تعمیر و ترمیم

علم تکامل جامعه

ترجمه و تلخیص حسن اصفهانی

چاپخانه خرمی

چاپ اول

سال ۱۳۵۸

حق چاپ محفوظ

فهرست

فصل اول

- ۷ ماتریالیسم تاریخی چه چیز را بررسی می‌کند؟
- ۷ ۱- تکامل ماتریالیسم تاریخی - انقلابی در جامعه‌شناسی
- ۱۱ ۲- موضوع ماتریالیسم تاریخی
- ۱۳ ۳- ضرورت تاریخی و آزادی بشر
- ۱۶ ۴- ماهیت غیر علمی جامعه‌شناسی معاصر بویژه بورژوازی

فصل دوم

- ۲۱ ۴ صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی
- ۲۱ ۱- شرایط طبیعی زندگی جامعه
- ۲۵ ۲- شیوه تولید بمنزله نیروی اصلی تعیین‌کننده «تکامل جامعه»
- ۳۱ ۳- زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه و تأثیر متقابل آنها
- ۳۶ ۴- صورت‌بندی اقتصادی اجتماعی بمشابه ارگانیسمی پیچیده
- ۵۶ ۵- تاریخ جامعه بمشابه تاریخ تکامل توالی-قانونمند صورت-
- ۴۰ ۶- بندهای اقتصادی - اجتماعی

فصل سوم

- ۵۰ صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی کمونیسم
- ۵۰ ۱- سوسیالیسم
- ۵۸ ۲- از سوسیالیسم به کمونیسم
- ۶۳ ۳- کمونیسم

فصل چهارم

- ۶۶ توده‌های مردم نیروی تعیین‌کننده در توسعه و تکامل جامعه‌اند
- ۱- مردم سازندگان واقعی تاریخ و نیروی تعیین‌کننده توسعه و تکامل جامعه هستند
- ۶۷ ۲- نقش شخصیت در تاریخ
- ۷۲

فصل پنجم

- ۷۸ طبقات و مبارزه طبقاتی
- ۷۸ ۱- طبقه چیست ؟
- ۸۵ ۲- انقلاب اجتماعی
- ۸۷ ۳- دولت

فصل اول

ماتریالیسم تاریخی چه چیز را بررسی می‌کند؟

مارکس و انگلس نشان دادند که تکامل جامعه نیز دارای خصلت علمی و دیالکتیکی است و تاریخ نیز مانند علوم دیگر چون فیزیک و شیمی می‌تواند دقیق و علمی بررسی شود. آنان نظریه علمی تکامل جامعه یعنی ماتریالیسم تاریخی را پایه‌گذاری کردند. قبل از بررسی ماتریالیسم تاریخی، ابتدا انقلابی را که مارکسیسم در نظریات مربوط به جامعه و تاریخ انجام داد از نظر می‌گذرانیم.

۱- تکامل ماتریالیسم تاریخی - انقلابی در جامعه‌شناسی

متفکرین بزرگ همواره در پی آن بودند که منشاء جامعه بشری را درک نموده قانونمندی تکامل آن و ماهیت قوانین مزبور را کشف نمایند و دریابند که آیا این قوانین تصادفی هستند و یا برعکس ضروری و عینی می‌باشند؟ اگر تکامل جامعه را عللی هست، علل اصلی آن کدامند و پایه و اساس زندگی اجتماعی چیست؟ طرح چنین سئوالاتی طبیعی بوده زیرا

انسان در جامعه زندگی می‌کند و بارشته‌های بی‌شماری بدان وابسته است و نسبت به تاریخ و طرق تکامل آن علاقمند است.

قبل از مارکسیسم، دانشمندان در باره تکامل جامعه نظریات صحیح بسیاری ارائه داده‌اند، مثلاً مائریالیستهای قرن ۱۸ فرانسه بیان می‌داشتند که انسان، نظریات و رفتار او نتیجه تأثیر محیط اجتماعی است. تاریخ نویسان بورژوازی فرانسه (گیزو، تیری و مینه) وجود طبقات متضاد و مبارزه طبقاتی را در جامعه نشان دادند. علمای اقتصادی انگلیس (آدام اسمیت، دیوید ریکاردو) سعی کردند برای وجود طبقات در جامعه پایه و اساس اقتصادی بیابند. سوسیالیستهای تخیلی (سنت‌سیمون، فوریه، اوئن) مشخصات جامعه کمونیستی آینده را پیش‌بینی می‌کردند. دموکراتهای انقلابی قرن ۱۹ روسیه (بلینسکی هرزن. وچرنیشفسکی) در ایجاد نظریه تکامل جامعه سهم بزرگی دارا هستند. نظریات آنان پیرامون نقش اقتصاد در تکامل جامعه، دربارهٔ انسانها بمنزله سازندگان واقعی تاریخ، وجود تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی بین استثمارشوندگان و استثمارکنندگان، خصلت طبقاتی فلسفه، هنر، ادبیات و غیره، باتوجه به زمان آنها عمیق و پراهمیت بوده است.

باوجود اینها، جامعه‌شناسی قبل از مارکسیسم عملی نبوده است. قبل از مارکسیسم، ایده‌آلیسم، بر جامعه‌شناسی حکمفرمائی میکرد. مائریالیستهای فرانسه به تأثیر محیط اجتماعی بر انسان اشاره میکردند لیکن این محیط اجتماعی را بنظر عقل انسانی قلمداد میکردند و چکیده نظریات آنان در مورد جامعه این بود که عقاید برجهان حکومت می‌کنند. مائریالیستهای دیگر قبل از مارکسیسم نیز دربارهٔ جامعه نظریات ایده‌آلیستی داشتند. اما راجع به ایده‌آلیستها، ماهیت غیر علمی نظریات آنان نسبت به تکامل جامعه بخودی خود بدیهی بود. مثلاً هگل باوجود اینکه اندیشه‌هایش دربارهٔ ضرورت تاریخی، سهم پرارزشی در فلسفه دارد و گرچه کوشیده است از نظرگاه دیالکتیکی بجمله بشر بنگرد؛ معینا در پایان باین نتیجه غلط رسید که خواست الهی بر جامعه حکومت میکند: «خداوند حاکم برجهانست و مضمون حاکمیت او تحقق اندیشه‌ها و طرحها و بوجود آورنده

تاریخ جهان است» اینست خلاصه فلسفه هگلی تاریخ.
نقص دیگر جامعه‌شناسی قبل از مارکسیسم بررسی ایده‌آلیستی جامعه است. جامعه‌شناسی قبل از مارکسیسم پانشان دادن این امر که عقاید بر جهان حکومت می‌کنند و این عقاید را شخصیت‌های برجسته، پادشاهان، فرماندهان نظامی، دانشمندان و غیره ارائه می‌دهند، باین نقطه نظر اشتباه می‌رسند که تنها مردان بزرگ سازنده تاریخ‌اند. آنها نقش قاطع خلقها را در تکامل تاریخ نادیده می‌گیرند.

جامعه‌شناسی قبل از مارکسیسم همچنین در نشان دادن منطبق‌جریان تکامل تاریخ ناتوان بوده است. جامعه‌شناسان مزبور تاریخ را بمنزله مجموعه دره‌می از وقایع غیروابسته بهم نشان میدادند. آنها تحت تأثیر افکار ایده‌آلیستی خود قادر نبودند وحدت و وابستگی متقابل زندگی اجتماعی، نیروهای محرک واقعی آن و منشاء مادی حوادث تاریخی را درک نمایند.

مارکس و انگلیس اولین کسانی بودند که به ماهیت جامعه نفوذ کرده و تکامل پیچیده و خصلت متضاد این تکامل را آشکار ساختند. آنها استادانه ماتریالیسم تاریخی یعنی نظریه‌ای از لحاظ کیفی کاملاً نوین درباره تکامل جامعه بوجود آوردند که انقلابی در نظریات پیرامون تکامل جامعه انسان پدید آورد.

مارکس و انگلس ایده‌آلیسم را از علوم اجتماعی بدور افکنده، تطبیق مسئله اساسی فلسفه را با جامعه حل کردند. آنها اصول اساسی ماتریالیسم تاریخی را چنین فرموله کردند:

وجود اجتماعی تعیین‌کننده شعور اجتماعی است.

وجود اجتماعی، زندگی مادی جامعه و بالاتر از همه فعالیت انسانها در رشته تولید مادی و مناسبات اقتصادی بین انسانها را در جریان تولید دربر می‌گیرد.

شعور اجتماعی عبارت است از حیات معنوی (روحی)، اندیشه‌ها، نظریه و نظریاتی که انسانها را رهنمائی می‌کنند.

مارکس و انگلس باین بیان اینکه وجود اجتماعی مقدم بر شعور اجتماعی

است نشان دادند که: انسانها قبل از پرداختن به علوم، هنر، فلسفه و غیره بایستی غذا، لباس، مسکن و غیره داشته باشند که برای بدست آوردن آنها کار کردن لازمست و خود بایستی بتولید نعمات مادی پردازند. از این امر چنین نتیجه میشود که تولید وسائل فوری و اولیه جهت معیشت و در نتیجه درجه تکامل اقتصادی که یک جامعه بدان نائل آمده پایه و اساسی را تشکیل میدهد که بر روی آن، نهادهای دولتی، مفاهیم قانونی، هنری و حتی نظریات مذهبی مردم بنا می شود. و لذا این نهادها، مفاهیم، هنر و نظریات رامی توان با در نظر گرفتن چگونگی تولید نعمات مادی بیان داشت نه آنطوری که تاکنون برعکس این انجام میگرفته است.

ماتریالیسم تاریخی عبارتست از مفهوم ماتریالیستی حقیقی و درستی از تاریخ.

مارکس و انگلس از بین مناسبات متعدد اجتماعی، مناسبات اقتصادی تولیدی را بمنزله آنچه یزیکه اصلی و قطعی است جدا کرده و بدین ترتیب باین مفهوم رسیدند که صورت بندی اقتصادی - اجتماعی بمنزله مفهوم اساسی ماتریالیسم تاریخی می باشد.

صورت بندی اقتصادی - اجتماعی مجموعه پدیده ها و روندهای اجتماعی (وابسته به اقتصاد، ایدئولوژی، خانواده، نحوه زندگی و غیره) می باشد که مبتنی بر شیوه تولیدی معینی است. تکامل جامعه با جایگزینی طبیعی یک صورت بندی اقتصادی - اجتماعی پیشرفته تر بجای صورت بندی موجود انجام می پذیرد. تاریخ بشر از صورت بندی کمون اولیه به صورت بندی بردگی و از بردگی به زمینداری و سرمایه داری و سرانجام به صورت بندی کمونیستی پیش میرود.

مارکس و انگلس ثابت کردند که توده های ایزحمتکش سازندگان واقعی تاریخ هستند. انسانها با کار خود تمام ثروت های مادی را تولید می کنند، کار میلیونها زن و مرد از میان توده عادی مردم شالوده و اساس حتمی حیات و پیشرفت بشریت را تشکیل می دهد.

مارکس و انگلس منطلق واقعی و عینی تکامل جامعه را روشن ساختند.

بطوریکه دیگر تاریخ مجموعه هرج و مرج و قایع نامربوط بهم نبوده بلکه روند جامعی است که قوانینی دیالکتیکی بر آن حاکمیت دارند .

۲- موضوع ماتریالیسم تاریخی

موضوع ماتریالیسم تاریخی عبارتست از مطالعه جامعه و قوانین توسعه و تکامل آن. این قوانین عینی هستند یعنی مانند قوانین طبیعت مستقل از شعور انسان میباشند. این قوانین مانند قوانین طبیعت قابل شناخت بوده و بوسیله انسانها در جریان فعالیت عملی آنان بکار برده میشوند ولی بهر حال بین قوانین طبیعت و قوانین حیات اجتماعی تفاوت های اساسی موجود است. قوانین طبیعت منعکس کننده عمل کورکورانه نیروهای خود بخودی میباشند؛ درحالیکه قوانین توسعه و تکامل جامعه، همواره بوسیله انسانهایی بعرصه ظهور میرسند که بمنزله موجوداتی آگاه هدفهای معینی را در برابر خود قرار داده و برای رسیدن به آن هدفها تلاش میکنند. قوانین زندگی اجتماعی نه تنها بوسیله ماتریالیسم تاریخی، بلکه توسط علوم اجتماعی دیگری از قبیل علوم سیاسی، اقتصادی، تاریخ، زیبایی شناسی، تعلیم و تربیت و جزاینها مطالعه و بررسی می شوند. لیکن همه این علوم تنها گروه معینی از پدیده های اجتماعی را مطالعه کرده و جامعه را از یک دیدگاه بررسی می کنند، بدون اینکه اندیشه و تصویری از توسعه و تکامل آن بطور کلی بدست دهند. مثلا اقتصاد سیاسی مناسبات اقتصادی یا تولیدی بین انسانها را مطالعه میکند. تاریخ به بررسی تکامل جامعه در مراحل مختلف زندگی ملل کشورها میپردازد. زیبایی شناسی محدود به حوزه هنر است و غیره.

ماتریالیسم تاریخی (برخلاف سایر علوم اجتماعی) کلی ترین قوانین توسعه و تکامل جامعه را بررسی می کند. ماتریالیسم تاریخی بمنزله جزء مكملی از جهان بینی مارکسیستی لنینی، تعبیر و تفسیری علمی ر دیالکتیکی از پدیده های زندگی اجتماعی ارائه میدهد. این علم به بررسی مسائل عمومی مهم تکامل تاریخی مانند رابطه بین زندگی اجتماعی و

آگاهی، اهمیت تولید مادی در زندگی انسانها، منشاء و نقش عقاید اجتماعی نهادهای مربوط به آنها میپردازد. ماتریالیسم تاریخی بپایه‌ها می‌دهد نقشی را که خلقها و شخصیتها در تاریخ ایفاء میکنند، چگونگی پیدایش طبقات و مبارزات طبقاتی، پیدایش دولت و اینکه چرا انقلابات اجتماعی رخ میدهند و اهمیت آنها در روند تاریخی چیست و یکسره مسائل کلی دیگری را از تکامل جامعه درک کنیم.

قلمرو عمل کلیه قوانینی که مورد مطالعه ماتریالیسم تاریخی قرار میگیرند، یکسان نیست. بعضی از این قوانین در تمامی مراحل تکامل جامعه حاکمند و برخی دیگر در مرحله خاصی از آن. در بین قوانین نوع اول قانون نقش تعیین‌کننده وجود اجتماعی نسبت به آگاهی اجتماعی و نقش تعیین‌کننده تولید را در تکامل جامعه میتوان ذکر کرد؛ و از قوانین نوع دوم قانون مبارزه طبقاتی را میتوان نام برد که تنها در جوامعی عمل میکنند که به طبقات متخاصم شده است.

ماتریالیسم تاریخی همچنین مقوله‌ها و مفاهیمی را بوجود آورده که کلی‌ترین و اساسی‌ترین جنبه‌های تکامل جامعه را منعکس میکنند. مهمترین این مقولات عبارتند از: «وجود اجتماعی»، «شعور یا آگاهی اجتماعی»، «شیوه تولید»، «زیربنا» و «سوپر بنا». تنها مجموعه قوانین و مقولات ماتریالیسم تاریخی منظره واحد و موزونی از تکامل جامعه را ارائه میدهد. ماتریالیسم تاریخی نتیجه تعمیم تجربیات خلقها در سراسر تاریخ و کامیابیهای میباشند که نصیب علوم اجتماعی شد. بدون ماتریالیسم تاریخی، بدون شناخت قوانین کلی تکامل جامعه از سوی دیگر هیچ رشته‌ای از علوم اجتماعی نمیتواند بنحویتربخشی تکامل یابد. ماتریالیسم تاریخی پایه و اساس متدولوژیک (اسلوب‌شناسی) کلیه علوم اجتماعی است. مورخین، اقتصاددانان و سایر دانشمندان بکمک این علم قادر خواهند بود راه خود را از بین پدیده‌های پیچیده و بفرنج اجتماعی بیابند و مقام و اهمیت هر پدیده‌ای را در حیات جامعه تعیین کنند. مثلاً یک مورخ با دانستن مسئله اساسی ماتریالیسم تاریخی درباره نقش قطعی انسانها (مردم) در تکامل جامعه میتواند خصلت واقعی یک رویداد تاریخی معین را آشکار سازد.

يك مورخ با دانستن اینکه حیات معنوی جامعه وابسته به مناسبات اقتصادی مادی بین انسانها است، میتواند منشاء، تئوریهها و نظریات گوناگون را بدرستی ترسیم کرده و نقش آنها را در تاریخ ارزیابی کند. بهمین شکل ماتریالیسم تاریخی برای سایر علوم اجتماعی اهمیت شگرفی دارد.

شناخت قوانین ماتریالیسم تاریخی بمامکان میدهد نه تنها پدیدههای اجتماعی پیچیده و بفرنج را درک کنیم، بلکه بتوانیم در حیات جامعه تأثیر کرده و آنها برفع خلغهای زحمتکش تغییر دهیم. تغییر واقعیت بر مبنای قوانین شناخته شده تکامل جامعه بمعنی اجرای ضرورت تاریخی تکامل پیشرونده بشریت است. در روند این تکامل است که بشر به آزادی واقعی دست می یابد. به بینیم ماتریالیسم تاریخی از ضرورت و آزادی چه می فهمد.

۳- ضرورت تاریخی و آزادی بشر

ضرورت یا جبر تاریخی از وابستگی درونی پدیدههای اجتماعی ناشی شده و لذا ضرورتاً و بنحو اجتناب ناپذیر رخ میدهد. مثلاً تولید مادی ضرورتاً تعیین کننده تمام جنبه های حیات جامعه است. انقلابات و یاجایگزینی يك جامعه بجای دیگری نیز از ضرورت ناشی میشود. در دوران ما نظام کمونیستی بطور اجتناب ناپذیری جایگزین سرمایه داری میشود.

جامعه شناسان مرتجع بورژوازی و رهبران ایدئولوژیهای غیر علمی ضرورت تاریخی را درک نمیکنند. آنان ادعا میکنند که تمامی روندهای تاریخی را اراده نیروهای ماوراء الطبیعه تعیین نموده و مردم تنها بازیچه ای در دست این نیروها هستند. در یکی از کتب آنان (تورات) آمده است که بدون اراده نیروهای ماوراء الطبیعه «حتی يك مو از سر کسی کم نخواهد شد».

برخی جامعه شناسان مرتجع بورژوازی با قلب ماهیت تکامل جامعه و رد ضرورت تاریخ به قطب متضاد آن غلطیده، مدافع ذهن گرائی یا حکم فرمائی مطلق اراده دلخواه انسان در فعالیت اجتماعی میشوند. بعقیده این گروه هیچ چیز تعیین کننده اعمال و رفتار انسانها نبوده و این اعمال بهیچ عاملی جز خود اراده انسان مربوط نیستند. آنان مارکسیستها را

به «جبری بودن» یعنی اعتقاد مطلق به مرنوشت و پیرشش ضرورت تاریخی متهم میکنند و ادعا میکنند که گویا مارکسیستها معتقدند انسانها در برابر قوانین تکامل جامعه ناتوان می باشند.

ایدئولوگ های بورژوازی تحت تأثیر محدودیت های طبقاتیشان، این واقعیت را که ضرورت (جبر) تاریخی متضمن فعالیت آگاهانه انسانها است سرسختانه رد میکنند. مارکسیستها معتقدند که انسانها قادر به از بین بردن قوانین تکامل جامعه یا ایجاد قوانین جدید نیستند، بلکه تنها قادرند این قوانین، این ضرورت تاریخی را درک کرده و با آگاهی از آنها در رویدادها و روندهای تاریخی جامعه فعالانه دخالت کنند. تجربیات علمی پنحو بارزی نشان داده اند که انسانها بادرک ضرورت عینی نه تنها میتوانند قوانین طبیعت را به تبعیت از خود وادار سازند، همانگونه که در کامیابیمهای علوم و تکنولوژی جدید شاهد آن هستیم، بلکه انسانها قادرند بر جریان حوادث تاریخی نیز حاکمیت کنند و از همین امر میتوان نتیجه گرفت که آزادی یعنی شناخت ضرورت عینی و بکارگرفتن آن در جهت منافع انسان. آزادی، ضرورت عینی را نفی نمی کند. این آزادی نشان میدهد که انسان ضرورت را درک کرده و از آن در جهت هدفهای خود استفاده می کند. فعالیت انسان تنها هنگامی آزادانه است که با ضرورت عینی مطابقت کند. آزادی شامل استقلال خیالی او از قوانین تکامل جامعه و طبیعت نیست بلکه عبارتست از شناخت این قوانین و توانائی او و در استفاده و بکارگرفتن این قوانین در جهت منافع واقعی همه انسانها.

آزادی دست آورد تکامل طولانی تاریخ است. انسان با پیشرفت علوم و تولید شروع به مهار طبیعت کرده قوانین عینی آنرا آموخته و لذا ضرورت عینی حاکم بر طبیعت را تحت تبعیت اراده خود در آورده است و تابدا نجا که به طبیعت مربوط است آزاد شده است. ولی تسلط بر طبیعت نظارت او را بر روندهای اجتماعی تأمین نکرده است. ضرورت تاریخی و قانونمندی تکامل جوامع قبل از سوسیالیسم بصورت نیروئی خودکامه عمل میکرد است، بطوریکه انسانها قادر به تسلط کافی بر آن نبودند. مثلا قانون هرج و مرج در تولید و رقابت در جامعه سرمایه داری بشر را مبدل

۱۴
آزادی عبارتست از شناخت قوانین عینی و بکارگرفتن آنها در جهت منافع واقعی همه انسانها
در جهت منافع واقعی همه انسانها

به آلت دست حوادث کرده و باو فرصت نمیدهد که در جریان عمل فعالیت خود را طبق نقشه تنظیم شده قبلی منظم کند.

تنها سوسیالیسم است که امکان میدهد انسان بر ضرورت تاریخی غالب آمده و آزادی حقیقی کسب کند. انقلاب سوسیالیستی، مالکیت اجتماعی را مسلط کرده و طبقات متخاصم را از بین میبرد؛ در نتیجه این اقدامات است که انسانها میتوانند حیات جامعه را آگاهانه رهبری کنند. با پیروزی سوسیالیسم جامعه از حیطه جبر جهش عظیمی به قلمرو آزادی میکند؛ بعلاوه با پیشرفت جامعه بسوی کمونیسم، آزادی بشر وسیعتر و متنوعتر شده، سلطه او بر طبیعت و روندهای اجتماعی افزایش یافته و او میآموزد چگونه منافع و آمالهای شخصی (فردی) خود را با آرمانهای بزرگ اجتماعی درهم آمیزد.

شرط ضروری و حتمی برای استقرار و رشد آزادی واقعی در جامعه، فعالیت آگاهانه انسانها در قلمرو تولید و امور سیاسی است؛ فعالیتی که مبتنی بر شناخت و بکار انداختن شایسته نظریه مارکسیستی لنینیستی باشد. نظریه مارکسیستی لنینی ضرورت و آزادی در کشورهای سوسیالیستی بنحو پیگیری بکار رفته است. در این کشورها آزادی حقیقی بطور نهائی و غیر قابل برگشتی استقرار یافته است. این امر حاصل پیروزی انقلاب سوسیالیستی و کار قهرمانانه و کوشش فداکارانه خلقها میباشد. خلقهای کشورهای سوسیالیستی با تبدیل شدن به صاحبان واقعی کشورهای خود شناخت ضرورت تاریخی، فرصت نامحدودی برای بنای آگاهانه و ارادی تاریخ خود کسب کرده اند.

اما بهر حال کسب آزادی در سوسیالیسم عمل ضرورت تاریخ و قوانین عینی را نفی نمیکند. در سوسیالیسم نیز ضرورت (جبر) شالوده کوشش آزادانه انسان است. در این جوامع نیز مانند همه جوامع بشری قوانین عینی حاکمند، لیکن حاکمیت این قوانین بنحو آگاهانه و بوسیله خود انسانها اعمال میشود.

۴- ماهیت غیر علمی جامعه‌شناسی معاصر بورژوازی

ماتریالیسم تاریخی یا نظریه علمی تکامل جامعه، با نشان دادن راه حقیقی بشریت بسوی آینده بهتر، خشم بورژوازی ارتجاعی و ایدئولوژیک‌های آنرا برانگیخته است بورژوازی که توانائی جلوگیری از پیشرفت بشریت بسوی کمونیسم را ندارد در جستجوی روشی برای بتأخیر انداختن این پیشرفت و طولانی‌تر کردن موجودیت نظام سرمایه‌داری است. بدین‌منظور بهر وسیله ممکن از قبیل کاربرد روشهای بااصطلاح جدید اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی، متشبث میشود، که در بین آنها جامعه‌شناسی کنونی بورژوازی بیش از همه دارای اهمیت است.

از این نوع جامعه‌شناسی روشها و مکاتب بسیار زیادی وجود دارد ولی همگی آنها دارای ریشه ایده‌آلیستی و متافیزیکی مشترک میباشند که در زیر مورد بررسی قرار میدهیم.

رد قوانین عینی تکامل جامعه : آشکارترین خصلت جامعه‌شناسی امروزه بورژوازی، رد قوانین عینی توسعه و تکامل است. انکار این قوانین در روشهای جامعه‌شناسی مختلف اشکال گوناگونی بخود میگیرد.

مکتب روانشناسی : عوامل روانشناسی را پایه و اساس توسعه و تکامل جامعه میداند. از دیدگاه مکتب مزبور این عوامل روانشناسی عبارتند از آرزوها، آمال و غرائز انسانها. بعقیده طرفداران این مکتب هرج و مرج و رنج و عذاب زحمتکشان در جامعه سرمایه‌داری ناشی از قوانین عینی سرمایه‌داری یعنی مالکیت شخصی سرمایه‌داران بر وسائل تولید نبوده بلکه معلول نقص طرز فکر طبقه کارگر است، و بامرتفع کردن نواقص طرز تفکر (ایدئولوژی) کارگران میتوان بیماریهای بزرگ اجتماعی را درمان کرد و نیازی به‌محو سرمایه‌داری نیست.

مکتب زیست‌شناسی : مکتب زیست‌شناسی در حرف از جامعه‌شناسی علمی طرفداری میکند ولی در حقیقت قوانین زیست‌شناسی را جایگزین قوانین واقعی توسعه و تکامل جامعه نموده و انسان را با حیوانات در یک

سطح قرار میدهد. بنظر این مکتب انسان نیز مانند حیوانات کورکورانه برای بقای موجودیتش مبارزه میکند. این مکتب میکوشد برای استفاده از قوانین طبیعی، استثمار، جنگهای غارتگرانه استثمار، نژادپرستی و سایر خصائص زشت سرمایه‌داری را موجه جلوه دهد.

زیست - جامعه‌شناسان (جامعه‌شناسان پیرو مکتب زیست‌شناسی) مایل بدرك این حقیقت نیستند که قوانین توسعه و تکامل جامعه را نمیتوان تا سطح قوانین زیست‌شناسی پائین آورد. آنان درک نمی‌کنند که جامعه برطبق قوانین ویژه خود تکامل میابد، قوانینی که از نظر کیفی با قوانین تکامل حیوانات و گیاهان تفاوت میکنند. لنین کوششهایی را که بمنظور یکسان جلوه‌دادن قوانین توسعه و تکامل جامعه با قوانین طبیعت بعمل می‌آید بمنزله آسانترین، بی‌ثمرترین کار پوچ اسکولاستیک تشریح کرده است.

میکروسوسیولوژی (خرده‌جامعه‌شناسی) که آنرا جامعه‌شناسی تجربی نیز مینامند قوانین اصلی توسعه و تکامل جامعه را رد میکند. خرده جامعه‌شناسان، بوضوح دانش مربوط به حیات زندگی جامعه را رد نمی‌کنند، لیکن در بین رشته پیچیده و بغرنج پدیده‌های جامعه تنها داده‌های کوچک واقعیت سرمایه‌داری را مطالعه می‌کنند، و نمی‌خواهند دروای آنها قوانین درونی توسعه و تکامل جامعه را بررسی کنند. این امر در عمل بمعنی رد علم و حل مسئله اساسی اجتماعی زمان ما است؛ امتناع از شناخت قوانین توسعه و تکامل جامعه چیزی نیست جز کوششی در راه هموار کردن ادامه سلطه عقاید منافذیکی بر حیات جامعه. تصادفی نیست که بسیاری از جامعه‌شناسان بورژوازی معتقدند که جریانات تکاملی تاریخ را نیروهای ماوراءالطبیعه مقدر میکند؛ آرنولد توین‌بی، مورخ انگلیسی می‌نویسد: هدف تاریخ برقراری حاکمیت نیروهای ماوراءالطبیعه و تاریخ عبارتست از «الهام اراده او».

بدین وسیله بسیاری از ایدئولوگ‌های بورژوازی با رد قانونمندی توسعه و تکامل جامعه، جریان حقیقی تاریخ را بغلط جلوه داده و برعکس سرمایه‌داری را بزرگ کرده و رنگ آمیزی میکنند و میکوشند خط‌مشی‌های

ارتجاعی داخلی و خارجی آنرا بنحوی توجیه کنند.

ماهیت غیر علمی جامعه‌شناسی معاصر بورژوازی بنحو بازاری در انکار پیشرفت واقعی تاریخی توسعه تکامل جامعه بوسیله این مکتب است. البته در این زمینه‌ها نظریات جامعه‌شناسان بورژوازی درباره خصوصیت جریان تکاملی تاریخ تغییرات مهمی کرده است.

هنگامیکه سرمایه‌داری شکوفان، برای کسب قدرت می‌جنگید، روشنفکران بورژوازی در مورد ترقی و پیشرفت جامعه داد سخن می‌راندند. اندیشه پیشرفت و ترقی، برای بورژوازی بمنزله اسلحه‌ای برای از هم پاشیدن نظام کهنه زمینداری و استقرار نظام مترقی‌تر سرمایه‌داری بجای آن بکار میرفت. لیکن هنگامیکه بورژوازی قدرت را بدست گرفت، پیشرفت جامعه بنظر آنان بنحو شگفت‌انگیزی یکجانبه شد. ایدئولوگهای بورژوازی شروع بتحسین نظام بورژوازی و جلوه‌گر کردن آن بمنزله مولود ابدی آزادی و عدالت و تجسم آرمانهای ترقی و پیشرفت نمودند. جامعه‌شناسان بورژوازی ادعا میکنند که هدف پیشرفت و ترقی جامعه تأمین شده و راهی برای پیشرفت بیشتر موجود نیست. ترس از آینده، آینده‌ای که چیزی جز نابودی برای بورژوازی حکم نمی‌کند، و ترس از جهان نوین کمونیستی آنها را وادار بانکار کلی پیشرفت و ترقی میکند.

جامعه‌شناسان معاصر بورژوازی اصطلاح «تغییر جامعه» را در برابر مفهوم «ترقی و پیشرفت» و «توسعه و تکامل» قرارداده و این اصطلاح را در مورد روندهای ثانوی بشمارای که در جامعه رخ میدهد و هیچ تأثیر قابل توجهی بر جریان تاریخ ندارند به کار می‌برند. آنان می‌خواهند بدین ترتیب توجه انسانها را از تغییرات ریشه‌ای انقلابی که هم‌اکنون در جامعه بشر رخ میدهد منحرف کرده و آنها را کم‌اهمیت جلوه دهند و نیز از حل مسئله حاد زمان ماسرباز زنند.

انکار اندیشه ترقی و پیشرفت جامعه بوسیله جامعه‌شناسان بورژوازی در نظریه‌های منفرد آنان از قبیل «حرکت دورانی جامعه» «رکود» و «سیر قهقرائی» که اکنون با پشتکار تمام باشاعه آنها پرداخته‌اند، نمایان میشود.

در سالهای ۱۹۲۰ نظریه «دور» بوسیله ایدئولوگ امپریالیسم آلمان، اسوالد اشپنگلر اشاعه یافت. او در کتاب خود تحت عنوان زوال غرب سعی کرد ثابت کند که جامعه نمیتواند از این «دور باطل» خلاصی یابد که در آن این سه مرحله پیدایش، اوج و زوال بطور اجتناب ناپذیری تکرار میشوند. بعقیده اشپنگلر سرمایه داری اوج تمدن و فرهنگ است. بازوال و انحطاط آن بشریت بطور اجتناب ناپذیری به بربریت برگشت خواهد کرد. لذا چنین نتیجه میشود که نبرد علیه سرمایه داری بیموده است. (چرا بهترین را به بدترین تغییر دهیم؟) و نیازی به انقلاب پرولتاریائی و سوسیالیسم نیست و تحقق این امر (یعنی سوسیالیسم) غیرممکن است زیرا جامعه نمیتواند بمرحله جدیدی وارد شود.

نظریه ارتجاعی «حرکت دورانی تاریخی» را آرنولد توین بی مجدداً رونق داد. او توسعه و تکامل پیشرونده عمومی را انکار کرده آنرا بطور اهانت آمیزی «وهم بیموده ترقی» مینامید. تویی بن باحمله بسوسیالیسم و بیان اینکه هرکوششی برای نابودی سرمایه داری به زوال و انحطاط تمدن منجر خواهد شد میکوشید ابدیت و تغییر ناپذیری سرمایه داری را اثبات کند.

تاریخ، جامعه شناسان بورژوازی و امعکوم میکنند: ایدئولوگ های ارتجاعی بورژوازی معاصر جریان تکامل تاریخ را دگرگونه جلوه میدهند. آنان که از سقوط اجتناب ناپذیر سرمایه داری آگاهند، وفغان و فریاد خود را در باره مرگ تمدن و بشریت بطور کلی براه انداخته اند، سقوط غیرقابل احتراز سرمایه داری را با سقوط بشریت یکسان میکنند.

اما واقعیت اینست که، بشریت ب موجودیت خود ادامه داده و جبراً به اوج درخشان کمونیسم خواهد رسید.

جامعه شناسان بورژوازی با غلط جلوه دادن روند تکامل تاریخ هدف کاملاً مشخصی را دنبال میکنند: آنان میخواهند از سقوط سرمایه داری جلوگیری کرده، ساختمان کهنه و فرسوده سرمایه داری را آراسته و مارکسیسم لنینیسم یعنی تنها آئین علمی مربوط به جامعه را رد کنند. آیا نیرنگی وجود دارد که نوکران شناخته شده بورژوازی بمنظور

عادلانه جلوه دادن نظام سرمایه‌داری بدان متوسل نشده باشند؟ زرادخانه آنان مملو از بدگوئیها و تهمت‌ها و افتراهای گوناگون علیه مارکسیسم لنینیسم و تحسین بی‌حد و حصر سرمایه‌داری و اظهارات خدعه‌آمیز درباره «سرمایه‌داری مردم» - «دولت رفاه عامه» و غیره میباشند. در این زمینه همچنین میتوان آخرین نظریه درباره «دولت واحد صنعتی» را مثال آورد که به موجب آن سرمایه‌داری و سوسیالیسم یکی هستند زیرا هم کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری و هم ممالک سوسیالیستی، دارای صنعت، تکنولوژی و علوم بسیار پیشرفته بوده و لذا میتوانند در یک سطح بسیار بالاتری مصرف را تأمین کنند.

نظریه‌دانان بورژوازی عمداً از قبول این حقیقت سر باز میزنند که سرمایه‌داری مبتنی بر مالکیت خصوصی بوده و جامعه‌ایست که در آن اقلیت اکثریت را استثمار میکند. و حال آنکه سوسیالیسم مبتنی بر مالکیت اجتماعی و جامعه‌ای است که در آن استثمار انسان از انسان ناپدید گشته و جامعه متعلق به خلقهای زحمتکش است.

لیکن هر قدر مدافعین امپریالیسم خود را پیچ و تاب دهند، معذالک تاریخ با قطعیت تمام حقیقت بزرگ مارکسیسم لنینیسم را به ثبوت میرساند.

علم و تجربه جامعه در تمام طول تاریخ نشان میدهد که توسعه و تکامل اجتماع جریان تکاملی تاریخی ذاتاً پیشرونده‌ایست که از قوانین عینی مستقل از انسان تبعیت میکند. تاریخ جامعه یک سلسله زنجیر بی‌پایان توسعه و تکامل، عبور و تحول انقلابی از یک صورت‌بندی ساده‌تر و پائین‌تر به صورت‌بندی پیچیده و عالیت‌تر است.

توسعه و تکامل جامعه وابسته به تکامل پیشرفت تولید مادی است. تولید از ساده‌ترین ابزار، چوب‌دستی و سنگ که انسان (اولیه) در مبارزه‌اش برای بقای حیات از آنها استفاده میکرد تا جدیدترین ماشین‌آلات خودکار و وسائل و تجهیزات که توسط ابزارهای الکتریکی و اتمی بحرکت درمی‌آیند تغییر یافته است، همگام با پیشرفت تولید سایر حوزه‌های حیات جامعه نیز تکامل می‌یابند.

فصل دوم

صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی

مسئله اصلی ماتریالیسم تاریخی نظریه (آئین) مربوط به صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی است، که پایه و اساسش، شیوه تولید ثروت‌های مادی بوده و دارای شکل معین تاریخی می‌باشد. اما تولید تنها تحت شرایط معین طبیعی میسر است. این شرایط طبیعی عبارتند از: محیط جغرافیائی و میزان جمعیت. بنابراین، ابتدا این شرایط را مورد بررسی قرار داده و اهمیت آنها را در زندگی جامعه تعیین می‌کنیم.

۱- شرایط طبیعی زندگی جامعه

محیط جغرافیائی و جامعه: جامعه انسانی جزء متمایز طبیعت است. ولی جامعه از طبیعت غیر قابل تفکیک بوده و ایندو بطور مداوم و لاینقطع بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. بخشی از طبیعت که جامعه بویژه با آن در رابطه و تأثیر متقابل تنگاتنگ است، یعنی جامعه تحت تأثیر مستقیم

آن بوده و خود بر آن متقابلا تأثیر میکند، محیط جغرافیائی نامیده میشود. محیط جغرافیائی شامل آب و هوا، خاک، رودخانه‌ها و دریاها، گیاهان و نباتات، معادن و غیره است، محیط جغرافیائی شرط لازم برای فعالیت تولیدی انسان است.

انسان در مبارزه با طبیعت و سائل لازم جهت بقای زندگی راپدست می‌آورد. بدون تأثیر متقابل میان جامعه و طبیعت هیچ عمل یا فعالیت تولیدی قابل تصور نیست.

محیط جغرافیائی میتواند در توسعه و تکامل جامعه تأثیر دوگانه داشته باشد. شرایط طبیعی مساعد (وجود معادن، جنگلها، رودخانه‌ها، آب و هوای مساعد و از این قبیل) توسعه و تکامل جامعه را تسهیل میکنند. از طرف دیگر شرایط نامساعد طبیعی تأثیر معکوس (ترمز کننده) در تکامل جامعه دارند. مثلا، نبودن معادن مانع رشد صنعت میگردد و آب و هوای خشک تکامل کشاورزی را سد میکند و غیره. از آنجائیکه محیط جغرافیائی اهمیت بسیار قابل توجهی در ترقی و پیشرفت جامعه دارد، طرفداران مکتب جغرافیائی در جامعه‌شناسی، نقش آنرا بیش از آنچه هست قلمداد کرده و ادعا میکنند تکامل جامعه تحت تأثیر کل این محیط جغرافیائی و یا بعضی از عناصر آن - آب و هوا، وجود رودخانه‌ها و غیره قرار دارد. نظریه اصل جغرافیائی تکامل کاملا غیر علمی است زیرا این مکتب قادر نیست عمل توسعه و تکامل جامعه را توضیح دهد و بیان کند چرا ممالکی که در شرائط تقریبا یکسان جغرافیائی هستند از نظر سازمان‌بندی اقتصادی و سیاسی متفاوت می‌باشد.

مکتب جغرافیائی همچنین نمیتواند این حقیقت را در نظر گیرد که جامعه در حالیکه تحت تأثیر طبیعت است، بنوبه خود تأثیر فعالی بر آن می‌بخشد، جامعه با تغییر دادن طبیعت و به تبعیت گرفتن نیروهای آن حرکت روندهای معین طبیعی را تسریع کرده یا مسیر آنها را تغییر میدهد. میزان تأثیر جامعه بر طبیعت و محیط جغرافیائی در آخرین تحلیل، وابسته به خصوصیت نظام اجتماعی، سطح تولید، تکنولوژی (علم صنعت) علوم و غیره میباشد. نظام سوسیالیستی بویژه شرایط مساعدی برای تأثیر بر طبیعت فراهم

می‌آورد، زیرا جامعه برای اولین بار در تاریخ امکان مییابد تا طبیعت را طبق نقشه معینی بخاطر رفاه تمامی خلق بازسازی کند.

از آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که محیط جغرافیائی گرچه شرط ضروری زندگی و بقای جامعه است لیکن علت تعیین کننده و نحوه تکامل آن نیست. شرایط جغرافیائی تنها میتواند تکامل جامعه را بجلوانداخته (تسریع کند) و یا آنرا بتاخیر اندازد.

مسئله جمعیت و تکامل جامعه: وجود تعداد معینی از افراد شرط لازم دیگری برای موجودیت هر جامعه است. تولید بدون وجود مردمیکه با نیروی پرتوان و کارشان طبیعت رامهار کرده و آنرا در خدمت بشریت قرار دهند غیر ممکن است. لذا واضح است که در شرایط معینی، کثرت جمعیت یا میزان کم یا زیاد افزایش آن ممکن است توسعه و تکامل جامعه را تشدید کرده و یا آنرا کند نماید. مثلاً این حقیقتی غیر قابل بحث است که وجود منابع بزرگ نیروی انسانی و رشد سریع جمعیت برای موفقیتهای برجسته بسیاری از کشورها عامل بسیار مهمی بوده است. اما، آیا تراکم نفوس در توسعه و تکامل جامعه نقش قطعی دارد؟ اگر پاسخ باین سؤال مثبت است پس چرا مثلاً موارد متعددی در تاریخ وجود داشته‌اند که کشوری باتراکم جمعیت زیاد و افزایش سریع آنها، از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بمیزان قابل توجهی از کشورها دارای تراکم و سرعت کمتر رشد جمعیت عقب افتاده‌اند. مفهوم این امر چنین است که تراکم جمعیت و سرعت رشد آن نقش تعیین کننده‌ای در حیات جامعه ندارند. خود این عامل تحت تأثیر خصوصیت نظام اجتماعی مربوطه است (مثلاً، اتحاد شوروی دارای سرعت نسبتاً زیاد رشد جمعیت و کمترین نسبت مرگ و میر در جهان است، این امر از ماهیت سوسیالیسم و علاقه شدید جامعه سوسیالیستی بانسان ناشی شده است).

با وجود این مکتب مالتوس، (۱) که يك گرایش ارتجاعی در جامعه

(۱) نظریه مالتوس کشیش انگلیسی قرن هجدهم. وظیفه مالتوس این بود که از همان آغاز جامعه بشر با تصاعد هندسی افزایش جمعیت

شناسی بورژوازی است، اظهار میدارد که جریان توسعه و تکامل جامعه مربوط به افزایش جمعیت است. در اواخر قرن هیجدهم، کشیش و اقتصاددان انگلیسی بنام مالتوس پایه‌گذار این مکتب، «کشف قانون عمومی» خود را اعلام داشت. این قانون عبارت بود از وجود اختلاف (عدم توازن) بین رشد جمعیت و تولید وسائل معیشت. مالتوس اعلام داشت که رشد جمعیت از رشد تولید وسائل زندگی (بقاء حیات) بسیار سریعتر است. و اینست علت فقر، گرسنگی، بیکاری و سایر بدبختیهای زحمتکشان. مالتوس همچنین برای خلاصی از این بلایا يك «راه» را پیشنهاد میکرد - خودداری از ازدواج و جلوگیری از تولید .

مالتوس «نظریه» شبه علمی تراکم جمعیت خود را بمنظور تبرئه سرمایه‌داری و محقق جلوه‌دادن بدبختی‌هاییکه این رژیم برای خلقها بار می‌آورد، تنظیم کرده است. تصادفی نیست که امروزه سرمایه‌داران امپریالیست مکتب مالتوس را مورد بهره‌برداری قرار داده و ترکیب نظری آنرا برای نوعی تعبیر و تفسیر مسخ شده تضادهای عمیق امپریالیسم و بیش از همه تبرئه و توجیه سیاستهای غارتگرانه خارجی خود، بکار می‌برند. مکتب مالتوس در حال حاضر آشکارا، جنبه ضدبشری بخود گرفته است. این نظریه دیگر خود را به تبلیغ خودداری از ازدواج محدود نکرده، بلکه پیشنهاد میکند برای خلاصی از نان‌خورهای «زیادی» بمبهای هیدروژنی، سلاحهای میکروبی و سایر وسایل کشتار دسته‌جمعی مورد استفاده قرار گیرند. تجربه و علم مدتها قبل مکتب مالتوس را طرد کرده است. مارکس نشان داده است که علل فقر و گرسنگی مردم در جامعه سرمایه‌داری



داشته، درحالیکه وسائل معیشت بعلت محدودیت منابع طبیعی با تصاعد عددی (۲-۳-۴) افزایش یافته و لذا توده‌های اضافی جمعیت بوجود می‌آید و مردم نه غذا خواهند یافت و نه کار و لذا جنگ چیز خوبی است!... علیرغم پوچی و بیم‌بودگی نظریه مالتوس بورژوازی آنرا با آغوش باز پذیرا شد .

از قانون طبیعی افزایش جمعیت ناشی نشده بلکه برعکس ناشی از خصلت نظام سرمایه‌داری و روش بسیار غیرعادلانه توزیع ثروت‌های مادی در این جامعه است. سرمایه‌داران قسمت اعظم ثروت‌های مادی را بخود اختصاص می‌دهند درحالی‌که توده‌های زحمتکش حتی از وسایل اولیه‌امور معاش محرومند. توسعه تکامل اقتصادی اتحاد شوروی و سایر ممالك سوسیالیستی بطور قاطعی ورشکستگی مکتب مالتوس را بشبوت رسانده است. در این کشورها همراه با محوسرمایه‌داری، فقر و گرسنگی و بیکاری برای همیشه نابود شده و زندگی انسانها بطور روزافزونی بیشتر تأمین شده و سعادت‌آمیز گردیده است. و بدین ترتیب ثابت میشود که نه محیط جغرافیائی و نه تراکم جمعیت هیچکدام عامل قطعی توسعه و تکامل جامعه نیستند. عامل اساس و قطعی تکامل جامعه شیوه تولید نعمات مادی است که اکنون مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- شیوه تولید بمنزله نیروی اصلی تعیین‌کننده

«تکامل جامعه»

انسانها بدون داشتن خوراك، پوشاك، مسكن و سایر احتیاجات قادر بزندگی نیستند طبیعت این اشیاء را حاضر و آماده تحویل نمیدهد. انسانها بایستی برای بوجود آوردن آنها کار کنند. بنابراین کار، پایه و اساس زندگی جامعه و احتیاج طبیعی انسان است. بدون کار، بدون فعالیت تولیدی زندگی بشر غیرممکن است. در نتیجه تولید ثروت‌های مادی عامل اصلی تعیین‌کننده تکامل جامعه میباشد.

نیروهای مولده : مردم در جریان کار اشیاء طبیعت را برای رفع احتیاجات خود تغییر میدهند. مثلاً برای ساختن يك ماشین، سنگ آهن را استخراج و ذوب کرده و آنرا ب فولاد تبدیل و برحسب احتیاج از آن ماشین می‌سازند.

تولید بدون دراختیار داشتن موضوع کار و وسائل کار غیرممکن است.

موضوع کار: آنچه‌هایی است که کارانسان روی آنها انجام می‌گیرد.
وسائل کار: عبارتند از ماشین‌ها، لوازم آلات و ادوات کار و
تجهیزات مختلف، ساختمان محل تولید وسایل حمل و نقل و از این قبیل.
 موضوع و وسایل کار توأم باهم و وسایل تولید را تشکیل می‌دهند. ابزار و ادوات تولیدی که انسانها بکمک آنها روی موضوع کار، تأثیر کرده و آنها را تغییر می‌دهد مهمترین وسایل کار را تشکیل می‌دهند. تولید بدون ابزار کار غیرقابل تصورات است. از آنجائیکه طبیعت بامیل خود ثروت‌هایش را تقدیم انسان نمی‌کند و این ثروت‌ها نیز تنها بانیروی عضلات قابل گرفتن نیست لذا انسان تنها بکمک ابزار قادر است وسایل معاش خود را بدست آورد و هر قدر این ابزار کار بهتر باشند انسان می‌تواند وسایل معاش بیشتری بدست آورد. اما بهر حال ابزار و آلات کار بخودی خود ثروت‌های مادی را تولید نمی‌کنند آنها را نه تنها باید ساخت بلکه باید بکار انداخت. کاملترین ماشین اگر انسان به آن دست نزنند سرانجام به تکه‌های فلز بی‌صرفی مبدل خواهد شد. تنها انسان توانائی بحرکت در آوردن يك اسباب و سازمان دادن تولید مادی را داراست. باین دلیل است که انسان عنصر اصلی تولید است. نیروهای مولده عبارتند از وسایل تولید و مهمترین از همه ابزار و آلات کار که بوسیله جامعه ایجاد شده باضافه خود مردم که ثروت مادی را تولید می‌کنند. نیروهای مولده تعیین کننده چگونگی روابط (مناسبات) انسان با طبیعت و میزان تسلط بر طبیعت می‌باشند. مردمان زحمتکش عنصر اصلی نیروهای مولده هستند. کار خلاق انسانها آلات و ابزار تولیدی را که خود انسانها اختراع کرده‌اند بحرکت انداخته و بکمک آنها اشیاء بیشماري را که مورد نیاز انسان است خلق می‌کنند.

مناسبات تولیدی: نیروهای مولده تنها عامل تولید مادی نیستند. انسانها هنگامی قادر به تولید می‌باشند که متفقاً با سازمان یافتن در يك جامعه دست بتولید زنند زیرا کار همیشه دارای خصلت اجتماعی بوده و هست. مارکس نوشت. «انسانها برای اینکه تولید کنند داخل در نوع معینی روابط و مناسبات باهمدیگر می‌شوند و تنها در تحت چنین روابط و مناسباتی

تأثیر آنها بر طبیعت و تولید انجام می‌گیرد.* مناسبات مردم باهم در جریان تولید مناسبات تولیدی را تشکیل می‌دهند که جزو لاینفک تولید مادی می‌باشند.

از وحدت جدائی ناپذیر نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، شیوه تولیدی معین تاریخی بعرضه ظهور می‌رسد. انسانها از همان آغاز پیدایش جامعه اولیه بوسیله کار بیکدیگر مربوط و وابسته شدند. مثلاً در قبایل شکارچی خانه بدوش، این ارتباط بین همکاران شکارچی وجود داشت. با افزایش نیروهای مولده و رشد تقسیم کار، مناسبات بین مردم بیش از پیش متنوع گردید. بین کشاورزان و دامپروران، دهقانان و پیشه‌وران و تجار و غیره روابط و مناسبات برقرار گردید. با توسعه و تکامل صنایع ماشینی، روابط بین تولید کنندگان بویژه متنوع و همه‌جانبه گردید.

مناسبات تولیدی مبتنی بر شکل مالکیت یعنی مناسبات مردم نسبت بوسایل تولید- زمینها، منابع معدنی، جنگلها، آبها، مواد خام، ساختمان کارخانه‌ها و ابزار و آلات کار و غیره است. موقعیت تابع یازیر دست بودن گروههای مختلف اجتماعی در تولید مناسبات آنها در جریان تولید و یا بطوریکه مارکس گفته مبادله متقابل فعالیتهاشان وابسته به شکل مالکیت مزبور می‌باشد. اگر مالکیت عمومی بر وسایل تولید مستقر باشد (وسایل تولید متعلق بزحمتکشان باشد) مناسبات تولیدی ماهیت کمک و همکاری متقابل بین مردمیکه از استثمار آزادند، بخود می‌گیرند، چنانکه در سوسیالیسم موجود است. اما در آنجا که مالکیت خصوصی وجود دارد (وسایل تولید متعلق به اقلیت استثمارگر است) مناسبات تولیدی، مناسبات افراد حاکم و افراد تحت انقیاد (محکوم) است که مثلاً شخص سرمایه‌داری است. این مناسبات نمی‌تواند چیزی جز مناسبات حاکم و محکوم باشد زیرا در جامعه طبقاتی، توده‌های زحمتکش از داشتن وسایل تولید محرومند و مجبورند (محکومند که) برای استثمارگران که مالک این وسایلند

* مارکس، انگلس، آثار منتخب جلد ۱ (ص ۸۹)

کار کنند.

شکل تقسیم یا (توزیع تولیدات) نیز به چگونگی مالکیت بروسایل تولید مربوط میشود. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری تعیین‌کننده تقسیم بسیار غیرعادلانه ثروتهای مادی جامعه در رژیم مزبور است. در اینجا مالک وسایل تولیدی گرچه خود مستقیماً در تولید شرکت ندارد، قسمت بیشتر ثروت تولید شده را بخود اختصاص میدهد. مالکیت اجتماعی بروسایل تولید در جامعه سوسیالیستی اصل تقسیم تولیدات برحسب میزان کار را برقرار کرده که بامناف خلق زحمتکش مطابقت می‌کند. در سوسیالیسم تمام ثروتهای مادی تولید شده متعلق بخلق است. بدین ترتیب قلمرو مناسبات تولیدی قسمتهای زیر را دربر می‌گیرد: شکل مالکیت بروسایل تولیدی و در نتیجه موقعیت گروههای مختلف جامعه در تولید و چگونگی تقسیم ثروتهای مادی. مناسبات تولیدی بطور عینی یعنی مستقل از اراده و خواست مردم شکل می‌گیرند. هر شکل از مناسبات تولیدی تنها هنگامی استقرار میابد که نیروهای مولده مربوط به آنها بقدر کافی رشد کرده باشند. شیوه تولید بموجب علل ویژه و یا دیالکتیک مربوط به خود تکامل میابد.

دیالکتیک نیروهای مولده و مناسبات تولیدی: تولید هرگز متوقف،

نمیشود بلکه بطور مداوم رشد و تکامل یافته و روبه بهبود است غیر از این نیز ممکن نیست، زیرا مردم برای اینکه زندگی کنند می‌بایست به تولید نعمات مادی پردازند، و آنرا بطور مداوم افزایش دهند این افزایش و بهبود مداوم تولید از آن جهت ضروری است که جمعیت سیاره ما بطور مداوم افزایش یافته و احتیاجات آنان نیز همواره روبه‌زونی است. انسان اولیه احتیاجات بسیار اندکی داشت. غذای او بسیار ساده و معمولی بوده پوست جانوران پوشاک او را تشکیل میداد وزیر سقفی ساده یاد رغارهای آماده استراحت میکرد و سعی داشت آتشی در اجاق خود داشته باشد. اما احتیاجات مادی و فرهنگی انسان امروزی بسیار وسیع و گسترده شده است. تنها راه تأمین نیازمندیهای دائم‌التزاید مردم که تعدادشان بطور مداوم روبه‌زونی است، عبارتست از بسط مداوم تولید و بهبود آن. توسعه

و تکامل تولید ضرورت عینی و قانون حیات اجتماعی میباشد. تاریخ جامعه عبارتست از قانونمندی توسعه و تکامل تولید اجتماعی، ضرورت جریان تکامل جایگزینی يك شیوه تولیدی عالیتز بجای شیوه تولیدی پست تر.

تولید چگونه تکامل میابد؟ تکامل تولید با تغییر در نیروهای مولده آغاز میگردد. اما نیروهای مولده چنانچه میدانیم عبارتند از مجموعه ابزار و آلات تولیدی و انسانهاییکه این ابزار را بکار میبرند. کدامیک از این عناصر نیروهای مولده ابتدا تکامل مییابند؟ تاریخ نشان میدهد که در کادر نیروهای مولد ابتدا ابزار و آلات تولید تکامل حاصل میکنند. انسانها برای سبک کردن کار، برای بدست آوردن ثروت مادی بیشتر با صرف حداقل نیروی لازم، بطور مداوم ابزار و ادوات موجود را بهبود بخشیده و انواع جدید و بهتری از ابزار را اختراع می کنند. توسعه و تکامل و بهبود ابزار و ادوات تولید، یعنی پیشرفت و ترقی تکنیکی دست آورد کار خلاقه انسانهاست که بتولید مشغولند. اما انسانها، خودشان نیز همراه با بهبود ابزار تولید تکامل مییابند. دانش تجربه تولیدی آنها و مهارتشان در کار رشد یافته و مبادلات جدیدی بوجود می آیند. در طول زمان، همپای بهبود و تکامل و تغییرات حاصله در ابزار و ادوات کار مناسبات مردم باهم در جریان تولید یعنی مناسبات تولیدی نیز تغییر حاصل می کنند. نیروهای مولده بوجود آورنده مناسبات تولیدی و تعیین کننده چگونگی آن میباشد. اما نیروهای مولده موجود در هر زمانی تنها آن مناسبات تولیدی را بوجود می آورند که باماهیت درونی این نیروها مطابقت داشته باشند. تولید سرمایه داری که در درون زمینداری شکل گرفت، مناسبات تولیدی سرمایه داری را نیز بوجود آورند و نه مناسبات دیگری را. مناسبات تولیدی مبتنی بر نیروهای مولده می باشند ولی خود منفعل و بی اثر در برابر این نیروها باقی نمی مانند. این مناسبات تأثیر فعالی بر نیروهای مولده داشته، توسعه و تکامل آنها را تسریع کرده یا به تأخیر می اندازند. مناسبات تولیدی نو و مترقی که باماهیت نیروهای مولده مطابقت دارند رشد و توسعه تولید را تشدید کرده عامل مهمی برای توسعه و تکامل نیروهای مولده هستند. از سوی دیگر، مناسبات تولیدی کهنه، که از تکامل نیروهای مولده عقب

مانده‌اند، از پیشرفت آنها ممانعت میکنند. برای پیشرفت و تکامل تولید بایستی مناسبات تولیدی باماهیت نیروهای مولده مطابقت داشته باشند. این امر (تطابق) بیکی از اشکال خود در تمام صورت بندیهای اقتصادی - اجتماعی موجود بوده است.

در صورت بندی‌های قبل از سوسیالیسم، که مبتنی بر مالکیت خصوصی و استثمار فرد از فرد بوده‌اند، مناسبات تولیدی نمی‌توانسته‌اند بانپروهای مولده در حال تکامل، همواره تطابق داشته باشند. تنها در مراحل اولیه شیوه تولیدی مورد نظر مناسبات تولیدی باماهیت نیروهای مولده مطابقت داشته و در نتیجه بصورت محرك اصلی در تکامل آن عمل میکنند ولی بعداً مناسبات تولیدی بتدریج کند میشوند و از تکامل نیروهای مولده عقب میمانند و این منجر به تشدید تضاد بین نیروهای مولده جدید و مناسبات تولیدی کهنه میگردد.

این تضاد تصادفی نیست بلکه از ماهیت ذاتی جنبه‌های مختلف تولید اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. نیروهای مولده متحرک‌ترین عنصر تولیدند. این نیروها بطور مداوم تغییر حاصل میکنند و حتی در محدوده يك شیوه تولیدی این تغییرات می‌توانند بسیار قابل توجه باشند. - مناسبات تولیدی گرچه تغییرات معینی حاصل می‌کنند ولی در محدوده شیوه تولیدی مورد نظر، بطور اساسی تغییر نمی‌یابند. مثلاً در سطح رشد نظام سرمایه‌داری نیروهای مولده آن تغییرات عمیقی حاصل کرده‌اند لیکن مناسبات تولیدی امروزه این نظام مانند قبل، مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری است.

مناسبات تولیدی که نسبتاً ثابت میباشند، با تکامل نیروهای مولده همگامی نمیکنند لذا از آنها عقب مانده پیشرفت این نیروها را بتأخیر انداخته و در نتیجه با آنها در تضاد شدیدتری قرار می‌گیرند. همینکه نیروهای مولده تکامل بیشتری می‌یابند اثر کند کننده مناسبات تولیدی بیشتر و بیشتر احساس میگردد و تضاد بین این دو شدیدتر و حادث‌تر شده و سرانجام به تضاد بین آنها منجر میشود. یعنی بمرحله تعارض میرسند. برای نابودی مناسبات تولیدی کهنه و برقراری مناسبات جدید، انقلاب

اجتماعی ضرورتی عینی مبدل میگردد. اینست دیالکتیک عینی نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه دارای طبقات آشتی ناپذیر.

۳- زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه

و تأثیر متقابل آنها

ثابت کردیم که شیوه تولید ثروتهای مادی، نیروی اصلی تعیین کننده توسعه و تکامل جامعه میباشد. چگونه شیوه تولید و مناسبات تولیدی کلیه مناسبات اجتماعی دیگر (سیاسی، حقوقی، اخلاقی و غیره) را شکل میدهند و چگونه این پدیدهها بنوبه خود بر توسعه و تکامل اقتصادی جامعه تأثیر می کنند. نظریه مارکسیستی لنینیستی زیربنا و روبنا باین سؤالات پاسخ میدهد.

زیربنا و روبنا: ماتریالیسم تاریخی از بین کلیه مناسبات گوناگون اجتماعی مناسبات تولید مادی را بمنزله اصلی ترین و قطعی ترین آنها انتخاب میکند. مجموعه این مناسبات، ساختمان اقتصادی جامعه. یعنی زیربنای، آنرا تشکیل میدهند. منظور از مجموع مناسبات تولیدی عبارتست از شکل مالکیت و مناسبات ناشی از آن بین مردم در جریان تولید و چگونگی تقسیم فرآورده های تولیدی.

هر جامعه دارای زیربنای مخصوصی بخود است. نوع زیربنا بمنزله مجموعه مناسبات تولیدی، وابسته به چگونگی و وضع نیروهای مولده است. هیچ زیربنائی نمیتواند بعرضه ظهور رسد مگر شرایط مادی مطابق با آن یعنی نیروهای مولده لازم برای ایجاد آن در درون جامعه بوجود آمده باشند.

زیربنا همینکه شکل گرفت در حیات جامعه نقش بسیار عظیمی ایفا میکند. زیربنا بر مردم امکان میدهد، تولید و تقسیم ثروتهای مادی را سازمان دهند. مردم بدون داخل شدن در مناسبات اقتصادی نمیتوانند تولید کرده و در نتیجه نتوانند وسایل معیشت را تقسیم کنند.

بدینجهت است که زیربنا دارای اهمیت درجه اول بوده و بمنزله پایه و اساسی برای روبنای مربوطه بخود میباشد. روبنا، مجموعه عوامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، زیبایی‌شناسی و نظریات مذهبی جامعه و مؤسسات و سازمانهای مطابق با آنها را شامل میشود بدین علت است که میگوئیم زیربنا جنبه‌ای از شیوه تولید است که مستقیماً تعیین کننده ماهیت جامعه، اندیشه‌های موجود در آن و نهادهای مربوط به آنها میباشد.

روبنا در توسعه و تکامل جامعه سهم بزرگی به عهده دارد. روبنا که از زیربنای اقتصادی معینی بوجود می‌آید در نهایت امر بیان کننده موضع مردم نسبت به این زیربناست. اندیشه‌های گوناگون بمردم كمك میکنند تا ضرورت تقویت و یا برعکس نابودی زیربنای عینی را درك کنند. نهادها و سازمانهای مربوطه (دولت، احزاب سیاسی و غیره) تشکیل دهنده این اندیشه‌های خود را بمرحله اجرا درآورند. روبنا بوسیله زیربنا در توسعه و تکامل نیروهای مولده نیز تأثیر میکند. مثلاً بخوبی معلوم است که حزب کمونیست در مرحله ایجاد و تسلط دولت سوسیالیستی و بطور کلی روبنای سوسیالیستی در ساختمان زیربنای تکنیکی و مادی کمونیسم در توسعه و تکامل نیروهای مولده کمونیسم چه اثر عظیمی دارند.

نقش تعیین کننده زیربنا نسبت به روبنا: روبنا بوسیله زیربنا بعرضه وجود آمده و بنحو جداناپذیری وابسته به آنست. روبنا وابسته و مربوط به زیربناست. برای مثال جامعه اولیه (کمون) را در نظر گیریم. عدم وجود مالکیت خصوصی و طبقات، در نتیجه نبودن تضادهای طبقاتی سبب شده بود که روبنای جامعه اولیه، دولت، اندیشه‌های سیاسی، حقوقی و نهادهای وابسته بدانها را نداشته باشد. پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات، یعنی پیدایش زیربنای جامعه بردگی، روبنای نوع دیگری را (غیر از آنچه در مورد کمون گفته شد) بوجود آورد. اندیشه‌هایی برای توجیه و تبرئه حاکمیت برده‌داران و نیز نهادهایی مانند (دولت و غیره) برای حفظ این حاکمیت بوجود آمدند. زیربنای يك جامعه طبقاتی، متناقض و ستیزنده است، این زیربنا با دربرداشتن مناسبات مختلف و گوناگون مردم نسبت به وسایل تولید منعکس کننده تضاد

منافع طبقاتی، تضاد آشتی ناپذیر ستیزنده بین ظالمین و ستمدیدگان است، مثلاً زیربنای جامعه سرمایه‌داری با وجود تضادهای آشتی‌ناپذیر بین بورژوازی و پرولتاریا مشخص میگردد، گرچه ساختمان اقتصادی جامعه سرمایه‌داری را نباید فقط به مناسبات بین این دو طبقه متضاد اصلی محدود کرد، جامعه سرمایه‌داری علاوه بر بورژوازی و پرولتاریا دارای طبقات و گروههای اجتماعی دیگری نیز میباشد که عبارتند از دهقانان زحمتکش، صنعتگران و خرده بورژوازی شهر و ده که منافع آنها با منافع بورژوازی انحصاری در تضاد و برخورد است.

از آنجائیکه روینای يك جامعه دارای طبقات آشتی ناپذیر، منعکس کننده تضادهای موجود در زیربنای آنست طبیعتاً حاوی تضادهای آشتی‌ناپذیر است. این روینا اندیشه‌ها و نهادهای طبقات و گروههای اجتماعی متفاوتی را شامل میگردد، ولیکن در چنین اجتماعی، اندیشه‌ها و نهادهای طبقه حاکم مسلط است. مارکس و انگلس نوشتند «... طبقه‌ایکه نیروی مادی حاکم جامعه است در عین حال نیروی معنوی آن را نیز تشکیل میدهد*» در جامعه سرمایه‌داری، بورژوازی از نظر اقتصادی حاکمیت دارد و لذا اندیشه‌ها و نهادهای بورژوازی نیز مسلطند و برای ابدی کردن حاکمیت ظالمانه سرمایه‌داری و نبرد علیه پرولتاریا در مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در جامعه سرمایه‌داری، پرولتاریا در صف مقابل بورژوازی قرار دارد! و لذا پرولتاریا اندیشه‌ها و نهادهای مخصوص خود را بوجود می‌آورد. کارگران بتدریج ماهیت سرمایه‌داری را درک کرده و از ضرورت نابود کردن آن آگاه میشوند آنان سازمانهای خود، حزب سیاسی طبقه کارگر، اتحادیه‌ها، کئوپراتیو (شرکتهای تعاونی) و غیره را برای نبرد علیه بورژوازی برپا میدارند. پرولتاریا در جریان مبارزات انقلابی به نظریه مارکسیستی لنینی مسلط شده، اصول اخلاقی، سیاست، حقوق و نظریات مختلف مخصوص بخود را بوجود می‌آورد.

زیر بنا تعیین‌کننده ماهیت روینا است نه فقط بدین علت که آنرا

* مارکس، انگلس. ایدئولوژی آلمان، مسکو ۱۹۶۴ ص ۶۰

بوجود می‌آورد، بلکه از این رو که تغییرات حاصله در نظام اقتصادی ضرورتاً منجر به تغییراتی در روبنا میشود. مثلاً، اقتصاد سرمایه‌داری در جریان عبور از مرحله قبل از انحصار به امپریالیسم، تغییرات مهمی میکند - رقابت آزاد جای خود را به انحصار میدهد بهمین جهت در تصدای از کشورها، طبقه سرمایه‌دار اشکال حکومتی بورژوا-دمکراتیک را به اشکال فاشیستی یا نیمه فاشیستی آن تغییر داده و یا میدهد. حقوق زحمتکشان بطور روزافزونی نقض میشوند. احزاب کمونیست و سازمانهای مرفعی تحت پی‌کرد قرار میگیرند. هنر و فلسفه بورژوازی روبه انحطاط رفته و ارتجاعی‌ترین اشکال ایده‌آلیسم بر فلسفه آن مسلط میگردد.

هنگامیکه يك زیربنای اقتصادی در نتیجه انقلاب اجتماعی جایگزین زیربنای دیگری میشود تغییرات حاصله در روبنا بویژه عمیق و همه‌جانبه می‌باشند.

در جریان يك انقلاب حاکمیت سیاسی طبقه کهنه، جایگزین طبقه نو میشود... ماشین دولتی جدیدی (نهادهای سیاسی، حقوقی و غیره) جایگزین ماشین قدیمی میگردد. شعور و آگاهی جامعه نیز تغییر میکند. ایدئولوژی نو که بازیربنای نوین مطابقت دارد ایدئولوژی کهنه را خلع ید میکند. لنین مینویسد: «روبنای کهنه درهم شکسته میشود و با عمل مستقل نیروهای انقلابی جامعه، روبنای نوینی بوجود می‌آید».

استقلال نسبی و نقش فعال روبنا: روبنا که بوسیله زیربنا بوجود آمده، دارای استقلال نسبی است که این استقلال با مداومت و پیوستگی تکامل آن مشخص میشود. انقلاب در روبنا که همگام با انقلاب در زیربنا بوقوع می‌پیوندد و نشانه محو خود بخودی کلیه خصائص روبنای کهنه نیست. بانابودی زیربنای کهنه، روبنای کهنه نیز بمنزله مجموعه یا نظامی از نظریات نهادهای جامعه کهن از بین میرود. اما عناصر منفردی از آن پس از نابودی زیربنا همچنان بموجودیت خود ادامه داده و داخل در روبنای جامعه نو میگردند. ولی بهر حال روبنای نو تنها آن عناصری از روبنای کهنه را در خود حفظ میکند که می‌تواند به طبقات این جامعه نو خدمت کرده و با منافع آنها مطابقت داشته باشند مثلاً جوامع طبقاتی،

هرجامعه استثماری جدید ازروبنای جامعه قبلی آن اندیشه‌هایی را که استثماری را تقدیس کرده و از نهادهای سیاسی و حقوقی استثماریگران دفاع میکند، اخذ کرده است. مثلاً مذهب مسیحیت که درجامعه بردگی پیدا شده است و صادقانه به زمینداران خدمت کرده اکنون نیز مشغول خدمت به بورژوازی است.

روبنای هرجامعه همچنین خصائص فناپذیری داراست که برای همه بشریت حائز اهمیت میباشد. این خصائص شامل موازین اخلاقی انسانی است و زیباترین آفرینشهای ادبی و هنری می‌باشند و روبنا هرجامعه‌ای بعلت پیوستگی خود، بسیار پیچیده و بغرنج است. روبنا اندیشه‌ها و نهادهایی را که درجامعه کهن بارث برده با اندیشه‌ها و نهادهایی که بربنای زیر بنای اقتصادی کنونی خودش بوجود آمده‌اند درهم می‌آمیزد. استقلال نسبی روبنایا همچنین می‌توان در نش فعالی که این پدیده در توسعه و تکامل زیر بنای مربوطه ایفا میکند مشاهده کرد. اندیشه‌ها و نهادهایی که درجامعه طبقاتی تسلط دارند به حفظ و تقویت زیربنای آن خدمت میکنند. هدف آنها توجیه و تبرئه حاکمیت و دفاع از طبقه‌ایست که آنها را بوجود آورده. در جوامع طبقاتی، این اندیشه‌ها و نهادها وسیله نظری برای تقدیس و سازمان‌دهی مبارزه طبقه حاکم علیه طبقات دیگر و بیش از همه طبقات زحمتکش است. آنها از مبارزه سایر طبقات بخاطر آزادی از استعمار و رهائی از نظام استعماری و غیره ممانعت میکنند. هنگامیکه زیربنای سرمایه‌داری ریشه می‌گرفت، اندیشه‌ها و سازمانهای بورژوازی در توسعه و تکامل آنها فعالانه شرکت جستند و اسلحه پر قدرتی در مبارزه علیه طبقه زمیندار بودند در زمان حاضر اندیشه‌ها و نهادهای بورژوازی برای تگدکوب کردن کلیه نیروهای مترقی بکار برده میشوند تا بهر قیمتی که شده زیربنای سرمایه‌داری را حفظ کرده، از سقوط سرمایه‌داری جلوگیری و یا حداقل نابودی آنرا بتأخیر اندازند. بورژوازی عصر کنونی بدین سبب محفوظ مانده که قبل از هرچیز دولتهای بورژوازی، حقوق و قوانین آن با کلیه تأثیرات ایدئولوژیک ممکن از منافع آنها دفاع میکند. ادامه نفوذ این ایدئولوژیهای غلط

در ذهن توده‌های مردم خود نقش بسیار عظیمی در دفاع از سرمایه‌داری ایفا میکند.

۴- صورت‌بندی اقتصادی اجتماعی بمثابة

ارگانیسمی پیچیده

ما شیوه تولید ثروتهای مادی، زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه را مورد بررسی قرار داده و اندیشه‌ها و برداشت خود را از صورت‌بندی اقتصادی اجتماعی بمثابة يك ارگانیسم بفرنج مورد بررسی قرار دادیم. شیوه تولید ثروتهای مادی پایه اقتصادی و صورت‌بندی را تشکیل میدهد، بطوریکه میتوان گفت پایه اقتصادی اسکلت جامعه را بوجود می‌آورد. در حالیکه، روبنا، جنبه‌های اجتماعی و سیاسی و معنوی (روحی) آنها، بدین ترتیب تولید، زیربنای روبنا حلقه‌های اصلی و اجزاء مهم متشکله هر صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی را نشان میدهند. این حلقه‌های اصلی در هر صورت‌بندی خصائص ویژه‌ای بخود میگیرند. هر صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی علاوه بر آنچه گفته شد یعنی تولید، زیربنا و روبنا پدیده‌های اجتماعی دیگری را نیز شامل میشود. از جمله میتوان پدیده‌هایی از قبیل جوامع تاریخی معین (طایفه، قبیله، ملیت، دولت)، روش زندگی، خانواده و ازدواج، زبان علوم طبیعی، بعضی از سازمانهای اجتماعی (علمی و تکنیکی، سازمانهای ورزش) و جزء اینها را ذکر کرد. این پدیده‌ها درعین اینکه مستقیمانه به زیربنا و نه به روبنا تعلق دارند معینا عناصر ضروری هر صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی میباشد. آیا حقیقتاً مردم بدون تکلم (زبان) که وسیله ارتباط و مبادله افکار آنانست میتوانند کار کرده یا فکر کنند و آیا بدون ازدواج و تشکیل خانواده قادر به توالد و تناسل و حفظ نژاد بشری بودند؟ البته که نه!

این پدیده‌ها قاعدتاً در هر صورت‌بندی شکل خاصی داشته و هنگامیکه

يك صورت‌بندی جانشین صورت‌بندی دیگری میشود، اشكال جوامع انسانی تغییر می‌یابند. در جامعه اولیه طایفه و قبیله بود، در جامعه زمینداری ملیت (قوم) و در جامعه سرمایه‌داری ملت. با عبور جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم ملل سوسیالیستی جایگزین ملل سرمایه‌داری می‌گردند. با تغییر صورت‌بندی، طریق زندگی، خانواده، ازدواج تغییر حاصل میکنند. اما در مورد زبان، گرچه در جریان توسعه و تکامل جامعه تغییراتی می‌یابد معیناً از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر می‌گذرد. در مورد علوم طبیعی نیز چنین جریانی رخ میدهد. این علوم بوسیله مردمانیکه متعلق به صورت‌بندی‌های مختلف اجتماعی هستند اخذ شده و در زندگی و کار آنها بکار برده میشوند. پدیده‌های اجتماعی که يك صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی را بوجود می‌آورند بطور ارگانیك بهم پیوسته و مربوطند. این پدیده‌ها از طریق مستقیم یا با واسطه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند، بطوریکه صورت‌بندی را بصورت يك ارگانیسم اجتماعی پیچیده و در حال تکامل مداوم درآورده‌اند. ما وحدت و تأثیر متقابل مستقیم نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، زیربنا و روبنا را مورد بحث قرار داده‌ایم. روبنا همچنین با نیروهای مولده نیز وابستگی و ارتباط دارند، ولی نه بطور مستقیم بلکه بطور غیرمستقیم و بوسیله زیربنا. همچنین عناصری از روبنا تأثیر متقابل بر یکدیگر دارند: مثلاً سیاست بر هنر، اخلاق، فلسفه و سایر اشكال حیات معنوی مردم تأثیر میکند. تولید، زیربنا و روبنا تأثیر خود را بر مناسبات خانوادگی، طریق زندگی غیره باقی می‌گذارد. بطور خلاصه يك صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی نشان‌دهنده تأثیرات متقابل پیچیده و بفرنج متنوع‌ترین پدیده‌های اجتماعی است و تولید مادی علت اصلی پایه و اساس اولیه تأثیرات متقابل آنها میباشد. تصادفی نیست که مارکس تولید را «اکسیرویژه‌ای» نامید که به تمام پدیده‌های اجتماعی رخنه می‌کند و موقعیت و اهمیت هر کدام از آنها را معین میکند و آنها را تحت تبعیت قرار داده و آنها را برای مطابقت با ماهیت خود تغییر میدهد. مفهوم صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی وحدت ارگانیك و ارتباط متقابل پدیده‌های مختلف

جامعه و پایه و اساس را آشکار میسازد و لذا به نقطه نظریات ایده آلیستی و متافیزیکی در جامعه شناسی ماقبل مارکس خاتمه می بخشد. مفهوم صورت بندی همچنین به نظریه انتزاعی زندگی جامعه خارج از زمینه تاریخی آن خاتمه داده و نشان میدهد که جامعه بطور اعم وجود ندارد بلکه جامعه، حقیقی است تاریخی. بدین معنی همانطوریکه مارکس گفته «جامعه ای معین همواره در مرحله معین توسعه و تکامل تاریخی، جامعه ای با خصائص مشخصه ویژه خود موجود می باشد» * هر صورت بندی دارای نیروهای مولده مربوط خود، نوع معینی از مناسبات تولیدی، با زندگی معنوی ویژه و غیره می باشد. هر يك از این پدیده ها تابع قوانین عمومی تاریخ اند، اما بوسیله قوانین ذاتی (درونی) خود مشخص میگردند. مثلاً صورت بندی کمونیستی دارای قوانین ذاتی توسعه و تکامل طبق نقشه و متناسب، قانون افزایش نقش خلق در آن و غیره می باشند. مفهوم صورت بندی اقتصادی - اجتماعی ما را قادر میسازد راه خود را در جریان پیچیده و بفرنج حوادث تاریخی بیابیم. گرچه هر حادثه تکرار واقعی دیگری نیست، معیناً بررسی دقیق آنها بما امکان میدهد اصلی ترین خصائص مشترك، خصوصیات کلی تکرار شونده آنها را مشخص کنیم یعنی قوانین حاکم بر توسعه و تکامل جامعه را روشن نمائیم. در نتیجه، تاریخ جامعه بصورت مجموعه بی نظم حوادث اتفاقی نیست بلکه يك روند طبیعی تاریخ و تابع قوانین خاص خود می باشد: روند پیدایش صورت بندی عالی و تکامل یافته تر به جای صورت بندی قبلی. (علاوه بر این، زیربنای عینی این خصائص مشترك تکرار شونده، نوع معین تاریخی مناسبات اجتماعی، که با ماهیت معین نیروهای مولده مطابقت ندارند روشن میگردند).

لنین می نویسد: «تنها تبدیل مناسبات اجتماعی به مناسبات تولیدی و این مناسبات بسط و نیروهای مولده، پایه و اساس مستحکمی برای این مفهوم اند که توسعه و تکامل صورت بندی اجتماعی

* مارکس، انگلس، آثار منتخب جلد ۱ مسکو ۱۹۵۸ ص ۹۰.

يك روند طبیعی تاریخی است». کشف صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی بمثابة يك روند تاریخی امکان داد تا بطریق علمی و دقیقی تاریخی بدوره‌های مختلف تقسیم شود و صورت‌بندی‌های کمون اولیه، برده‌داری، زمینداری، سرمایه‌داری و کمونیسم مهمترین دوره‌های این تاریخ‌اند، که بعلت ضرورت طبیعی تاریخی یکی جایگزین دیگری می‌گردند. بدیهی است که در محدوده هر صورت‌بندی نیز تاریخ در یکجا متوقف نمی‌ماند. توسعه و تکامل تاریخ نه‌فقط بصورت یک‌رشته تغییرات کیفی و جهشهای عظیم از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر به پیش می‌رود، بلکه در محدوده يك صورت‌بندی نیز از يك مرحله بمرحله‌عالیتری تکامل می‌یابد. سرمایه‌داری از دو مرحله تکامل می‌گذرد (سرمایه‌داری قبل از انحصار و سرمایه‌داری انحصاری یا امپریالیست). صورت‌بندی کمونیسم نیز از مرحله پایین‌تر یعنی سوسیالیسم بمرحله‌عالی کمونیستی تکامل می‌یابد. تاریخ همچنین نشان می‌دهد که همه خلقها از کلیه صورت‌بندی‌ها بطور کلاسیک گذشته‌اند. قبائل اسلاو و ژرمن از نظام قبیله‌ای (کمون - م) مستقیماً به نظام زمینداری قدم گذاشتند و از نظام بردگی پریدند. بعضی خلقها (جمهوریهای آسیای مرکزی اتحاد شوروی و جمهوری خلق مغولستان) با دورزدن از سرمایه‌داری و حتی مراحل تکامل‌یافته زمینداری راه سوسیالیسم را در پیش گرفتند. این امر، بهر حال، ناقض جهت‌کلی و عینی عمومی توسعه و تکامل بشریت از يك صورت‌بندی به صورت‌بندی دیگر نیست و اعتبار وحدت و یگانگی تمامی روند تاریخ را از بین نمی‌برد. عناصر عام و تکرار شونده در تکامل خلقهای ممالک و قاره‌های مختلف که بصورت مفهوم کلی صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی متظاهر می‌گردند، وجود خصائص موروثی ویژه هر يك از این خلقها را رد نمی‌کند. این خصائص را میتوان مثلاً در سرعت ناموزون وجود تفاوت‌هایی در سطح تکامل آنها مشاهده کرد. این امر بعلت وجود تفاوت‌ها در زمانی است که این ملل مختلف بیک صورت‌بندی مورد نظر وارد میشدند، و نیز معلول مشخصات و شرایط داخلی و خارجی آنها و از همه مهمتر ماهیت وجودی این صورت‌بندی است. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری، بخصوص در مرحله

امپریالیستی آن قانون تکامل اقتصادی و سیاسی ناموزون کشورهای مختلف بوجه کاملی عمل میکند. با عبور به سوسیالیسم سرعت و سطح توسعه و تکامل کشورها به تدریج موزون میشود، و هنگامیکه کمونیسم به پیروزی جهان - شمول خود میرسد تفاوت در سرعت و سطح تکامل خلقها از بین خواهد رفت. بعلت شرایط مربوط به کشورها، صورت بندی های اقتصادی اجتماعی تابلوی بسیار پیچیده و «رنگارنگی» را نمایش میدهد. بعلاوه تاریخ تاکنون شاهد يك صورت بندی مطلق و «خالص» نبوده است. هر صورت بندی در قسمتهای مختلف زندگی جامعه بقایائی از صورت بندی های قبلی راداراست (مانند وجود بقایای سرمایه داری در افکار و رفتار اعضای جوامع سوسیالیستی) و همچنین هر صورت بندی و یا شرایط صورت بندی جدید (بعدی) را بطور جنینی در خود دارد. مثلا، تولید بمقیاس وسیع سرمایه داری شرط لازم برای ایجاد سوسیالیسم است و طبقه کارگری که در جامعه سرمایه داری بوجود می آید، نیروی اجتماعی است که رسالت آن ایجاد سوسیالیسم میباشد.

وباین ترتیب، توسعه و تکامل جامعه يك روند طبیعی قانونمند تاریخ جنبش و حرکت نوع بشر از يك صورت بندی به صورت بندی دیگر است. بعلاوه، این حرکت بصورت يك گرایش کلی راه خود را از میان يك سلسله حوادث گوناگون واقعی تاریخ باز میکند. حال به بررسی حرکت بشر از صورت بندی های مختلف می پردازیم.

۵- تاریخ جامعه بمتابیه تاریخ تکامل توالی قانونمند

صورت بندی های اقتصادی - اجتماعی

تاریخ بشر پنج صورت بندی اقتصادی اجتماعی پی در پی یا متوالی را شناسد. این صورت بندی ها عبارتند از کمون اولیه، برده داری، زمینداری، سرمایه داری و کمونیسم ما بهمین ترتیب آنها را مورد بررسی قرار میدهم.

صورت بندی گمون اولیه : تاریخ جامعه با پیدایش انسان، که توانائی او بکار تولیدی او را از حیوانات مجزا میکند، آغاز میشود. کار مهمترین مقام را در پیدایش و توسعه و تکامل انسان داراست. در جریان کار بود که انسان شکل گرفته و اشکال سازمانهای اجتماعی او بوجود آمده و تکامل حاصل کرده اند. نظام گمون اولیه اولین و پائین ترین سازمان اجتماعی انسانها است. این نظام هزارها سال وجود داشته است. طی این دوران طولانی انسان موفق شد از بکار بردن اشیاء طبیعی بعنوان ابزار کار مانند چوب و سنگ بمرحله ساختن اولین ابزار و ادوات پیشرفت حاصل کند. در ابتدا این آلات و ابزار بسیار ابتدائی و خشن ساخته شده از سنگ، چوب، شاخ یا استخوان (تبر، چاقو، اسکنه، نیزه، قلاب ماهیگیری و غیره) بودند. با گذشت زمان این ابزار بهبود یافته و از روی دقت ساخته میشوند. سپس ابزار آلات جدیدی بمرصه ظهور آمدند. تیروکمان، قایق، سورتمه (درشکه برقی) و غیره. انسان استفاده از آتش را آموخت که بویژه در ترقی و تعالی بشریت حائز اهمیت فراوانی بوده است. انسانها هم پایه پای تکامل ابزار خود نیز تکامل یافته و کارشان را بهبود می بخشیدند. از جمع آوری فرآورده های طبیعی (میوه های خوردنی، حبوبات و غلف) به کشف گیاهان یعنی کشاورزی و از شکار حیوانات وحشی به تربیت و اهلی کردن آنها یعنی دامپروری گام نهادند. سطح بینهایت پائین نیروهای مولده در کمونیسیم اولیه تعیین کننده مناسبات تولیدی آنست که مبتنی بر مالکیت مشترک بر وسائل تولید بود. در این دوره مناسبات همکاری و کمک متقابل بین انسانها حکمفرما بود. وجود این مناسبات معلول این واقعیت بود که انسانها با ابزار و آلات اولیه و رشد نیافته شان تنها بکمک و همکاری هم قادر بمقابله بانیروهای پر قدرت طبیعت بوده اند. در جامعه اولیه انسانها بصورت گروهها، طوایف مبتنی بر خویشاوندی خونی، زندگی میکردند. آنها زمینهای اشتراکی را باهمدیگر و با وسائل مشترک کشت میکردند، محل سکونت مشترکی داشتند که آنان را در برابر آب و هوای طوفانی و سخت و حیوانات وحشی پناه میداد. محصولی که بدست می آوردند، بطور مساوی بین آنها تقسیم میگشت. سطح رشد نیروهای مولده بقدری پایین بود که آنچه انسانها تولید میکردند،

بزحمت احتیاجات اولیه آنها را تأمین میکرد. چیزی را که بتوان بخود اختصاص داد وجود نداشت، ولذا مالکیت خصوصی، طبقات و در نتیجه استثمار انسان از انسان نمی توانست وجود داشته باشد. ولی حتی در جامعه اولیه نیز نیروهای مولده پیوسته و مداوم تکامل می یافتند، گرچه سرعت این تکامل بسیار آهسته بود. ابزار کار بهبود یافته و انسانها بتدریج تجربه و مهارت می اندوختند. عبور از ابزار سنگی به ابزار فلزی جهش عظیمی بود که در تولید انجام گرفت: آلات و ادوات جدید، خیش چوبی دارای نوک فلزی، تبر برنزی یا آهن و غیره بهره وری کار را بالا برد. بشر امکان یافت کشت غلات را بالا برده و دامپروری را بمقیاس وسیعتری گسترش دهد، با جدا شدن کشت غلات (کشاورزی) از پرورش دامها (دامپروری) اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار بوقوع پیوست. چندی بعد صنایع دستی (ساختن ابزار، اسلحه، پوشاک، کفش و غیره) بصورت یک شاخه مستقل تولیدی بمعمره ظهور رسید. مبادله محصولات شروع به تکامل نهاد، با رشد بهره وری کار طوایف بشری بخانواده ها تقسیم گشتند. مالکیت شخصی ظاهر گشت و هر خانواده مالک وسایل تولیدی خود شد. ولی بهر حال وسائل تولیدی بیشتر در خانواده های بزرگان طوایف متمرکز میگشت. از این پس چون هر تولیدکننده ای بیش از آنچه برای بقای حیاتش لازم بود، تولید میکرد این امکان بوجود آمد که بعضی اعضای جامعه محصول اضافی تولید شده توسط دیگران را بخود اختصاص دهند و در نتیجه آنها را استثمار کرده و به حساب آنان ثروتمند شوند. بسط مالکیت خصوصی و مبادله کالا تلاشی کلان (مطابقه) را تشدید کرد. برابری اولیه جای خود را به نابرابری جامعه داد. اولین طبقات آشتی ناپذیر بردگان و برده داران بمعمره ظهور رسید. باین ترتیب بود که تکامل نیروهای مولده سبب شد جامعه برده داری جایگزین کمون اولیه گردد.

صورت بندی برده داری : نیروهای مولده ای که از جامعه کمون به ارث

برده شده بود در جامعه برده داری تکامل بیشتری یافتند. ابتدا ابزار مرغی و سپس آهنی بطور کامل جایگزین ابزار سنگی و چوبی شدند. خیش چوبی بانوک فلزی و سپس خویش آهنی، داس فلزی و سایر ابزار و آلات بهره وری

کشاورزی را افزودند. در زمینه کشاورزی، کشت درختان میوه و سبزیجات آغاز گشت. انسانها شروع بساختن کانالها و سدها بمنظور بالا بردن آبها برای آبیاری زمینها و ساختن آسیابها برای آرد گندم و غیره کردند. استخراج و ذوب سنگ معدن توسعه یافت، که انسانها آنها را با ساده ترین ابزار، مانند کلنگ و چکش سنگ معدن استخراج کرده و از کوره های اولیه برای ذوب فلز استفاده میکردند.

تقسیم کار ادامه یافت. در صنایع رشته های مختلفی بعمره ظهور آمد از قبیل : ذوب فلزات و یاکوبیدن آنها (باسندان)، پارچه بافی و کفاشی، بافندگی، چرم سازی، ظروف سازی و غیره. هر زمان ابزار جدیدی بوسیله پیشه وران بکار گرفته میشد، از جمله چرخ خراطی و دم های اولیه بعمره ظهور آمدند. بنائی، کشتی سازی و اسلحه سازی بطور وسیعی توسعه یافتند. شهرها بزرگ شده و تجارت و وسعت گرفت.

توسعه و تکامل نیروهای مولده جامعه برده داری تحت تأثیر مناسبات تولیدی مطابق با آنها تسریع میگردد. این مناسبات بر اساس مالکیت کامل برده دار هم بروسائل تولید و هم بر خود برده و هر آنچه او تولید میکرد استوار شده بود. صاحب برده تنها حداقل مایحتاج لازم رایه برده میداد تا آن حدی که فقط از گرسنگی نمیرد و بتواند بتولید برای برده دار ادامه دهد. مناسبات تولیدی و یا زیربنای اقتصادی نظام برده داری روپنای اجتماعی آنها بوجود آورد. دولت برده دار با ارگانهای مختلف جهت وارد آوردن حداکثر فشار به بردگان (ارتش، دربارهای دوره برده داری و ماشین دولتی آن و غیره) ایجاد گردیده و ایدئولوژی برده داران شکل مشخصی گرفت. این روپنای بردگی صمیمانه به زیربنای مربوطه خدمت کرده و از مالکیت خصوصی و استثمار کثیف بردگی بسختی دفاع میکرد. در جامعه برده داری مناسبات حاکم و محکوم یعنی استثمار بیرحمانه توده های برده که به هیچوجه حقی از خود نداشتند، بوسیله مشتی برده دار، حکمفرما بود. البته برای مدتی این مناسبات بعلت ایجاد نوعی تمرکز در قدرت تولیدی جامعه محرک توسعه و تکامل نیروهای مولده بود. لکن بعداً این خصلت پیشرفت بیشتر نیروهای مولده تحلیل رفت و مناسبات مزبور بمانعی در

برابر بسط بیشتر تولید مبدل گردید. تولید خواهان بهبود مداوم و بلاانقطاع ابزارکار و بهره‌وری بیشتر کار بود. اما بردگان باین امر علاقه‌ای نداشتند زیرا کاربرد ابزار بهتر و پیشرفته‌تر تأثیری در بهبود وضع زندگی آنها نداشت؛ علاوه خود برده که نیروی اصلی مولده بود، بعلت استثمار شدید وحشیانه چه از نظر جسمی چه از لحاظ فکری بطور مداوم رو به تباهی میرفت. باگذشت زمان تضاد بین نیروهای مولده پیشرونده و مناسبات تولیدی در جامعه برده‌داری بی‌نهایت شدت گرفت. این تضاد بصورت طغیانهای بردگان ظاهر گشت. بردگان که بیرحمانه مورد استثمار قرار داشتند و به‌نومیدی محض سوق داده میشدند، بر علیه کسانیکه آنها را ببردگی افکنده بودند قیام میکردند. این طغیانها، توام باتاخت‌وتازهای قبائل همسایه، پایه و اساس جامعه بردگی را ویران کرده و صورت‌بندی جدید زمینداری بر روی ویرانه‌های آن برپا شد.

صورت‌بندی زمینداری : توسعه و تکامل پیشرونده نیروهای مولده
در زمینداری نیز همچنان پیش میرفت. در این زمان بود که انسانها علاوه بر قدرت بازوان خود شروع به استفاده از نیروی آب و باد برای استفاده در آسیابهای آبی و بادی و کشتی‌رانی و غیره کردند. انسانها آموختند چگونه آهن نرم (چکش‌خور) بسازند. کاغذ، باروت و چاپ را اختراع کرده و به‌کشفیات چند دیگری نائل آمدند که هر یک در پیشرفت تاریخ بشریت سهم بزرگی داشته‌اند.

صنایع پیشرفت بیشتری حاصل کرده، ابزار و ماشین‌های جدیدی اختراع و انواع قدیمی بهبود یافتند بویژه در بافندگی پیشرفت زیادی حاصل شد. در این رشته چرخ نخریسی، کارگاه بافندگی و اختراعات دیگری بمرصه وجود آمدند. کارپیشه‌وران جنبه تخصصی بیشتری یافت و این امر به‌روزی‌کار را بمیزان قابل ملاحظه‌ای بالا برد. با توسعه صنایع و تجارت شهرها رشد یافتند. بعضی از آنها بمراکز بزرگ صنایع و تجارت جهان آن‌زمان تبدیل گردیدند.

کشاورزی نیز پیشرفت زیادی کرد. انواع جدید غلات میوه و سبزیجات مختلف کشت میگردد، زمین بنحو کاملتری مورد استفاده کشاورزی قرار

گرفته و انسانها شروع به استفاده از کود در کشاورزی کردند. دامپروری توسعه یافته، حیوانات بارکش بمیزان وسیعتری بکارگماشته شدند و فرآورده‌های حیوانی افزایش یافت. توسعه و تکامل نیروهای مولده زمینداری را در ابتدا مناسبات تولیدی زمینداری تسهیل میکرد. این مناسبات مبتنی بود بر مالکیت کامل زمینداران بر وسایل تولید (بطور عمده زمین) و مالکیت نسبی آنها بر سرفها و دهقانان وابسته بزمین، سرفها (رعیت‌ها) مجبور بودند برای زمینداران کار کرده و انواع خدمات (بیگاریهای) مختلف را برای آنان انجام دهند. ارباب میتوانست سرف را خرید و فروش کند ولی زندگی سرف دیگر باو تعلق نداشت یعنی حق کشتنش را نداشت.

در زمینداری نیز مانند برده‌داری، مناسبات تولیدی مناسبات حاکم و محکوم، مناسبات مبتنی بر استثمار شدید سرفها بوسیله زمینداران بود. با وجود این، این مناسبات از مناسبات جامعه برده‌داری مرفقی‌تر بود زیرا تا اندازه‌ای افراد زحمتکش را به محصول کار خودشان علاقمند میکرد. دهقانان و پیشه‌وران از خود مالکیت داشتند. (دهقان می‌توانست قطعه زمین داشته‌گاه اسب یا چهارپای دیگر، ابزار کشت کشاورزی و از این قبیل را داشته باشد و پیشه‌ور نیز دارای ابزار آلات یا ماشینهای ساده مربوط بکار خود بود) این افراد پس از انجام کلیه وظایف که زمینداران بدانها محول کرده بودند، برای خودشان کار میکردند. آنان در بهبود ابزار کار و روشهای کشاورزی و صنایع دستی تا اندازه‌ای ذینفع بودند.

اما روبنای زمینداری از نظر ماهیت استثمارگرانه اش با روبنای برده‌داری تفاوتی نداشت. تنها تفاوت آن، این بود که از منافع اقتصادی و سیاسی زمینداری دفاع میکرد نه از برده‌داری و سعی داشت مالکیت شخصی زمینداری و مناسبات تولیدی مطابق با آن یا به عبارت دیگر زیربنای زمینداری را حفظ و تحکیم نماید. ماشین‌دولتی و نیروهای مسلح (ارتشهای دولت متمرکز فئودالی) رشد یافت. مذهب اغلب خدمتگزار و کمک‌کننده سیمیی برای حفظ مالکیت خصوصی زمینداران و مدافع استثمار آنها بوده و در حیات معنوی جامعه موقعیت مسلطی را کسب کرد.

با گذشت زمان نیروهای مولده بتکامل خود ادامه دادند. کشفیات

بزرگ جغرافیائی که در اواخر قرن شانزدهم انجام گرفت (کشف آمریکا، راه هندوستان وغیره) برای این تکامل بویژه نیروی محرک مهمی بودند. يك نوع بازار جهانی کم کم شکل گرفت و تقاضا در برابر کالاهای مختلف رو بفرزونی رفت که صنایع (دستی) دیگر قادر بارضای آن نبود. مانوفاکتورها جایگزین کارگاههای صنایع دستی (پیشه‌وری) گردیدند.

مانوفاکتور، تعداد زیادی از کارگران را زیر يك سقف دور هم جمع کرده، تقسیم وسیع کار را بین آنها بوجود آورد و بدینوسیله بهره‌وری کار را بمیزان فراوانی افزایش داد. پیدایش مانوفاکتورها سبب پیدایش شکل جدید تولید یعنی تولید سرمایه‌داری در درون زمینداری و پیدایش طبقات متضاد جدید یعنی پرولتار یا بورژوازی گردید.

با عرصه ظهور رسیدن مانوفاکتورها، نیروهای مولده با مناسبات تولیدی زمینداری تضاد بیشتری یافت. مانوفاکتور خواهان کارگر آزاد بود، در حالیکه مناسبات زمینداری سرفها را بزمین وابسته کرده بود، مانوفاکتور نیازمند بازار وسیع بین‌المللی بود، اقتصاد بسته زمینداری اقتصاد مجزا و طبیعی آن مانع استقرار گسترش چنین بازاری بود. جایگزین شدن مناسبات جدید سرمایه‌داری بجای مناسبات تولیدی زمینداری بضرورتی تاریخی مبدل گردید. این امر با طوفان انقلابات بورژوازی در کشورهای مختلف یکی پس از دیگری بتحقیق پیوست. در این انقلابات نیروی اصلی نبردکننده راسرفها و کارگران مانوفاکتورها و سایر رشته‌های تولید نوخاسته سرمایه‌داری واقشار پائینی شهرنشینان تحت رهبری بورژوازی تشکیل میدادند.

صورت‌بندی سرمایه‌داری : خصلت ویژه نیروهای مولده سرمایه‌داری تولید ماشینی آنست. کارخانجات عظیم و معادن بزرگ جایگزین دکانهای پیشه‌وران و مانوفاکتورها شد. نیروهای طبیعت بنحو روزافزونی تحت سلطه انسانها قرار گرفتند. بکاربردن ماشین‌آلات و علوم بویژه شیمی در صنایع و کشاورزی اختراع تلگراف الکتریکی، پاک کردن قاره‌ها برای کشاورزی، کانال‌کشی رودخانه‌ها وغیره پدیده‌هایی هستند که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست آنها را بمنزله نیروهای مولده سرمایه‌داری

تشریح میکنند. سرمایه‌داری در طی یکی دو قرن خیلی پیش‌تر از آنچه در سراسر دوران تاریخ بشر انجام گرفته بود نیروهای مولده را تکامل بخشید. در مراحل اولیه سرمایه‌داری که آنرا سرمایه‌داری شکوفان نام گذارده‌اند این رشد عظیم نیروهای مولده بوسیله مناسبات تولیدی سرمایه‌داری تسهیل میگردید. مناسباتی که بر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری مبتنی بوده و بتدریج بطور اجتناب‌ناپذیری مناسبات زمینداری را خلع میکرد. در سرمایه‌داری تولیدکنندگان اصلی یعنی پرولتاریا، قانوناً آزاد بوده، نه بزمین و نه به بیچ کارخانه‌ای وابسته و محدود نیستند آنها باین مفهوم آزادند که میتوانند برای هر سرمایه‌داری که بخواهند کارکنند، اما از قیدکل طبقه بورژوازی بطور اعم آزاد نیستند زیرا که وسیله تولیدی در اختیار نداشته‌مجبورند که نیروی کار خویش را بفروشند. ولذا اجباراً در زیر یوغ استثمار سرمایه‌داری قرار میگیرند.

مناسبات تولیدی و یا زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری نیز روبنای مطابق خود یعنی اندیشه‌ها و نهادهای بورژوازی را بوجود آورد. افزایش مقاومت طبقه کارگر از یکسو و سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی بورژوازی از سوی دیگر ماشین دولتی و بویژه نیروهای مسلح و سایر عوامل وارد آورنده فشار بر پرولتاریا و توده‌های زحمتکش را بمیزان بسیار زیادی متورم ساخت.

حیات معنوی جامعه (نظریات سیاسی و حقوقی، هنر، اخلاق و فلسفه) تحت نفوذ اهداف بورژوازی برای تجمع ثروت هرچه بیشتر و قرار گرفتن هدف ایدئولوژی بورژوازی عبارتست از: ابدی و تغییرناپذیر جلوه دادن مالکیت خصوصی سرمایه‌دار و استثمار در جریان مبارزات طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری در برابر اندیشه‌های بورژوازی؛ ایدئولوژی طبقه کارگر نیز کم‌کم به عرصه وجود آمده و تکامل یافت.

مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بوجود آورنده سود سرمایه‌داری است که محرك بزرگی برای تکامل تولید است. سرمایه‌دار بخطر کسب منفعت تولید را بسط داده، ماشین‌آلات و شیوه تولید را در صنایع و کشاورزی بهبود می‌بخشد. اما این مناسبات، بمرحال، نه تنها سبب رشد بی‌سابقه

تولید میشود بلکه از سوئی دیگر منجر به پیدایش نیروی مولده ای میگردد که خود سرمایه داری رادربله پرتگاه نابودی قرار میدهد. مارکس وانگلس سرمایه را بجادوگری تشبیه کردند که افسونش آنچنان نیروهای پرتوانی را بحرکت می اندازد که دیگر قادر به کنترل آنها نیست.

بارشد عظیم نیروهای مولده، مناسبات تولیدی سرمایه داری دیگر با آنها مطابقت نداشته و به مانعی برای توسعه و تکامل آنها مبدل میشود. عمیقترین تضاد شیوه تولید سرمایه داری عبارتست از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید از یکسو و شکل تملک خصوصی سرمایه داری از سوی دیگر. تولید در سرمایه داری يك خصلت اجتماعی كاملا مشخصی دارد. میلیونها كارگر دردستگاههای تولیدی بكار مشغول شده و در تولید شركت می کنند، در حالیکه محصول دسترنج این كارگران را فقط گروه كوچك سرمایه داران یعنی صاحبان وسائل تولید بخود اختصاص میدهند. اینست تضاد اساسی اقتصاد سرمایه داری.

در اواخر قرن اخیر سرمایه داری به امپریالیسم یعنی عالیتترین و آخرین مرحله رشد وارد گردید. خصلت عمده امپریالیسم تسلط انحصارات است که جای رقابت آزاد قبلی را میگیرند. مونوپولها (انحصارات)، اتحادیه های سرمایه داری بزرگی هستند که تولید و فروش (بازار) قسمت اعظم اجناس معینی را در دست خود متمرکز می نمایند.

هدف انحصارات عبارتست از کسب هر چه بیشتر سود. امپریالیستها برای این منظور چه استثمار کارگران کشور خود و چه غارت مستعمرات و کشورهای مستقل دیگر را تشدید می کنند. امپریالیستها که دیگر جهان را بین خود تقسیم کرده اند برای تجدید تقسیم آن به نبرد سخت دائمی مشغول میشوند.

امپریالیسم کلیه تضادهای سرمایه داری، بویژه تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی وسایل تولید را تشدید میکند. این تضاد منجر به ایجاد بحرانهای مختلف و از جمله بیکاری میلیونها زحمتکش تورم های پیاپی و غیره میشود و نبردهای سختی را پسرولتاریا و بورژوازی شکل میدهد و بالاخره پایه و اساس اقتصادی انقلاب سوسیالیستی

را بوجود می آورد. انقلاب پیروزمند سوسیالیستی مناسبات تولیدی
سرمایه داری را نابود کرده و برقراری صورت بندی اقتصادی - اجتماعی
جدید کمونیستی را نوید میدهد.

فصل سوم

صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی کمونیسم

صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی کمونیسم در جریان توسعه و تکامل خود از دو مرحله میگذرد: سوسیالیسم و کمونیسم؛ لذا بحث خود را از سوسیالیسم یعنی مرحله اول جامعه کمونیستی آغاز میکنیم.

۱- سوسیالیسم

در سوسیالیسم مانند هر جامعه دیگر، تولید ارزشهای مادی پایه و اساس (زیربنای) جامعه را تشکیل میدهد، لیکن قبل از بررسی تولید سوسیالیستی بعضی از وجوه مشخصه توسعه و تکامل آنرا مورد توجه قرار میدهیم.

تولید سوسیالیستی برخلاف سرمایه‌داری مبتنی بر مالکیت اجتماعی بروسائل تولید است و با استثمار سازگار نمیباشد. این بدانمعنی است که برخلاف نظام سرمایه‌داری که از درون زمینداری بوجود آمده، سوسیالیسم

نمی‌تواند از درون جامعه سرمایه‌داری بوجود آید.

از این امر چنین نتیجه نمی‌شود که سوسیالیسم در خلاء به وجود می‌آید. شرائط لازم برای ظهور سوسیالیسم در درون جامعه سرمایه‌داری شکل می‌گیرند. این شرائط عبارتند از: تولید ماشینی بمقیاس وسیع، تمرکز بسیار پیشرفته و اجتماعی شدن کار و پیشرفت علم و تکنیک در سطح بسیار عالی. نیروی اصلی که هدف و وظیفه بنای جامعه سوسیالیستی را بعهده دارد یعنی طبقه کارگر نیز در جامعه سرمایه‌داری بوجود آمده است. این طبقه در مبارزه علیه سرمایه‌داری آزمایش دشواری را از سر می‌گذرانند و سرانجام حزب مخصوص بخود را سازمان داده و ایدئولوژی علمی و مترقی کمونیسم را بوجود می‌آورد.

لیکن از آنجائیکه مناسبات تولیدی سوسیالیستی نمیتواند در درون سرمایه‌داری بخودی‌خود شکل گیرند، کلیه این عوامل و شرائط از آنچه برای ایجاد جامعه و نحوه تولید سوسیالیستی لازم است بسیار دور می‌باشند. سوسیالیسم مالکیت شخصی را از بین برده و استثمار و کلیه اشکال دیگر ظلم و تعدی را در جامعه برای همیشه محو و نابود می‌سازد و لازم برای انجام چنین هدفهای بزرگی يك انقلاب سوسیالیسی و دورانی کامل برای عبور از سرمایه‌داری و سوسیالیسم لازم است. ملی این دوران، طبقه کارگر که اکنون قدرت را بدست گرفته باتفاق کلیه زحمتکشانشان دیگر آگاهانه و مطابق نقشه معینی شیوه تولیدی جدید یعنی تولید سوسیالیستی را بنا میکند. دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست در این جریان نقش عظیمی بعهده دارند.

طبقه کارگر روسیه در نتیجه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر قدرت را بدست گرفت، برای اولین بار محصولات سرمایه‌داری بزرگ یعنی صنایع بزرگ، بانکها، وسائل عمده حمل و نقل و ارتباطات را ملی کرده و مالکیت شخصی بر زمین را نابود ساخت. دولت پرولتاریا با در دست داشتن برنامه لنینی ساختمان سوسیالیسم کشور خود را صنعتی کرده کشاورزی سوسیالیستی را پایه‌گذاری نموده آنرا سریعاً رشد داد. در نتیجه این اقدامات انقلابی بود که عملاً در اواخر سالهای ۱۹۳۰ تولید سوسیالیستی

در اتحاد شوروی ریشه‌های مستحکمی یافته بود.

برقراری شیوه تولید سوسیالیستی در سایر کشورهای سوسیالیستی نیز بطرق مشابهی بنا بر مبنای مالکیت شخصی سرمایه‌داری و استقرار مالکیت اجتماعی سوسیالیستی منتج گردیده است.

تولید سوسیالیستی : تولید سوسیالیستی نوعی وحدت دیالکتیکی بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است. نیروهای مولده جامعه سوسیالیستی عبارتند از: صنایع و کشاورزی سوسیالیستی، وسائل حمل و نقل و ارتباطات و نیز مردمانی که در تمامی قسمت‌های این اقتصاد مشغول کارند.

شالوده فنی اقتصاد سوسیالیستی شامل صنایع ماشینی وسیعی است که بطور مداوم رو بترقی و تکامل و پیشرفت بوده و برپایه استفاده وسیع از نیروی الکتریسته و شیمی و نیز استفاده از انرژی اتمی در بعضی از رشته‌های تولید و بالاتر از همه ماشینی و خودکار کردن نسبی تولید قرار دارد.

صنایع سنگین پایه و اساس تمامی اقتصاد کشور سوسیالیستی و منشاء قدرت و ثروت آنست. توده‌های مردم-کارگران، کارکنان رشته‌های مختلف کشاورزی اشتراکی، تکنسین‌ها و مهندسين عناصر اصلی نیروهای مولده سوسیالیسم می‌باشند. آنان در دوران سوسیالیسم تجربیات تولیدی عظیمی کسب کرده، با کمال موفقیت انواع دقیقترین ماشینها را بکار گرفته و پیشرفت سریع تکنیک و رشد مداوم بهره‌وری کار را تأمین میکنند. توسعه و تکامل مداوم نیروهای مولده، بهبود ابزار و وسائل تولید و تجربیات انسانها شرط لازم و ضروری ترقی و تعالی اقتصاد سوسیالیستی است.

مناسبات تولیدی سوسیالیستی بر مبنای نیروهای مولده سوسیالیستی استقرار یافته و در حال توسعه و تکامل می‌باشند، این مناسبات مبتنی بر مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بوسائل تولید می‌باشند. در اینجا معمولاً دو شکل مالکیت سوسیالیستی برقرار میشود: یکی از دولتی یعنی مالکیتی که بجهت خلق و نمایندۀ خلق یعنی دولت سوسیالیستی تعلق دارد و دیگری

مالکیت دسته‌جمعی کئوپراتیوها (تعاونی‌های) روستائی یعنی مالکیت مزارع دسته‌جمعی و یا شرکت‌های تعاونی. هردوی این مالکیت‌ها دارای خصلت سوسیالیستی بوده و وظایف بنای جامعه کمونیستی را بعهده دارند. در جامعه سوسیالیستی مالکیت دولتی جنبه مسلط را خواهد داشت. به برکت وجود مالکیت سوسیالیستی، مناسبات تولیدی در جامعه سوسیالیستی مناسبات برادرانه همکاری و کمک متقابل بین زحمتکشان است. بزرگترین امتیاز مناسبات تولیدی سوسیالیستی و تفاوت اساسی آن با مناسبات تولیدی جوامع دارای طبقات ستیزنده اینست که مناسبات تولیدی سوسیالیستی تمام اشکال استثمار انسان از انسان را نابود میسازد. مالکیت سوسیالیستی پایه و اساس برقراری اصل سوسیالیستی تقسیم تولید بر حسب کار و زحمت افراد را فراهم کرده است. این اصل در شعار «کسیکه کار نمیکند حق خوردن ندارد» خلاصه میشود و بدین ترتیب مالکیت سوسیالیستی بروسائل تولید و مناسبات همکاری رفیقانه و کمک متقابل بین زحمتکشانی که از استثمار خلاصی یافته‌اند و نیز اصل سوسیالیستی توزیع بر حسب میزان کار، استقرار یافته که با مالکیت سوسیالیستی مطابقت دارند و این جوهر مناسبات تولیدی سوسیالیستی را تشکیل میدهد.

مناسبات تولیدی سوسیالیستی بانیره‌های مولده آن مطابقت دارند: جامعه سوسیالیستی تضاد آشتی ناپذیر بین خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی را که در جامعه سرمایه‌داری موجود است برای همیشه از بین میبرد. در سوسیالیسم تولید خصلت کاملاً سوسیالیستی بخود گرفته، ملیونها کارگر و کارکنان مزارع دسته جمعی، در صنایع و کشاورزی مشغول کارند. برخلاف جامعه سرمایه‌داری، که در آن حاصل دسترنج ملیونها زحمتکش بجیب گروه کوچکی استثمارگر ریخته میشود، در جامعه سوسیالیستی حاصل کار بخود تولید کنندگان، به زحمتکشان واقعی تعلق دارد. باتوجه باینکه مالکیت سوسیالیستی تسلط داشته پایه و اساس مناسبات تولیدی سوسیالیستی را تشکیل میدهد، ماهیت تقسیم محصولات تولید شده نیز سوسیالیستی است - قسمت اعظم درآمد ملی در هر کشور

سوسیالیستی برای ارضای نیازمندیهای مادی و فرهنگی مردم آن بکار میرود و بقیه درآمد ملی برای بسط تولید و سایر نیازمندیهای اجتماعی مصرف میشود که آنها نیز بخود مردم تعلق دارند.

در جامعه سوسیالیستی مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای مولده مطابقت دارند. باید خاطر نشان ساخت که این تطابق ماهیت موقتی و گذرا نداشته و همانند شیوه تولید سرمایه داری تنها منحصر به دوران اولیه توسعه و تکامل صنعتی نیست، بلکه در تمامی دوران موجودیت و توسعه و تکامل شیوه تولیدی سوسیالیستی موجود است، زیرا در سوسیالیسم خصلت سوسیالیستی نیروهای مولده با مالکیت سوسیالیستی (اجتماعی) موجود بر وسائل تولید مطابقت میکند.

تطابق مناسبات تولیدی سوسیالیستی با نیروهای مولده امکانات بی نظیری را برای ترقی و رشد تولید فراهم کرده و عامل پرتوانی برای گسترش و توسعه و تکامل هر چه بیشتر آنست. نیروی محرکه توسعه و تکامل اقتصاد سوسیالیستی در اینجا کسب منافع شخصی هر چه بیشتر افراد نیست، بلکه آنچه مورد نظر است تامین هر چه بیشتر منافع کلیه خلقهای زحمتکش میباشد.

مناسبات سوسیالیستی همکاری و کمک متقابل در جریان رقابت سوسیالیستی کار نیز با وضوح هر چه بیشتر آشکار میشود. زحمتکشان با برقراری این رقابت میکوشند نواقص خود را در کار مرتفع کرده، آنهایی را که عقب میمانند کمک نموده و وادارشان سازند تا بسط کارگران پیشرو برسند.

مناسبات تولیدی سوسیالیستی برای پیشرفت اقتصاد محرك پرتوان دیگری نیز در بر دارد که عبارتست از وجود منافع مادی برای کارگران. در سوسیالیسم يك کارگر یا عضو تعاونی کشاورزی یا کارکنان فکری (روشنفکران) هر قدر بهتر و شایسته تر کار کنند پاداش و حق الزحمه بیشتری دریافت میدارد، و این امر بِنفع جامعه نیز میباشد زیرا بهم آمیختگی منافع فردی و اجتماعی در جامعه سوسیالیستی عامل مهمی در توسعه و تکامل اقتصاد است.

خلقهای کشورهای سوسیالیستی تحت رهبری احزاب کمونیست خود - در سایه چنین مناسبات تولیدی سوسیالیستی کشورهاشانرا به کشورهای صنعتی و کشاورزی پر قدرتی مبدل ساخته اند.

تضادهای موجود در شیوه تولید سوسیالیستی: تطابق مناسبات تولیدی و نیروهای مولده در سوسیالیسم بمفهوم نبودن تضادهای معین بین این دو جنبه شیوه تولید نیست. ماهیت این تضادها را بطور خلاصه بررسی میکنیم :

قبلا گفتیم مناسبات سوسیالیستی تولید عبارتست از همکاری و کمک متقابل بین انسانها در جامعه بر پایه و اساس وجود مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید. این مناسبات در واقع عبارتند از مجموعه روابط همه جانبه و پیچیده ای بین کارگران صنایع و کشاورزی، بین شعب مختلف تولید چه در صنایع و چه در کشاورزی، بین شهر و روستا، بین کار جسمی و فکری و غیره . این مجموعه گسترده روابط اقتصادی بین خلقها، بطور کلی با خصلت نیروهای مولده مطابقت داشته و توسعه و تکامل سریع و همه جانبه آنها را تامین میکند. ولی هر قدر این زنجیره مناسبات خوب و عالی باشند معینا توسعه و تکامل بعضی از حلقه های آن همواره بارش عظیم نیروهای مولده مطابقت نکرده و در این موارد کهنه و متروک میشوند و در نتیجه این مناسبات اقتصادی با نیروهای مولده در تضاد واقع شده و در برابر پیشرفت اقتصاد به سد و مانعی مبدل میشوند و لازم میشود حلقه های جدیدی جایگزین حلقه های کهنه شوند تا پیشرفت باز هم بیشتر تولید تامین گردد. وجود اقتصاد سوسیالیستی با برنامه، عدم وجود طبقات ستیزنده در جامعه، تامین منافع کلیه خلقها در سیستم سوسیالیستی تمامی کشور و از میان برداشتن کلیه موانع از سر راه توسعه و تکامل تولید تحت رهبری حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی، امکان میدهد تا مناسبات تولیدی سوسیالیستی روز بروز بهبود یافته و در زمان لازم در حلقه های کهنه شده این زنجیر با حلقه های مترقی و نو تعویض شوند و لذا تضاد های شیوه تولید سوسیالیستی بنحو آگاهانه حل شوند.

باید دانست مطابقت مناسبات تولیدی و نیروهای مولده در

سوسیالیسم امر جامدی نیست که یکباره و برای همیشه ثابت شده باشد. این تطابق مادامیکه توسعه و بهبود مداوم تولید نیز موجود است و وجود تضادهای معینی را در آن منتفی نمیسازد، اما برخلاف جامعه سرمایه‌داری که در آن مناسبات تولیدی بطور کلی بانبروهای مولده در تضاد آشتی‌ناپذیری قرار میگیرند، در جامعه سوسیالیستی تنها عناصر یا جنبه‌های خاصی از این مناسبات تولیدی از توسعه و تکامل نیروهای مولده عقب میمانند. تضادهای شیوه تولید سرمایه‌داری - بهر شکل که آنرا رنگ آمیزی کنند - سرانجام به انقلاب سوسیالیستی و جایگزین شدن مناسبات سوسیالیستی بجای مناسبات سرمایه‌داری میانجامد، اما اصل تضادهای شیوه تولید سوسیالیستی تنها باتعویض بعضی عناصر کهنه شده تولید و قرار دادن عناصر نوبجای آنها انجام میگیرد. در اینجا مناسبات تولیدی بطور کلی توسعه و تکامل بیشتری یافته و ربه بهبود میرود.

زیر بنا و روبنای سوسیالیسم: زیربنای اقتصادی سوسیالیسم را مناسبات تولیدی آن تشکیل میدهد. این مناسبات مانند خود تولید سوسیالیستی بطور کلی در درون جامعه سرمایه‌داری برقرار نمیشود و تنها شرائط فردی پیدایش و استقرار آنها در درون سیستم سرمایه‌داری بوجود می‌آیند.

دیکتاتوری پرولتاریا یعنی بدست گرفتن قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر، شرط ضروری و لازم برای استقرار زیربنای اقتصادی سوسیالیسم است. دولت پرولتاریائی پس از تمرکز وسائل تولید در دست خود مناسبات تولیدی سوسیالیستی را از طریق برنامه معینی در شهر و روستا سازمان میدهد. صنعتی کردن دهات و تعاونی کردن سوسیالیستی کشاورزی مراحل عمده ایجاد زیربنای اقتصادی سوسیالیسم میباشد.

بنابراین، زیربنای سوسیالیستی مانند آنچه در مورد جوامع دارای طبقات ستیزنده قبلی بوده است، بخودی خود بوجود نمی‌آید. کوشش مجذانه و دسته‌جمعی زحمتکشان تحت رهبری طبقه کارگر و حزب مارکسیستی لنینیستی آن در تشکیل و بوجود آوردن این زیربنانش قاطعی دارند.

برخلاف زیربنا، عناصر معینی از روبنای سوسیالیستی قبلا در جامعه سرمایه‌داری بعرضه ظهور می‌رسند: نظریه مارکسیسم-لنینیسم، حزب طبقه کارگر، اتحادیه‌های کارگری، اخلاق، ادبیات و هنر پرولتاریائی زمانی شکل می‌گیرند که هنوز زیربنای سرمایه‌داری در جامعه تسلط دارد و سپس این عناصر بصورت بخشی از روبنای جامعه سوسیالیستی درمی‌آیند که با انقلاب سوسیالیستی هرچه بیشتر بسط و تکامل یافته و بهترین کامیابیهای علم، فرهنگ و فلسفه را از تمام دورانهای تاریخ بشر تا عصر حاضر بخود جذب میکند. اما بهر حال این عناصر تمامی روبنای سوسیالیستی را بمنزله مجموعه اندیشه‌ها و نهادها و سازمانهای آن تشکیل نمیدهند. روبنای سوسیالیستی بطور کلی تنها هنگامی که زیر بنای آن استقرار یافته باشد بنحو کاملی شکل می‌گیرند.

روبنای سوسیالیستی از مجموعه کامل ایدئولوژی سیاسی و نهادهای مطابق با آنها، دولت سوسیالیستی، حزب کمونیست، اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان کمونیست، سازمانهای فرهنگی، مؤسسات عظیم تعلیم و تربیتی، سازمانهای دفاعی و سازمانهای دیگر تشکیل میابد. روبنای سوسیالیستی بار و بناهای جوامع دارای طبقات ستیزنده و بویژه بار و بنای سرمایه‌داری معاصر از ریشه و اساس تفاوت دارد.

زیربنای اقتصادی امپریالیسم تعیین کننده ماهیت ارتجاعی روبنای سرمایه‌داری است. ایدئولوژی بورژوازی، مؤسسات و سازمانهای آن در خلاف جهت جریان عینی تاریخ گام برمیدارند. آنها به هیچ نحو با احتیاجات مادی جامعه و منافع مردم مطابقت ندارند. آنها وظیفه تاریخی غیر شرافتمندانه دفاع از سیستم اقتصادی پوسیده سرمایه‌داری را انجام میدهند.

زیربنای مترقی سوسیالیستی تعیین کننده ماهیت روبنای سوسیالیستی آن، ماهیت انقلابی موثر و تغییر دهنده آن میباشد. این زیربنا منعکس کننده جریان حقیقی تاریخ، قانونمندی پیشرفت بشریت از سرمایه‌داری به کمونیسم بوده و بطریق مختلف این حرکت را تسهیل کرده و خود زیربنای سوسیالیستی را تقویت کرده و توسعه و تکامل میدهد.

از مشخصات روبنای جامعه سوسیالیستی، وحدت آهنگ عناصر

مختلف آن، هماهنگی و نبودن تضادهای ذاتاً ستیزنده در درون آن میتوان نام برد. وجود وحدت و هم‌آهنگی در زیربنای سوسیالیستی تعیین کننده این خصلت میباشد. در جامعه سوسیالیستی طبقاتی که بتوانند سبب تسلط اندیشه‌های ارتجاعی شوند، عملاً وجود ندارند. در این جامعه کلیهٔ زحمتکشان در توسعه و تکامل آن و پیشرفتش بسوی جامعه کمونیستی ذینفعند. همهٔ مردم برای تقویت بنیان اقتصادی سوسیالیسم، توسعه و تکامل و بهبود روبنای آن میکوشند.

روبنای سوسیالیستی دارای خصلت واقعاً دموکراتیک است. این روبنا منعکس‌کننده و حافظ منافع زحمتکشان بوده و بنوبهٔ خود از پشتیبانی مداوم آنها برخوردار است و بهمین علت است که این روبنا تأثیر عظیمی در توسعه و تکامل زیربنا و پیشرفت و ترقی همهٔ جانبهٔ جامعه سوسیالیستی داراست. با پیشرفت جامعه سوسیالیستی بسوی کمونیسم اهمیت روبنا و تأثیر و نفوذ آن در توسعه و تکامل زیربنا و بطور کلی همهٔ جامعه بشدت رو با افزایش است: از جمله توسعه و تکامل همهٔ جانبه و همزمان اقتصاد و فرهنگ، جلب روزافزون مردم بشرکت موثر در رهبری و ادارهٔ امور مربوط به جامعه، تربیت ایدئولوژیکی وسیع توده‌ها و تعلیم و تربیت سوسیالیستی جامعه بطور کلی رامیتوان ذکر کرد. روبنای سوسیالیستی و از همه مهمتر اجزاء اصلی ترکیب کنندهٔ آن یعنی دولت سوسیالیستی و حزب کمونیست که زندگی اقتصادی-سیاسی و فرهنگی مملکت را سازمان میدهند عامل مهمی در بنای جامعه کمونیستی میباشد.

۲- از سوسیالیسم به کمونیسم

جامعه سوسیالیستی ضرورتاً به مرحلهٔ عالیتری یعنی به جامعه کمونیستی ارتقاء میابد. این روند مبتنی بر توسعه و تکامل تولید سوسیالیستی به تولید کمونیستی و مهمتر از همه بمعنی بنای شالوده‌های مادی و فنی کمونیسم میباشد.

شالوده‌های مادی و فنی کمونیسم: مهمترین مسئله در بنای جامعه

کمونیستی ایجاد شالوده‌های مادی و فنی آن می‌باشد. برقراری کمونیسم تنها هنگامی میسر است که شرائط مادی و معنوی لازم برای ارضای کامل نیازمندیهای توده‌ها و توسعه و تکامل هماهنگ و همه‌جانبه آنها فراهم گردد. بعلاوه، ایجاد شالوده‌های مادی و فنی کمونیسم امکان می‌دهد مناسبات تولیدی سوسیالیستی تدریجاً به مناسبات کمونیستی تغییر یابند، جامعه بدون طبقه عملاً بوجود آمده، تفاوت‌های اساسی بین شهر و ده و بین کار فکری و جسمی از میان برداشته شوند. البته تا هنگامیکه خنوزخاطر جنگ امپریالیستی از بین نرفته باشد حفظ و گسترش قدرت دفاعی کشور های سوسیالیستی در سطحی کاملاً عالی و توانا برای سرکوبی هر دشمن تجاوزکار لازم و ضروری می‌باشد. بنای پایه‌های مادی و فنی کمونیسم تنها بمفهوم افزایش کمی قدرت تولیدی کشور و گسترش ساده آن نیست بلکه لازم است تغییرات کیفی عمیق در ماهیت روند تولید ایجاد گردد. وجوه تمایز کیفی پایه‌های مادی و تکنیکی کمونیسم از جمله عبارتند از: برق‌رسانی به سراسر کشور و برپایه آن بهبود هرچه بیشتر تکنیک، رشد و ارتقاء دائم علم و صنعت و سازمان‌بندی هرچه بهتر تولید اجتماعی (کمونیستی) در تمام رشته‌های اقتصادی، ماشینی‌کردن تمامی روند تولید و خودکار کردن روزافزون آن، کاربرد وسیع فرآورده‌های شیمیائی در اقتصاد، توسعه و تکامل هرچه بیشتر رشته‌های جدید اقتصادی، بکارگرفتن انواع جدید نیرو و ماده و استفاده هرچه بهتر از کلیه منابع مادی طبیعی و نیروی کار، آمیزش علم و تولید، تامین سرعت روزافزون پیشرفت‌های علمی و فنی و از همه مهمتر ارتقاء به سطح عالی فرهنگ و فن و تامین برتری قابل ملاحظه بر پیشرفته‌ترین ممالک سرمایه‌داری از لحاظ بهره‌وری کار.

برق‌رسانی هسته مرکزی توسعه و تکامل اقتصاد کمونیستی بوده و نقش رهبری کننده در توسعه و تکامل تمام رشته‌های اقتصاد و پیشرفت فن را در تمام رشته‌ها ایفا میکند. برق‌رسانی سبب پیشرفت سریع علم و تکنیک یعنی توسعه و تکامل و بهبود مداوم ماشین آلات، پیشرفت تکنولوژی و سازمان‌بندی تولید برپایه آخرین دست‌آوردهای علم و صنعت گردیده، ماشینی‌کردن سراسری و خودکار کردن وسیع تولید را امکان‌پذیر می‌سازد و

بهره‌وری کار را بمیزان زیادی افزوده و تماماً کار را بطور کلی بسیار آسان میسازد. ماشینهای خودکار و گسترش هر چه بیشتر استفاده از برق انسان را از کارهای سخت و طاقت‌فرسا و کارهایی که نیاز به تخصص ندارند، رهائی می‌بخشد و باین ترتیب کار او را به فعالیتی لذت‌بخش و خلاق که از نظر جسمی سنگین نیست مبدل میسازد و این يك شرط ضروری و لازم برای تبدیل کار به يك نیاز معنوی و ضرورت حیاتی میباشد.

صنایع شیمیائی با گامهای بینهایت سریعی جلو میروند و این امری است طبیعی زیرا استفاده وسیع از مواد سنتتیک (مصنوعی) چشم انداز وسیعی را در برابر توسعه و تکامل علم و تکنولوژی گشوده و قدرت بشر را در برابر طبیعت بسط داده و زندگی او را لذت‌بخش و مطبوعتر میسازد.

علم در بوجود آوردن شالوده‌های مادی و فنی کمونیسم نقش مهمی ایفا میکند، با پیشرفت و توسعه ساختمان کمونیسم از آخرین دست‌آوردها و کامیابیهای علمی بمقیاس روز افزونی استفاده میشود، در نتیجه علم با تولید بنحو ارگانیک بهم آمیخته و بیک نیروی مولد مستقیم مبدل میگردد. آمیزش علم با تولید عامل اصلی سرعت پیشرفتهای علمی و فنی است. در جریان بنای کمونیسم، همگام با توسعه و تکامل ابزار و وسائل تولید خود انسانها، یعنی نیروی مولده اصلی جامعه نیز تغییر میابند. پیشرفت فن احتیاجات انسانها را به افزایش راندمان تولید بشدت گسترش داده‌اند و لذا کارآموزی عالی تخصصی و تعلیم و تربیت عمومی همه زحماتشان را ایجاب میکند. بنابراین همچنانکه تکنولوژی توسعه و تکامل حاصل کرده و روبه بهبود میرود سطح فرهنگ و مهارت فنی کارگران در تولید به میزان وسیعی بالا میرود. این امر با بهبود شرائط تولید، کاهش ساعات کار و بهبود پایه‌های زندگی بمیزان وسیعی تسهیل میگردد و خود این شرائط بنحو جدائی ناپذیری وابسته به پیشرفت فن میباشد.

علاوه بر آنچه ذکر شد، توسعه و تکامل هر چه بیشتر کشاورزی پر بار و متنوع عامل مهم و ضروری برای بنای شالوده‌های مادی و فنی کمونیسم میباشد. پیشرفت سریع و عمیق کشاورزی بجامعه امکان میدهد جهت مردم غذای کافی و فراوان تهیه شده و مواد خام لازم جهت گسترش صنایع و

تولید هرچه بیشتر فراهم و گذار تدریجی روستاهای کشور سوسیالیستی بسوی مناسبات اجتماعی کمونیسم تأمین گردد.

تحول مناسبات تولیدی از سوسیالیسم به کمونیسم: بنای پایه های مادی و تکنیکی کمونیسم پایه و اساسی است برای توسعه و تکامل بیشتر مناسبات تولیدی سوسیالیستی و تحول تدریجی آنها به مناسبات کمونیستی که کاملترین مناسبات بین انسانهای آزاد با آگاهی عالی و توسعه و تکامل همه جانبه آنها میباشد.

مناسبات تولیدی سوسیالیستی و کمونیستی هر دو مبتنی بر مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید میباشد، اما بجای دو نوع مالکیت - دولتی و کثوپراتیوی - که در سوسیالیسم موجود است در کمونیسم تنها یک نوع مالکیت کمونیستی متعلق به کلیه اعضای جامعه حکمفرما میباشد.

توسعه و تکامل و بهبود هر دو نوع مالکیت فوق الذکر به کمونیسم میانجامد. مالکیت دولتی از طریق افزایش تمرکز تولید و اجتماعی شدن کار، تخصصی شدن بیشتر و کثوپراسیون و سیعتر به مرحله عالیتتری ارتقاء میابد. تغییرات حاصله در مزارع دسته جمعی که با اصول اشتراکی (تعاونی) اداره میشوند بویژه عمیق خواهند بود. این مشکل مالکیت با سطح توسعه و تکامل نیروهای مولده نوین دردهات و میزان نیازمندیهای آنان کاملاً مطابقت میکند. مزارع دسته جمعی اشتراکی برای دهقانان در حکم یک مکتب کمونیستی است و بنابراین راه ترویج مناسبات تولیدی کمونیستی دردهات عبارتست از تقویت و رشد و توسعه و سیستم مزارع دسته جمعی بهر شکل که ممکن باشد.

مناسبات تولیدی سوسیالیستی چنانچه قبلاً هم اشاره شد، عبارتند از مناسبات همکاری، دوستی و کمک متقابل بین اعضای جامعه در جریان بنای کمونیسم. این مناسبات که بجای کمونیستی نیز بارث میرسند بدرجهای عالی از تکامل ارتقاء میابند. مبادله فعالیتهای تولیدی بین شهر و ده نزدیکتر و متنوعتر میگردد. اشکال همکاری و تعاون متقابل در تولید بین مناطق اقتصادی مختلف یک مملکت، بین رشتههای تولیدی مختلف در یک منطقه و نیز بین کارگران یک رشته تولیدی توسعه و تکامل بیشتری میابد.

در نتیجه يك جامعه مشترك المنافع کمونیستی مرکب از انسانهای کارگر که بطرزی عالی منظم و سازمان یافته بوجود خواهد آمد. هر فردی از جامعه وظایف خود را با فداکاری و از خودگذشتگی و نهایت استیلا (انجام داده و فعالانه در حیات جامعه شرکت خواهد کرد.

همپای رشد نیروهای مولده، تولید بنحور و زافزون گسترش یافته و توزیع نعمات مادی نیز بر پایه مالکیت اجتماعی بهبود خواهد یافت و در نتیجه نیازمندیهای مادی و فرهنگی جامعه بدرجه بازم عالیتری تأمین میگردد.

افزایش روزافزون دستمزدها، بهبود کمیت و کیفیت کار توأم با کم شدن بهای خرده فروشی اجناس و از بین رفتن مالیاتهایی که بوسیله مردم پرداخت میشوند طرق عمده بهبود و بالا بردن سطح زندگی مردمند. جامعه سوسیالیستی همانگونه که قبلاً گفته شد قادر به ارضای نیازمندیهای تمام اهالی نیست، بدین علت است که حزب و وظیفه اجرای دقیق و بهبود اصل سوسیالیستی توزیع بر حسب میزان کار انجام یافته را مطرح خواهد ساخت که در آن منافع مادی زحمتکشان با ارتقاء و توسعه و تکامل محرکهای اخلاقی نسبت بکار درهم می آمیزند.

برای بهبود اشکال دستمزد در مزارع اشتراکی نیز توجه زیادی مبذول خواهد گشت. پرداخت حقوق به کارگران مزارع اشتراکی بتدریج بشکل پرداخت حقوق بکارگران کارخانه ها که متعلق بمعوم خلق میباشند در خواهد آمد و کشاورزان مزارع اشتراکی از تمام مزایای اجتماعی (مانند تعطیلات با استفاده از حقوق وغیره) به حساب دولت بهره مند خواهند شد.

۳- کمونیسم

بطوریکه در مانیفست نیز ذکر شده، «کمونیسم سیستم اجتماعی بدون طبقه ایست که در آن شکل مالکیت اجتماعی بوسائل تولید و برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه موجود است، در چنین جامعه ای توسعه و تکامل همه جانبه مردم بارشد نیروهای مولده از طریق پیشرفت مداوم علم و تکنیک

توام میباشد، تمام منابع ثروت‌های دسته‌جمعی هرچه تمام‌تر بجریان می‌افتند و اصل بزرگ از هر کس باندازه توانائیش و بهر کس باندازه نیازش عملی میشود. کمونیسم جامعه سازمان یافته‌ای است از زحمتکشان آزاد و دارای شعور کامل اجتماعی که در آن حاکمیت مردم مستقر خواهد گردید، جامعه‌ای که در آن کار بخاطر رفاه جامعه به نخستین نیاز حیاتی هر فرد مبدل میشود، ضرورتی که کلیه افراد جامعه آنرا میشناسند. در چنین جامعه‌ای کلیه امتدادهای هر فردی بخاطر بالاترین سطح رفاه مردم بکار برده میشود.

کمونیسم رسالت تاریخی نجات کلیه افراد بشریت را از نابرابریهای اجتماعی، از هرگونه ظلم و تعدی و استثمار انسان از انسان و رهایی بشریت از وحشت جنگ بانجام رسانده و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و خوشبختی را برای کلیه ملل روی زمین بارمغان می‌آورند.

استقرار کمونیسم در جهان بزرگترین انقلاب در تاریخ طولانی بشریت است که در تمامی سطوح زندگی، تولید، ماهیت کار و شرائط زندگی، مناسبات اجتماعی، فرهنگ، روش زندگی نظریات و عقاید مردم تغییرات عمیقی بوجود می‌آورد. کمونیسم برای کلیه افراد جامعه شرایط حقیقی زندگی سعادت‌بار را فراهم میکند، امریکه باشیرین‌ترین آرمانهای انسان و عالیترین هدفهای او مطابقت دارد.

یکی از مشخصات جامعه کمونیستی سطح عالی تولید و توسعه و تکامل مداوم آن و افزایش بی‌سابقه بهره‌وری کار است که معلول پیشرفت سریع علم و فن است. جامعه کمونیستی بعالیترین مرحله اقتصاد با برنامه خواهد رسید و سودمندترین و منطقی‌ترین روش استفاده از ثروت‌های مادی و منابع طبیعی را تأمین خواهد کرد. انسانها با بهترین و پر قدرت‌ترین تکنولوژی مجهز شده و تسلط انسان بر طبیعت بنحو شگرفی ارتقاء خواهد یافت، بطوریکه انسان قادر خواهد بود نیروهای خودکامه طبیعت را بمیزان بسیار زیادی مهار کرده و آنها را در جهت منافع خود بکار اندازد. هدف تولید کمونیستی عبارت خواهد بود از تأمین هرچه بیشتر پیشرفت و ترقی مداوم اجتماعی، تأمین احتیاجات فرهنگی و مادی و رفاه کلیه افراد جامعه

وارضای نیازمندیها، خواسته‌ها و سلیقه‌های دائم‌التزاید آنها.

لیکن بایستی متذکر شد که کمونیسم جامعه سستی، تبدیلی و تن‌پروری و هرج و مرج نیست. کار منشاء اصلی و مهم ثروت‌های مادی و معنوی جامعه کمونیستی است. در کمونیسم هر فردی داوطلبانه برحسب توانائی و قدرت خود کار کرده و ثروت جامعه را افزوده و قدرت آنرا از هر جهت ارتقاء خواهد داد. خود ماهیت کار نیز تغییر خواهد یافت. کار دیگر تنها يك وسیله امرار معاش نبوده بلکه به اولین ضرورت حیاتی انسان، کوششی حقیقتاً خلاق و سرچشمه واقعی لذت و نیک بختی نوع بشر مبدل خواهد گشت.

کمونیسم به امر تقسیم جامعه و گروه‌های اجتماعی مختلف خاتمه خواهد داد. کارگران و دهقانان دیگر بشکل طبقات مختلف نخواهند بود، زیرا تفاوت میان شهر و ده، در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی و تفاوت انسانها از نظر فرهنگ و روش زندگی از بین خواهد رفت و توأم با این جریان دوشکل مالکیت اجتماعی بصورت یکنوع مالکیت کمونیستی در هم خواهند آمیخت. کارگران از نظر فن و فرهنگ بسط روحشفاگران می‌رسند و بنابراین در کمونیسم دیگر يك گروه اجتماعی جداگانه بنام روشنفکران وجود نخواهد داشت. هر عضوی از جامعه هم در کارهای فکری و هم در کارهای صنعتی شرکت خواهد داشت و در جریان کار، کوششهای فکری و جسمی بنحو ارگانیک با هم خواهند آمیخت.

کلیه اعضای جامعه کمونیستی بر مبنای مناسبات برابرشان نسبت به وسائل تولید در موقعیت یکسانی قرار گرفته و از نظر شرائط کار و تقسیم محصولات تولید شده بایکدیگر برابر بوده و لذا در اداره امور جامعه فعالانه شرکت خواهند کرد. بین فرد و جامعه مناسبات موزون و هم‌آهنگی حکمفرما خواهد شد، زیرا منافع شخصی و اجتماعی بطور کاملی با هم ترکیب می‌شوند.

فرهنگ بشری بطور عظیم و بی‌سابقه ارتقاء خواهد یافت. فرهنگ جامعه کمونیستی که کلیه عالیت‌ترین دست‌آوردهای فرهنگ جهانی را بازتاب داده و آنها را توسعه و تکامل می‌بخشد و بشریت را به سطح عالی جدیدی

از توسعه و تکامل فرهنگ ارتقاء میدهد. فرهنگ جامعه کمونیستی کلیه انواع ثروت‌های حیات معنوی، ایدئولوژیهای عالی و بشردوستانه جامعه نوین را بهم خواهد آمیخت. چنین فرهنگی، فرهنگ بدون طبقه و بین‌المللی متعلق بکلیه افراد بشر است.

در جامعه کمونیستی انسان نوینی خواهد بود که ارزشهای معنوی را با پاکدامنی و صفای اخلاقی و تکامل جسمی بهم آمیخته و ساعی و با انضباط و در راه منافع جامعه کوشا و فداکار خواهد بود، که همه اینها توأم با هم شعور کمونیستی را تشکیل میدهند. عالیت‌ترین سازمان‌بندی و دقتی را که تولید کمونیستی از انسان مطالبه میکند از طریق زور و اجبار نمی‌توان کسب کرد بلکه آنرا میتوان از راه ایجاد احساس عمیق وظیفه‌شناسی اجتماعی بدست آورد. توسعه و تکامل بشر، موزون و همه‌جانبه بوده و استعدادها و توانائی انسان بنحو کامل بکار افتاده و هرچه بیشتر شکوفان خواهد گردید و عالیت‌ترین صفات روحی و جسمی او بکاملترین وجه نمایان خواهند گشت.

ساختمان جامعه کمونیستی هدف عالی و والای حزب کمونیست است. جامعه‌ایکه بر روی پرچم آن چنین نقش بسته است: «از هر کس باندازه توانائیش، بهر کس بقدر نیازش» شعار حزب مبنی بر «همه‌چیز بخاطر انسان و بخاطر منافع او» بوجه کاملی اجرا خواهد گشت.

فصل چهارم

توده‌های مردم نیروی تعیین‌کننده در توسعه و

تکامل جامعه‌اند

ماقبلا گفتیم، جامعه برطبق قوانین خاص خود و بر مبنای ضرورت تاریخی توسعه و تکامل می‌ابد. لیکن قوانین جامعه همواره از طریق اقدامات انسانم‌هاییکه تاریخ خود را بنامیکند آشکار میشوند. انسانها در جریان تکامل تاریخ چه اهمیتی دارند و نقش مردم و افراد (شخصیتها) در تاریخ چیست؟ ماتریالیسم تاریخی ثابت میکند که مردم (انسانها) سازندگان واقعی تاریخ‌اند.

۱- مردم سازندگان واقعی تاریخ و نیروی تعیین کننده

توسعه و تکامل جامعه هستند

منظور از کلمه مردم (خلق) چیست؟ برای اینکه نقش خلقها را بعنوان سازندگان واقعی تاریخ مورد بررسی قرار دهیم، ابتدا بایستی این مسئله را روشن سازیم که منظورمان از کلمه خلق چیست؟ انسانها موجودات تغییر ناپذیری نیستند که بتوان آنها را خارج از زمینه تاریخ مورد بررسی قرارداد و آنگونه که بعضی از ایدئولوگ های طبقات استثمارگر آنها را تشبیه میکنند، «جماعت» یا «انبوه» در هم برهمی از دشمنان همه تمدنها و پیشرفتهای نیستند.

منظور ما از خلق قبل از هر چیز آنهایی هستند که کار میکنند و در يك جامعه طبقاتی عبارتند از استثمارشوندگان. خلق در جامعه برده داری بویژه عبارتست از بردگان و در جامعه زمینداری سرفها و صنعتگران. در جامعه سرمایه داری مردم (خلق) شامل طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران زحمتکش و گروههای دیگری میباشد که در پیشرفت و ترقی اجتماعی شرکت میکنند.

در يك جامعه دارای طبقات ستیزنده و آشتی ناپذیر، خلق اکثریت نفوس آن جامعه را شامل میشود نه همه آنها، مثلا در جامعه سرمایه داری معاصر طبقه حاکمه امپریالیستی در مقابل خلق قرارداد دارد. در جامعه سوسیالیستی تمامی سکنه يك کشور یعنی کارگران، دهقانان و روشنفکران جزو خلق میباشد.

مردم سازندگان تاریخ اند: اهمیت تعیین کننده و قطعی مردم (خلق) در تاریخ ناشی از نقش تعیین کننده ایست که شیوه تولید در توسعه و تکامل جامعه دارد. میدانیم که تولید مادی پایه و اساس زندگی جامعه بوده و زحمتکشان نیروی اصلی مولده را تشکیل میدهند. در نتیجه میتوان

بطور قطع گفت که مردم (خلق‌ها) نیروی اصلی توسعه و تکامل و سازندگان واقعی تاریخ میباشند.

زحمتکشان قبل از هر چیز باکار مولد خود تاریخ رامی‌سازند. آنان هستند که کلیه ثروتهای مادی را خلق میکنند یعنی شهرها، دهات، کارخانجات، راهها، پلها، موتورها، ماشین‌آلات، لباس، کفش، غذا، ابزار و وسائل خانه و بعبارت ساده‌تر کلیه آنچه‌هاییکه بدون آنها بشریت نمیتواند وجود داشته باشد بدست توانای توده‌های زحمتکش ساخته میشوند.

مردم نیروی اصلی محرك پیشرفت و ترقی فن میباشند، آنان بارنج و زحمت و پشتکار ازروزی بروز دیگر و از سالی بسال بعد و ازقرنی‌ی‌قرن دیگر، بنحوی که اغلب خودآنان بی‌خبرند، ابزار و وسائل را تکمیل کرده و انواع جدیدی را اختراع میکنند و این خود درآخرین تحلیل به انقلابات عمیق و اساسی فنی و تغییر و تحول در نیروهای مولده میانجامد. توسعه و تکامل نیروهای مولده بنوبه خود در شیوه تولید تغییرات کلی ایجاد میکند. کار توده‌ها، حتی دوزیر سنگین‌ترین و سخت‌ترین فشارها در جامعه‌ایکه حتی براستثمار آنها مبتنی است، همواره شرائط لازم را برای پیشرفت بشریت و گذاران بیک نظام اجتماعی نوین فراهم آورده است.

بهرحال نقش مردم در تاریخ تنها به توسعه و تکامل نیروهای مولده و ازاینراه به‌آماده ساختن شرائط مادی عبور ازیک نظام اجتماعی به نظام نوین دیگر محدود نمیشود. خلقها همچنان آن نیروی اصلی هستند که سرنوشت انقلاب اجتماعی و جنبشهای آزادیخواهانه سیاسی و ملی را تعیین میکنند. مبارزه طبقاتی و مبارزه مردم علیه کسانی که آنها را تحت فشار قرار میدهند و عالیت‌ترین شکل مبارزه یعنی انقلابات اجتماعی، نیروی محرك اصلی توسعه و تکامل جوامع دارای طبقات ستیزنده میباشد. قیامهای بردگان ارکان جامعه برده داری را درهم کوبید و علت اصلی گذار آن به جامعه زمینداری بود. سرفها و تمیدستان شهری نیروی مهم و محرك انقلاب بورژوازی بودند که زمینداری را وادار ساختند جای خود را به نظام مترقی‌تری یعنی سرمایه‌داری بدهند.

در جوامع طبقاتی، توده‌های مردم از ثمره واقعی کار و زحمت خود بهره‌مند نمی‌شوند لیکن کار و مبارزات مداوم خلقها آن عامل اصلی است که سرانجام به آزادی زحمتکشان در سراسر جهان و ایجاد نظام اجتماعی پیشرفته سوسیالیسم و سپس کمونیسم منجر گردیده و می‌گردد.

مردم در توسعه و تکامل فرهنگ معنوی بشریت شرکت عظیمی داشته‌اند. ماکسیم گورکی نوشت «مردم نه تنها نیروی اصلی بوجود آورنده همه ثروت‌های مادی هستند بلکه آنان تنها منشأ فنا ناپذیر ارزش‌های معنوی نیز می‌باشند، آنان اولین و پیشقدم‌ترین فلاسفه و شعرای زمانهای مختلف، آفریننده همه زیباییها و خالق کلیه اشعار پر عظمت، بوجود آورنده تمام تراژدیهای جهان و بزرگترین آنها و آفرینندگان واقعی تاریخ فرهنگ جهانی هستند».

کار انسانها، کوشش‌های خلاقه آنان، منشأ حیات بخش علم و دانش بشری است. بسیاری از دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و سایر پیشتازان رشته‌های مختلف فرهنگ که آثار بزرگ و خلاقه آنها همه بشریت را پر خوردار کرده، از میان انسانهای معمولی برخاسته‌اند. از جمله میتوان اشخاص زیر را نام برد. لومونوسوف، فرزند یک ماهیگیر بود، نیوتون فرزند یک دهقان کوچک و چرپانوف و پسرش اولین سازندگان لکوموتیو در روسیه سرف بودند. مردم اشعار حماسی برجسته، افسانه‌های زیبا، سرودها و رقصها را خلق میکنند. هنرمندان برجسته همواره قالب زیباترین آثار خود را از گنجینه فنا ناپذیر هنر مردم اقتباس کرده‌اند.

افزایش نقش مردم در توسعه و تکامل تاریخ : انسان ها
بوجود آورنده تاریخ می‌باشند، لیکن این وظیفه را همواره تنها بمیل خود انجام نمیدهند، بلکه مطابق شرائط عینی جامعه و از همه مهمتر شیوه تولیدی تاریخی معینی که موجود است عمل میکنند. از آنجائی که تولید مادی بطور مداوم از سطح پائین به سطح عالیتز ارتقاء مییابد؛ نقش مردم در جریان تکامل تاریخ نیز تغییر میکند. بعلاوه همچنانکه بشریت رو بترقی و تکامل میرود، نقش انسانها در تاریخ افزایش مییابد. مارکسیسم ثابت کرده است که تغییر و تحول اجتماعی هر قدر عمیقتر و جامعه

باوظائف مهمتری مواجه باشد، تعداد زیادتری از مردم بنحو فعالانه در آن شرکت میکنند.

در جوامع برده‌داری و زمینداری، زحمتکشان از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند و نمیتوانستند نیروهای خلاق خود را توسعه و تکامل دهند. برده‌داران و مالکین زمین قدرتهای اداری، دولت، سیاست، علم و هنر را بنحود منحصر کرده و مردم را درجهل و تاریکی نگهداشته آنها را یکار و زحمت طاقت‌فرسا محکوم میکردند. فعالتهای مردم در آن روزها نسبتاً محدود و اقدامات آنها علیه استثمارگران محکوم بشکست بود. در آن زمان تاریخ تنها میتوانست باگامهای آهسته و دردناکی بزحمت بجلو یخزد.

شرائط مادی لازم برای آزادی زحمتکشان از استثمار در سرمایه‌داری فراهم گردیده است. تولید ماشین‌بمقیاس وسیع و همراه با آن طبقه‌پروletاریا بعرضه ظهور میرسد؛ یعنی طبقه‌ایکه قادر به رهبری مردم در نبرد علیه سرمایه‌داری و کسب پیروزی سوسیالیسم میباشد. این طبقه حزب کمونیست را بوجود می‌آورد که بوسیله نظریه مارکسیسم لنینسم راهنمایی میشود و مبارزات انقلابی زحمتکشان را رهبری میکند. بنابر پیدایش این عوامل در جامعه سرمایه‌داری، مردم نقش عظیمتری در حیات جامعه ایفاء میکنند. میلیونها نفر از زحمتکشان بمبارزه فعال سیاسی کشانده میشوند و این امر بمیزان قابل توجهی حرکت جریان تاریخ را تسریع میکند.

زحمتکشان نیروی محرك اصلی انقلاب سوسیالیستی میباشد؛ برخلاف انقلابات قبلی که در آن مردم تنها نظام‌کهن را خراب میکردند، در جریان انقلاب سوسیالیستی نه تنها جامعه‌کهنه سرمایه‌داری را نابود میسازند، بلکه همچنین به بنای جامعه نوین سوسیالیستی میپردازند.

فعالیت خلقها و نقش آنان در حیات جامعه بویژه در جامعه سوسیالیستی بسیار عظیم است. سوسیالیسم بامنافع زحمتکشانی که بخاطر تحقق آن آرزومندانه میکوشند تطابق کامل دارد. لنین نوشت «سوسیالیسم زنده و خلاق محصول کار خود زحمتکشان است». فعالیت خلاق و پیگیرانسانها برای بنای زندگی نوین قانون توسعه و تکامل سوسیالیسم است. این امر بطور برجسته‌ای در اتحاد جماهیر شوروی و کلیه کشورهای سوسیالیستی

نمایان گردیده است.

در شرائط سوسیالیستی نقش مردم بمیزان عظیمی افزایش مییابد؛ این امر اساساً مربوط به ماهیت نظام سوسیالیستی و برتری مناسبات تولیدی سوسیالیستی است. مالکیت سوسیالیستی که اکنون در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی مستقر گشته است تمام اقشار زحمتکشان را با هم متحد کرده و شرکت فعال آنان را در بنای کمونیسم آینده تامین میکند.

ترکیب هم آهنگ منافع فردی و اجتماعی، تأمین منافع مادی زحمتکشان از محصول کارشان فقط در سوسیالیسم بدست می آید. در جامعه سرمایه داری زحمتکشان ارزشهای عظیم مادی و معنوی را بوجود می آورند و نیروی اساسی تمام جنبشهای اجتماعی متری هستند، اما حاصل دسترنج آنان را مشتی استثمارگر بخود اختصاص میدهند. در جامعه سوسیالیستی وضع دیگری موجود است: در اینجا کارگران در استحکام و توسعه تکامل نظام سوسیالیستی منافع حیاتی دارند زیرا چنین نظامی پایه و اساس آزادی سیاسی، رفاه مادی و ترقی و تعالی فرهنگی آنانست، لنین می نویسد: «پس از قرنهای کار و زحمت برای دیگران و کار اجباری برای استثمارکنندگان اولین بار برای پرولتاریا کار بخاطر خود امکان پذیر گشته است؛ و بعلاوه امکان کاربرد تمام کامیابیهای تکنولوژی و فرهنگ نوین در کار فراهم گردیده است». در اینجا مردم میدانند که برای خود، بخاطر جامعه متعلق بخودشان کار میکنند و اینست منشاء عشق و علاقه آنان بکار؛ این امر موجب کوششهای مبتکرانه و پیشگامانه آنها و برقراری رقابت سوسیالیستی بین آنان میگردد.

نقش مردم در سوسیالیسم همچنین بعزت فراوانی و تنوع وظائفی که در ساختمان کمونیسم بعهده دارند، افزایش مییابد. پیروزی کمونیسم جمیع عظیمی در توسعه و تکامل جامعه است، این پیروزی نتیجه تغییرات وسیع و بی مانند در کلیه شئون زندگی است و همه این تحولات بدون شرکت فعالانه ملیونها تن از مردم غیر قابل تصور است.

حزب کمونیست عامل اصلی افزایش نقش مردم در بنای جامعه سوسیالیستی است. حزب مردم را بایک سیاست علمی مبتنی بر قوانین عینی

مجهز میکند و احتیاجات مادی جامعه را بحساب می آورد و با حرکت و اقدامات لازم بر مبنای سطح تولیدی موجود، و در نظر گرفتن امکانات حقیقی، در برابر مردم و وظائف بیشتری قرارداده و طرق و وسائل انجام آنرا به آنها نشان میدهد. حزب با بالا بردن مداوم ایدئولوژی توده ها و مبارزه علیه همه بقایای ایدئولوژیهای غیر پرولتری مردم را تربیت کرده، مشوق فعالیتهای آنان بوده و خواهان شرکت دادن هر چه وسیعتر توده های خلق در امر بنای جامعه جدید است.

خلقها نیروی سیاسی قطعی و تعیین کننده حرکت تاریخ در همه زمانها و بخصوص در عصر حاضر میباشند. کامیابیهای برجسته مردم کشورهای سوسیالیستی در بنای جوامع خود، ترقی و تعالی عظیم و خلاق مردم این کشورها؛ و نیز شرکت فعال زحمتکشان کشورهای سرمایه داری در مبارزه بخاطر دموکراسی، ترقی جامعه و سوسیالیسم و بسط جنبش رهایی بخش ملی خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته همه و همه نشانه بارز و برجسته ای دال بر این امر میباشند. مبارزه این خلقها بخاطر صلح مند محکمی در برابر نیروهای امپریالیستی برای برافروختن آتش جنگ جهانی بوده و هست.

۲- نقش شخصیت در تاریخ

از آنجا که مارکسیستها معتقد به ضرورت (جبر) تاریخ میباشند؛ ایدئولوگهای بورژوازی اغلب آنان را متهم میکنند که گویا مارکسیستها منکر نقش اشخاص برجسته یعنی رهبران در تاریخ میباشند. این اتهامات بی پایه و اساس است؛ زیرا مارکسیسم حقیقتاً نقش شخصیت را در تاریخ منکر نمیشد. گرچه مارکسیستها معتقدند که افراد نمیتوانند جریان عینی تاریخ را بنابمیل خود تغییر دهند، معینان و هدایت کنندگان نقش شخصیت در توسعه و تکامل جامعه کوچک نیست. لنین خاطر نشان ساخت: «عقیده به جبر تاریخ نقش شخصیت را در تاریخ بهیچوجه کم نمیکند. همه تاریخ از اعمال شخصیتها ساخته شده است. شخصیتهایی که حقیقتاً فعال بوده اند».

مارکسیسم اهمیت واقعی شخصیتها را در توسعه و تکامل جامعه نشان داده و نیز شرائطی را که در آنها شخصیتها میتوانند نقش مهمی در تاریخ ایفا کنند روشن ساخته است .

نقش رهبران در تاریخ: ما میدانیم توده های مردم سازندگان واقعی تاریخند. انسنها بطبقات تقسیم میشوند که در جریان مبارزات طبقاتی احزاب سیاسی خود را سازمان میدهند و از صفوف این احزاب است که رهبران یعنی باتجربه ترین، آموخته ترین و فعالترین افراد تربیت میشوند. نقش این رهبران در تاریخ عبارتست از سازمان دادن مردم، و ادار ساختن آنان به عمل، قرار دادن وظائف معین در برابر توده ها و تحرك واداشتن آنها برای انجام این وظائف. هر قدر توده های فعالتری وجود داشته و دامنه شرکت آنها در بنای تاریخ گسترده تر باشد، به وجود رهبران هوشمند و باتجربه نیاز شدیدتری وجود خواهد داشت. طبقه پیشرو بدون داشتن رهبرانی از این قبیل، نخواهد توانست قدرت سیاسی را بدست گرفته، حاکمیت خود را حفظ و تحکیم نماید و دولت خود را بوجود آورد و مبارزه موفقیت آمیزی علیه دشمنان انجام دهد. لنین می نویسد: «هیچ طبقه ای در تاریخ بدون ارائه رهبران سیاسی یعنی نمایندگان برجسته ای که بتوانند جنبشی را سازمان داده و آنرا رهبری کنند، قدرت را بدست نگرفته است» .

نقش رهبران وایدئولوگ ها بویژه در جنبش انقلابی پرولتاریا عظیم است زیرا سازمان مستحکم پرولتری و انضباط آهنین آن، مهمترین وسیله رسیدن طبقه کارگر به هدفهای خود میباشد. سازمان مستحکم پرولتری بدون رهبران باتجربه و جنگ آزمخته غیر قابل تصور است. جنبش جهانی طبقه کارگر بدون رهبران شایسته و با کفایت، بدون سازمان دهندگان بی باک و دلیر وایدئولوگهای دانا و هوشیار، قادر نبود طرق و وسائل حقیقی نبرد پرولتاریا را علیه استثمارگران ارائه نماید.

اچرا شخصیت های برجسته بعرضه ظهور میرسند و منشاء قدرت آنان در چیست؟

پیدایش شخصیت های بزرگ امری تصادفی نبوده و بلکه معلول جبر تاریخ و مربوط به زمانیکه شرائط عینی آن فراهم شده باشد.

شخصیتهای برجسته سیاسی در دورانی بعرضه ظهور می‌رسند که تغییرات عمیق و اساسی انقلابی در جامعه همراه با اقدامات سیاسی بزرگ و قیامهای توده‌ای عظیم درکار باشند. مردان نابغه در علم اغلب هنگامی بعرضه ظهور می‌رسند که تولید نیازمند به بعضی کشفیات و اختراعات بزرگ باشد. هنرمندان بزرگ معمولاً استعداد و نبوغشان در دورانهای تحولات اجتماعی مهم در جامعه بعرضه ظهور می‌رسند و بطور کلی يك شخصیت پر استعداد هنگامی شهرت تاریخی کسب خواهد کرد که جامعه در مرحله معینی از توسعه و تکامل خود به استعدادها، خصوصیات و یافاها و هوشیاری سرشار او نیازمند باشد.

در تاریخ اسامی بیشماری ثبت گردیده، لیکن تنها تعداد کمی از آن شخصیتهای ذکر شده واقعاً کبیر (بزرگ) بوده‌اند. مردانی وجود داشته‌اند که برخلاف ضرورت تاریخ عمل کرده و در صدد بوده‌اند حرکت چرخ تاریخ را بعقب برگردانند. این گونه افراد مبین منافع طبقات مرتجع بوده و همراه با کلیه عواملی که پیرو و مدافع آنها بودند سرانجام باشکست و ناکامی مواجه گردیده‌اند.

اما يك شخصیت میتواند حقیقتاً بزرگ و برجسته باشد. چنین شخصیتهای هم عمر و زندگی خود، کلیه نیرو و توانائیش را وقف ترقی و پیشرفت جامعه مینمایند، او بدون اتلاف هیچ تلاشی، همواره بخاطر نو فعالیت کرده و بنحو خستگی ناپذیری طبقات پیشرو را برای برقراری يك نظام اجتماعی مترقی کمک میکند.

چرا يك شخصیت برجسته قادر است وظائف سخت و دشوار تاریخی را انجام دهد و منبع نیرو و قدرت او چیست؟

نیرو و توانائی يك شخصیت برجسته بیش از همه به قدرت جنبش اجتماعی مترقی که او مدافع و رهبری کننده آنست مربوط میشود. چنین شخصیتهای بدانجهت بزرگ و برجسته است که جریان عینی تاریخ را درک میکند، اومی بیند که برای توسعه و تکامل جامعه چه چیزی مورد نیاز است و میداند چگونه این نیاز را تامین نموده و به چه شکل در پیشبرد حیات جامعه بجلو شرکت کند. يك شخصیت برجسته بدانجهت قدرتمند و توانا

است که از منابع طبقات پیشرو، یعنی منافع توده‌های زحمتکش خلق دفاع میکند و لذا از اعتماد و پشتیبانی آنان برخوردار است.

صفات شخصی يك شخصیت بزرگ نیز حائز اهمیت فراوانی است. تنها انسانهاییکه دارای استعدادها و صفات شخصی خارق‌العاده - هوش سرشار، نیروی خستگی ناپذیر، قوه ابتکار، تصمیم و شجاعت - باشند میتوانند وظائفی را که تاریخ در برابرشان قرار میدهد انجام دهند. هر قدر صفات فردی يك شخصیت برجسته بیشتر بانیازمندیهای اجتماعی تطبیق کند، نقش او در تاریخ پراهمیت‌تر و قابل‌توجه‌تر خواهد بود.

رهبران برجسته پرولتاریا و کلیه زحمتکشان جهان مانند مارکس، انگلس، لنین و دیگران، شخصیتهای برجسته‌ای بوده‌اند که آثار عمیق و پراهمیتی از خود بجای گذاشته‌اند. آنان رهبرانی دارای کیفیات کاملاً جدید، نظره پردازانی عالی، سازمان دهندگان عظیم‌ترین جنبش توده‌ها، جنبش انقلابی پرولتاریای جهان بوده‌اند. کتاب آنها بهترین تجسم عزم و اراده و شجاعت، ایمان درونی خدشه‌ناپذیر به عادلانه بودن امر کمونیسم، عشق به توده‌ها و نفرت از دشمنان خلق بوده و با توده‌های مردم همبستگی تنگاتنگ داشته‌اند، به توده‌ها آموخته و بنوبه خود از توده‌های خلق درس گرفته‌اند و در واقع تجربیات غنی انقلابی توده‌ها را تعمیم داده‌اند.

امر عظیم تاریخی که این رهبران مبتکرانه بنیان نهادند، بنحو موفقیت‌آمیزی بوسیله پیروان و هواخواهان و پویندگان راه آنها، بوسیله رهبران برجسته جنبش کمونیستی و کارگری جهان که پر قدرت‌ترین جنبش سراسر تاریخ است ادامه یافته و رهبری میشود.

مارکسیسم با پرستش شخصیت سازگار نیست؛ مارکسیسم سهم‌مهری را که شخصیتهای برجسته در تاریخ به‌عهده دارند چنانچه دیدیم قبول داشته و عملیات آنان را در وابستگی تنگاتنگ با فعالیت‌های مردم، طبقات و احزاب پیشرو بنحو صحیحی مورد بررسی قرار میدهد. اما مارکسیسم با پرستش شخصیت مردان بزرگ به‌رشکلی که باشد سخت مخالف است. پرستش شخصیت با ایدئولوژی کمونیستی مخالف بوده و برای جنبش خلق‌ها زیان‌بخش است. مارکس، انگلس، لنین و بسیاری دیگر از رهبران پرولتاریا

با پرستش شخصیت مخالفت کرده و علیه مبالغه نقش رهبران در تاریخ، علیه تحسین و تمجید خارق العاده و چاپلوسی از آنان سخن گفته اند. پایه گذاران مارکسیسم - لنینیسم معتقد بودند که تنها رهبری دسته جمعی پیروزی جنبش انقلابی را تامین میکند.

پرستش شخصیت بامر انقلاب خلقها زیان میرساند زیرا از یکسو نقش مردم بمنزله سازندگان واقعی تاریخ کوچک شمرده میشود و از سوی دیگر نقش حزب کمونیست و ارگانهای مرکزی آن بمشابه رهبران جمعی خلق نادیده گرفته میشود و این امر مانع رشد و تکامل حیات ایدئولوژیک حزب و شکوفائی نیروهای خلاقه مردم گشته و آنان را عادت میدهد بنحوی غیرفعال همواره منتظر صدور فرامین از بالا باشند. پرستش شخصیت و در نتیجه نقض اصل رهبری جمعی و دمکراسی درون حزب، یعنی در واقع نقض یکی از قوانین مهم سوسیالیستی، باماهیت دمکراتیک سوسیالیسم که از مشخصات اصلی آن برتری و حاکمیت همه خلق نه با قدرت مطلقه اشخاص منفرد است، بسیار بیگانه میباشد.

آئین پرستش شخصیت باماهیت انقلابی مارکسیسم - لنینیسم مغایر میباشد، زیرا این امر نقش مهم انتقاد و انتقاد از خود را که وسیله اصلی آشکار کردن و حل تضادهای جامعه سوسیالیستی و تربیت افراد و رفع نواقص حزب و رهبری آن است بهیچ تقلیل نمیدهد. پرستش شخصیت منجر به پنهان کردن یا عیب پوشی نواقص افراد شده و به دگرگونه جلوه دادن حقایق و سرانجام لاف زدن و بالیدن اشخاص، ذهن گرایی و خودرایی آنان در رهبری جامعه منتهی میگردد. پرستش شخصیت روشهای بوروکراتیک و راحت طلبانه را در رهبری و اداره امور بوسیله صدور فرامین در حزب و مملکت بوجود آورده و منجر به انحراف از اصول مارکسیسم لنینیسم، انحراف از اصل انتخاب و تربیت شخصیتها میگردد و امکان شرکت فعال و آگاهانه مردم را در ساختمان کمونیسم محدود کرده و نیروی خلاق ابتکار آنان را بزنجر میکشد. آنچه مورد قبول و نظر کمونیسم علمی است تنها شرکت فعال و پرتوان میلیونها نفر از توده های خلق در امور مربوط بخودشان میباشد.

باین علتمهاست که احزاب کمونیست پرستش شخصیت را قاطعانه محکوم میکند. زیرا آنها زیانهای پرستش شخصیت را در اتحاد شوروی و چین عمیقاً درک کرده و از مبارزات خلقها در اینراه درسهای گرانبھائی گرفته اند. کمونیستها و خلقهای انقلابی جهان به امر پرستش شخصیت برای همیشه پایان بخشیده و هرگز اجازه نخواهند داد باردیگر بهیچ شکلی از اشکال بروز کند.

مارکسیسم لنینیسم در حالیکه پرستش شخصیت را با قاطعیت محکوم میکند، در عین حال معتقد است که آنرا نباید با حفظ قدرت و اعتبار (اتورتیه) رهبران اشتباه کرد. لنین می نویسد: «طبقه کارگر که در سراسر جهان بمبارزه دشوار و پی گیری برای کسب آزادی کامل دست زده است نیاز به دامن رهبران و فرماندهان پر قدرت دارد». مارکسیسم-لنینیسم خواهان قدرت و اعتبار یافتن رهبرانی است که بخاطر توده های مردم و حزب آنها فداکاری کرده و کلیه دانش، نیرو و توانائیهای خود و تجربه غنی و پرارزش خود را بخاطر امر خطیر کمونیسم بکار میبرند.

تمامی جریان توسعه و تکامل تاریخ نشان داده است که يك شخصیت هر قدر بزرگ باشد هرگز قادر به تعیین جریان تاریخ نیست و این توده های مردمند که سازندگان واقعی تاریخ بوده و کلیه ثروتها و دست آوردهای مادی و معنوی بشریت را خلق کرده اند.

فصل پنجم

طبقات و مبارزه طبقاتی

۱- طبقه چیست ؟

باستثنای جامعه کمون اولیه، در تمامی تاریخ بشر همواره گروه‌های وسیعی از مردم در جامعه وجود دارند که از برخی جهات عمده و اساسی از یکدیگر متمایزند، مانند بردگان و برده داران در جامعه برده داری، زمینداران و دهقانان (سرفها) در نظام زمینداری و پرولتاریا و سرمایه‌داران در نظام سرمایه‌داری. همه این گروه‌های اجتماعی را طبقات می‌نامیم. حال ببینیم ویژگی‌های اساسی طبقه چیست ؟

چنانچه جامعه سرمایه‌داری را در نظر گرفته و تفاوت‌های موجود بین سرمایه‌داران و پرولتاریا (کارگران) را تجزیه و تحلیل کنیم، مشاهده خواهیم کرد که این دو گروه وضع زندگی متفاوتی داشته و به دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی اعتقاد دارند و معیارهای اخلاقی آنها نیز متفاوت می‌باشد و حتی گاهی طرز سخن گفتنشان، نحوه لباس پوشیدن و آداب و رسوم آنان

نیز متمایز است. آنچه گفته شد گرچه خصوصیت‌های متفاوت مهمی می‌باشند لیکن هنوز نشان دهنده آن تفاوت‌های طبقاتی اساسی نیستند که روشن میکنند چرا سرمایه‌داران و زحمتکشان دیدگاه‌ها و نحوه زندگی متفاوتی دارند. چنانچه بگوئیم همه این تفاوت‌ها ناشی از این حقیقت است که سرمایه‌دار درآمد بیشتری دارد اندکی به تفاوت‌های عمیق‌تر طبقاتی بین آنان با کارگران نزدیک شده‌ایم، تفاوتی که به حوزه اقتصادیات میرسد. لیکن تفاوت اصلی سرمایه‌دار و کارگر هنگامی مشخص‌تر میشود که صرف‌نظر از میزان درآمد از لحاظ چگونگی دریافت این درآمد مورد مطالعه قرار گیرند. باین بررسی این تفاوت شکل دریافت درآمد اجتماعی این سؤال مطرح میشود که چرا بایستی يك سرمایه‌دار بیش از يك کارگر از ثروت‌های اجتماعی بهره‌مند شود؟ و هنگامی میتوان علت واقعی این تفاوت غیر عادلانه را توضیح داد که تمرکز وسائل تولید رادر دست سرمایه‌داران مورد توجه قرارداد زیرا تنها بعلت این حقیقت است که سرمایه‌دار موضع حاکم و برتر رادر اقتصاد دارا بوده وقادر است زحمتکشان را استثمار کرده و حاصل دسترنج آنها را بخود اختصاص دهد.

بنابراین چگونگی رابطه با وسائل تولید نشانه اصلی تفاوت‌های طبقاتی است و سایر نشانه‌های متفاوت طبقات از این رابطه اصلی ناشی میشوند که عبارتست از: موقعیت افراد در نظام تولید اجتماعی، نقش آنها در سازمان‌بندی اجتماعی کار و چگونگی و میزان دریافت آنها از ثروت اجتماعی تولید شده، و نیز، خصوصیات و کیفیات فکری (ایدئولوژیکی)، روانشناسی و اخلاقی. و سیاسی هر يك از طبقات ناشی از همین اصل مالکیت بر وسائل تولید است.

طبقات تنها هنگامی وجود دارند که رابطه گروه‌های مختلف اجتماعی با تولید متفاوت باشد و بهمین جهت وجود طبقات امری ابدی نیست. در نظام کمون اولیه که مالکیت خصوصی وجود نداشت طبقات نیز نمیتوانست وجود داشته باشد، طبقات هنگامی بمرصه ظهور رسیدند که مالکیت شخصی پابمرصه وجود نهاد و تنها هنگامی طبقات شروع به از بین رفتن خواهد گذاشت که مالکیت شخصی تولید نیز محو گردد.

دولت سلاحی برای حفظ سلطه طبقاتی؛ استثمارگران با تمرکز تولید در دست خود، قدرتهای اقتصادی فراوانی را در اختیار داشته و از آنها برای اعمال خواسته‌های خود بر جامعه استفاده میکنند. مالکیت شخصی بروسائل تولید و نحوه زندگی این امکان را فراهم میکند که اکثریت افراد جامعه بدست اقلیتی از آن استثمار شوند و در جوامع طبقاتی این امر بمنزله پایه غیرقابل تغییر جامعه قلمداد میشود. و عملاً هر نوع فعالیتی که برضد منافع استثمارگران انجام شود پنحوی غیرقانونی قلمداد شده و محکوم میشود. در جامعه طبقاتی، مناسبات اجتماعی بوسیله حقوق و قوانینی تنظیم میگرددند که بیانکننده منافع و خواسته‌های طبقه حاکم میباشد. و مجموعه این حقوق قوانین و معیارها نظام قانونی گفته میشود. ولی چراهمه در یک جامعه مجبورند تابع خواسته‌های طبقه حاکم بوده و به قوانینی که بوسیله این طبقه وضع میشوند گردن نهند. علت این امر اینستکه طبقه حاکم ارگانهای قدرت مانند پلیس، ارتش، مجلس، دادگستری، محاکم قضائی، ادارات دولتی، زندانها و غیره را عملاً در اختیار دارد. همه این ارگانها در مجموع ابزار سیاسی حاکمیت و ماشین است در دست طبقه حاکم برای به انقیاد گرفتن حکومت شوندهگان، و چنین نظام و ماشین را دولت گوئیم. در کلیه صورت بندی‌های اقتصادی، اجتماعی که بر مالکیت شخصی بروسائل تولید و استثمار پایه گذاری شده اند، دولت سلاحی است در دست استثمارگران و وسیله سلطه طبقاتی آنها بر استثمار شوندهگان.

همینکه جامعه به طبقات منقسم گردید دولت بوجود آمد. قبل از آن اداره جامعه و رتق و فتق امور آنها بوسیله همه اعضاء جامعه انجام میگرفت و قدرت از توده‌های مردم جدا نشده بود. اقتدار ریش سفیدان و روسای قبایل بر پایه خصوصیات فردی و شخصی آنان یعنی وسعت تجربیات، دانش و هوش و عقل آنها و شجاعتشان استوار میگشت.

با پیدایش مالکیت خصوصی طبقه دارا (صاحبان ثروت) قدرت سیاسی را در جامعه بدست گرفت و از آن تاریخ ببعد قدرت از توده‌های خلق جدا شد و بصورت قدرت دولتی استثمار کنندگان درآمد که وظیفه

اصلیش سرکوب مقاومت‌های توده‌های ستمکش می‌باشد.
توالی صورت‌بندی‌های اجتماعی در طول تاریخ منجر به تغییراتی
در ماهیت طبقاتی دولت شده است و بهمین جهت میتوان سه نوع اساسی
دولتم‌های را که در تاریخ بر پایه استثمار استوار بوده‌اند نام برد:

دولت برده‌داری، دولت زمینداری و دولت سرمایه داری.
چنانچه سه دولت بورژوازی زمان حاضر - بریتانیا، ایالات متحده
آمریکا و ایتالیا را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد این دولتها
عبارتند از یکی مشروطه سلطنتی، دومی حکومت جمهوری تحت رهبری
ریاست جمهور و سومی جمهوری پارلمانی. اینها دولتهای مشابهی هستند
که معمدا تفاوت‌هایی نیز دارند. این تفاوت در کجا قرار دارد؟ چنانچه
خواهیم دید تفاوت این دولتها فقط در شکل آنهاست نه ماهیتشان.

مسئله دولت در درجه اول مربوط به نوع حکومت و در درجه دوم
ناشی از نوع رژیم سیاسی می‌باشد، در کشورهای سرمایه‌داری و غیر زمینداری
عملا دو نوع اصلی حکومت وجود داشته یکی جمهوری و دیگری سلطنتی.
در مشروطه (سلطنتی) قدرت حاکمیت فردی (شاه، تزاریا امپراطور)
است و این حاکمیت فردی نیز موروثی است... شاه از حمایت طبقه حاکم
بر خوردار بوده و خواسته‌های آنها اعمال میکند و چنانچه اعمال و مقاصد
پادشاه با منافع طبقه حاکم مغایرت پیدا کند این طبقه درصددیافتن راه‌های
جایگزین کردن يك شاه نرم‌تر و انعطاف‌پذیرتر (نسبت به منافع طبقه
حاکم) خواهد بود. برای مثال هنگامیکه امپراطور روسیه پل اول کوشش
کرد اتحادی با ناپلئون برقرار سازد بوسیله نجبا بقتل رسید زیرا اتحاد
با بورژوازی فرانسه، بزیان منافع اریستوکراسی (اشرافیت) زمین‌دار
روسیه تمام میشود.

جمهوری (که از کلمات لاتین بمفهوم امور مربوط بمردم مشتق
شده) شامل قدرت حاکمیت رئیس جمهوری است که از طریق ارگانهای
انتخابی بحاکمیت میرسد و طبیعتا در جامعه مبتنی بر استثمار، دولت
جمهوری بیانگر منافع طبقه حاکم می‌باشد.

چگونگی اداره يك مملکت مشخص کننده نوع رژیم حکومتی آن

میباشد.. طبقه حاکمه استثمار کننده ممکن است برای حفظ منافع طبقاتی و سلطه خود بر استثمار شوندگان روشهای آشکار تروریستی و زور و اختناق بکار برود یا ممکن است باتکیه بر متدهای دموکراتیک و با استفاده وسیع از امکانات مادی و تبلیغاتی که در دسترس دارد به حاکمیت خود ادامه دهد.

اکنون بدنیت مفهوم کلمه بسیار مهم دموکراسی را تعریف کنیم. مفهوم دموکراسی از نظر شکل حکومتی، دولتی است که در آن توده‌ها در اداره امور شرکت داده میشوند و همه از آزادیهای فردی و اجتماعی برخوردارند، بعبارت دیگر همه شهروندان کشور از حقوق سیاسی خود برخوردار هستند (برابری در برابر قانون، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات آزادی انتخاب محل سکونت و غیره جزو این آزادیهاست). در جامعه طبقاتی دموکراسی نیز ناگزیر خصلت طبقاتی خواهد داشت. در دموکراسی‌های بورژوازی با وجود ظاهراً انتخابات عمومی، سرمایه‌داران با استفاده از قدرت و ثروت خود و بکاربردن تمامی قدرت اقتصادی و همه شعب دستگاههای دولتی و تبلیغاتی خود عملاً زحمتکشان را از اداره امور دولتی دور نگهداشته و حتی با استفاده از انواع تبلیغات دروغین، رشوه و فریب و غیره پاره‌ای از افراد وابسته به زحمتکشان را بخدمت خود میگیرند تا نظام دولتی تماماً در جهت حفظ منافع آزمندانه آنها بکار برده شود.

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که وجود مؤسسات دموکراتیک در حقیقت ماهیت طبقاتی دولت را تغییر نمیدهد و در جوامعی که مبتنی بر استثمار هستند، دولت بنا بر ماهیت طبقاتی خود همواره در جهت تأمین منافع استثمار کنندگان و حفظ حاکمیت آنها بکار گرفته میشود و دموکراسی تنها شکل این سلطه را نشان میدهد. معیناً وجود همین دموکراسی‌ها در کشورهای مبتنی بر استثمار انسان از انسان قابل قبول‌ترین شکل حکومتهای نوع مزبور است. وجود مؤسسات دموکراتیک در این کشورها در واقع دست‌آورد هزاران سال مبارزه شدید طبقات محروم در جهت احقاق حقوقشان بوده و امتیازاتی است که این طبقات بزور از طبقات حاکمه بچنگ آورده‌اند.

دمکراسی بورژوازی علیرغم محدودیتهای طبقاتیش، شرائط نسبتاً مناسبی برای مبارزه طبقه کارگر و بهیود نسبی شرائط زندگی آنها فراهم مینماید. طبقه کارگر با استفاده از حقوقی که در قوانین اساسی این جوامع اعلام شده میتواند سازمانهای خود را گسترش داده و متشکلتر نماید و برای مبارزه انقلابی و محو سلطه سرمایه‌داران آماده شود. و بهمین جهت است که بخصوص در آن جوامع و بخصوص در زمانیکه طبقه حاکمه سرمایه‌دار از رشد جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش بوحشت می‌افتد می‌کوشد خود را از «شر» دمکراسی خلاص کرده و شکل آشکار دیکتاتوری-فاشیستی بخود بگیرد و بهمین جهت است که میتوان گفت یکی از مهمترین وظائفی که در این جوامع در برابر طبقه کارگر قرار گرفته مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم دمکراسی است.

دمکراسی واقعی تنها در سوسیالیسم میسر است. زیرا در این جامعه است که اصول اساسی دمکراسی و آزادی فرد و جامعه بدارا بودن ریشه‌های عمیق در مناسبات اقتصادی جامعه، تامین میشود.

مبارزه طبقاتی، نیروی محرك تاریخ: سراسر تاریخ مملو از مبارزه طبقاتی است. در جوامع برده‌داری روم و یونان قدیم و ایران پر قدرت‌ترین دولتهای بردگی زیر ضربات مبارزه شدید و بی‌امان بردگان اغلب به‌لرزه درمی‌آمدند و جوامع زمینداری نیز در تمامی طول تاریخ موجودیت خود شاهد مبارزات مداوم توده‌های دهقان علیه اربابها بودند. از اوایل قرن نوزدهم تا امروز نبرد طبقاتی پرولتاریا سراسر کشورهای سرمایه‌داری و نیمه سرمایه‌داری رافرا گرفته است.

حال به بینیم در بطن این مبارزه طبقاتی بی‌امان چه دلائلی موجودند و نقش این مبارزه در تاریخ چیست؟

مبارزه طبقاتی بدون شك ناشی از وجود تضاد آشتی ناپذیر بین استثمارکنندگان و استثمارشوندگان است. این وضع طاقت‌فرسای زندگی و کار طبقات استثمار شونده جامعه و نارواییهایی که از سلطه استثمار کنندگان بر آنها وارد میشود، این طبقه را ناگزیر بسوی يك مبارزه انقلابی سوق میدمد.

ایدئولوگ‌های بورژوازی (در لباس‌های رنگارنگ و باشکال‌گوناگون و از جمله در لباس مذهبی) میکوشند ثابت کنند که میتوان منافع طبقات متضاد را با هم آشتی داد ولی اگر ببیندیشیم که چگونه طبقه حاکمه و آنان که زیر سلطه هستند رامیتوان آشتی داد تنها باین نتیجه میرسیم که چنین امری هنگامی میسر است که طبقه حاکمه داوطلبانه و از روی اراده خود از مالکیتش بروسائل تولید چشم‌پوشی کند و این دقیقاً آنچه‌ای است که آنها هرگز انجام نداده و هرگز انجام نخواهند داد. و یک راه دیگر برای آشتی اینست که طبقه تحت انقیاد یعنی زحمتکشان به انقیاد و بردگی خود تن دهند. و درحقیقت امر این دومی آنچه‌ایست که متفکرین بورژوازی - البته نه بصورت آشکار - بلکه بعنوان مسخ شده و فریبده میکوشند تا طبقات زحمتکش را بقبول آن تشویق کنند. و بهر حال روشن میشود که مبارزه بی‌امان طبقاتی تنها راه رهایی طبقات تحت سلطه است و تنها و فقط از راه مبارزه انقلابی - مبارزه طبقاتی مداوم - است که میتوان وسائل تولید را از چنگ طبقه حاکم بدرآورده و باستثمار برای ابدپایان بخشید. چنانچه قبلاً نیز گفتیم، توالی صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی بعلت مبارزه و برخورد بین نیروهای مولده پیشرونده و مناسبات تولیدی کهنه شده انجام میگیرند.

حال به‌بینیم باین کشمکش و تضاد بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی طبقات مختلف چگونه برخورد میکنند. واضح است که طبقه حاکم مایل نیست مناسبات تولیدی کهنه و فرتوت نابود شوند. آنان باتمامی قدرت خود باین مناسبات تولیدی چسبیده و از عدم رقابت آن و درحقیقت امر از ثروت و قدرت خود دفاع میکنند، همانگونه که اشراف زمیندار با چنگ و دندان برای حفظ سلطه خود در برابر بورژوازی دفاع میکردند. و بهمین ترتیب امپریالیستها در جهان کنونی هرگز حاضر نخواهند شد داوطلبانه از سرمایه‌داری صرف‌نظر کنند. همه اعمال و اقداماتشان نشان میدهد که آنها تا آخرن ذره قدرت خود را برای حفظ این نظام جابرانه بکار خواهند برد.

از آنچه گفته شد چنین مفهوم میشود که نظام اجتماعی مرفقی هیچگاه

بطور خودبخودی جایگزین نظام کهنه نخواهد شد. برای یکچنین تحول انقلابی لازم است مقاومت نیروهای ارتجاعی درهم شکسته شود. اهمیت تاریخی مبارزات انقلابی طبقات محکوم ازهمین امر ناشی میشود. این طبقات انقلابی هستند که سدها و موانع موجود برسر راه پیشرفت و توسعه و تکامل راکنار میزنند. مبارزه طبقاتی نیروی اصلی محرکه تاریخ در تمام صورت بندی های مبتنی بر استثمار میباشد. و در جوامع دارای طبقات ستیزنده بدون مبارزه طبقاتی پیشرفت اجتماعی میسر نیست.

مبارزه طبقاتی در آستانه انقلابات اجتماعی بعالی ترین نقطه اوج خود میرسد.

۲- انقلاب اجتماعی

در تاریخ همه جوامع بشری بسمولت میتوان دوره های توسعه و تکامل کم و بیش آرام را از زمانهای تغییرات جهشی و سریع تمیز داد. مثلا در اروپا پس از سقوط امپراطوری روم سالهای طولانی قرون وسطی بایبگیری نسبی سپری میشد. سلسله های سلاطین یکی پس از دیگری روی کار می آمدند، جنگها و «انقلابات سلطنتی» پی هم می آمد و در متصرفات و دارائی های فئودالها بارها تجدید تقسیم انجام میگرفت. معمدا هیچیک از این حوادث موجب تغییر اساسی در ماهیت نظام فئودالی نگردید. گرچه درپاره ای از موارد اوج جنگها و نبرد دهقانان سراسر کشورها را فرا گرفته و میرفت که موجودیت سلطنت ها و تسلط زمینداران را از صحنه جوامع جاروب کنند، اما سرانجام اشراف فئودال باحداکثر استفاده از جمل و ناآگاهی دهقانان موفق میشدند در صفوف توده ها شکاف ورخنه ایجاد کرده و انقلاب آنها را بخون کشیده و سرانجام به کمک نیروهای نظامی خود آنها را درهم میکوبیدند.

ولی بالاخره زمان تغییرات بزرگ اجتماعی فرارسید: قرن ۱۶ در هلند، قرن هفدهم در انگلستان و قرن هجدهم در فرانسه شاهد یک چنین جهشهای بزرگ اجتماعی هستیم. و در این سه کشور که در آن زمان قدرتهای قاره اروپا تشکیل میدادند تغییرات بزرگ اجتماعی در یک مدت نسبتا

کوتاه سرمایه‌داری راجایگزین زمینداری ساخت.

تلاشی بنیادی يك نظام اجتماعی را که امکان میدهد جامعه از يك صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی به صورت‌بندی دیگری گذار نماید، انقلاب اجتماعی گویند.

اساس و بنیاد اقتصادی این انقلاب را تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولید تشکیل میدهد. نیروهای مرفقی جامعه میکوشند تا این کشمکش را با از بین بردن و نابودی مناسبات تولیدی کهنه بسرانجام برسانند ولی طبقات مرتجع جامعه برعکس مخالف اصل این کشمکش هستند و طبقه حاکم در جریان مبارزه خود علیه جنبش‌های انقلابی از همه قدرت دولتی خود بنحو کامل استفاده میکند و بهمین جهت است که مسئله عمده در هر انقلاب مسئله قدرت یا حاکمیت است: طبقه انقلابی پس از کسب قدرت دولتی است که قادر خواهد بود با استفاده از آن، نظام کهنه را برای همیشه نابود ساخته و نظم جدید راجایگزین آن سازد.

تاریخ نشان داده است که انقلاب سفارشی نیست، انقلاب بوقوع نخواهد پیوست مگر اینکه موقعیت انقلابی موجود باشد و آن موقعیت اجتماعی است که در آن طبقه حاکم دیگر نتواند مانند گذشته به حاکمیت خود ادامه دهد و طبقات تحت انقیاد نخواهند که بشکل گذشته به زندگی ادامه دهند.

اما نکته مهم دیگر در اینجا اینست که هر موقعیت انقلابی به انقلاب منجر نمیشود. برای بوقوع پیوستن هر انقلابی وجود نیروی سیاسی توده‌ای ضرورت دارد. و این نیرو از نمایندگان آن طبقات اجتماعی که در از بین بردن نظام کهنه موجود ذنفعند تشکیل میشود. این نیروها هستند که قادرند انقلاب را به پیش برده و آنرا بسرانجام پیروزمندش برسانند. این طبقات نیروی محرکه انقلاب را تشکیل میدهند. برای هم پیوستگی نیروهای سیاسی انقلاب لازم است طبقات انقلابی جامعه بمیزان معینی به تجربه مبارزه طبقاتی دست یابند و سازمانها و احزاب سیاسی را بوجود آورده، رهبران انقلاب را برگزینند و آماده شوند تا با عزمی راسخ بخاطر امر مشترك توده‌ها با از خود گذشتگی نبرد کنند.

انقلابات برحسب وظائفی که در برابر خود قرار میدهند، از نظر خصلت بایکدیگر متفاوتند. چنانچه انقلابی منجر به استقرار مناسبات سرمایه‌داری شود، انقلاب بورژوازی است و در صورتیکه به ظهور نظام سوسیالیستی بیانجامد خصلتاً يك انقلاب سوسیالیستی میباشد.

در انقلابات اجتماعی بویژه نقش پر عظمت و سازنده طبقات تحت انقیاد و استثمار شده آشکار و روشن میشود. این طبقات زیر سلطه هستند که بابت قهرمانانه خودپایه و اساس جامعه‌کهنه رانابود میکنند. نیروهای ضربه‌ای انقلاب از میان صفوف این طبقات بعرضه ظهور میرسند، نیروهای ضربتی که طوفان‌آسا قدرت دولتی طبقات ارتجاعی رانابود ساخته و از دست‌آوردهای انقلاب در برابر دستجات ضدانقلابی باتمام قدرت دفاع میکنند. این طبقات محروم جامعه هستند که همواره نیروی اصلی محرك و پشتیبان انقلابات عظیم تاریخ بوده‌اند. (لنین تاکید میکند که انقلاب اوج‌درگیری برای طبقات تحت حاکمیت و استثمار شونده میباشد). در یکچنین لحظات تاریخی حوادث با سرعت شگفت‌آوری یکی پس از دیگری بوقوع می‌پیوندند. انقلاب اجتماعی رامیتوان بایک طوفان پاك کننده مقایسه کرد که پس از آن میتوان بار دیگر آزادانه نفس کشید. انقلابات موانع موجود بر سر راه ترقی و پیشرفت جامعه را از بین می‌برند و کارل مارکس بحق آنها را لوکوموتیو تاریخ نامگذاری کرده است.

۳- دولت

موقعیت دولت در سازمان‌بندی جامعه در دوره‌های مختلف تاریخ چنانچه ذکر شد دولت ماشینی است که يك طبقه بوسیله آن طبقه یا طبقات دیگر جامعه را تحت انقیاد درآورده و از طریق ارگانهای حاکمیت ویژه‌ای دیکتاتوری خود را اعمال میکند.

نوعی فشار و یا اجبار در همه جوامع از کمون گرفته، حتی تا کمونیسم (بنوعی) وجود داشته و خواهد داشت ولیکن اشکال آن بسیار متفاوت میباشد. هر قدر جامعه‌ای از افراد روشن‌بین‌تر تشکیل یابد و

بهمان نسبتی که جامعه از طبقات خلاصی مییابد نیاز به وجود فشار و اجبار اجتماعی کاهش خواهد یافت.

اما فشار اجتماعی يك مسئله و حاکمیت طبقه که هدفش حفظ سلطه يك طبقه و نابرابری بین توده‌ها و استثمار يك طبقه بوسیله طبقه دیگر است مسئله‌ایست دیگر. طبقات استثمارگر، بویژه از آنجا که در اقلیت قرار گرفته‌اند نمیتوانند تنه‌به فشار اجتماعی اکتفا کنند و از اینجاست که آنان نیازمند يك وسیله (ارگان) زور دارند. یکچنین ارگانی نمیتوانست در جوامع طایفه‌ای وجود داشته باشد زیرا نیازی بوجود آن نبود. دولت در جوامع طبقاتی يك وسیله اعمال زور و فشار طبقاتی از سوی طبقه حاکم براکثریت استثمارشونده مییابد. در هر دولت استثمارگر، سازمانهای بوروکراتیک وسیع و قلدر از قبیل ارتش، پلیس، نیروهای امنیتی، دادگاهها، ارگانهای تعقیبی و کیفری و وسائل اعمال فشار مانند زندانها، اردوگاهها و غیره سازمان داده میشوند.

جامعه‌شناسان بورژوازی میکوشند ماهیت یکچنین دولت استثمارگر را بنحو کامل مخفی کنند. بر طبق ادعای آنان دولت بورژوازی تجسمی است از وحدت جامعه و وسیله برقراری نظم و قانون و ابزار همیشگی سازماندهنده مردم.

ما قبلاً توضیح داده‌ایم که دولت بنابر ماهیت انسان بعرضه ظهور نرسیده بلکه زائیده مناسبات اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی است و هنگامی بعرضه ظهور رسیده که طبقات در جامعه بوجود آورده‌اند.

ایدئولوگهای امپریالیزم مدعینند که دولت‌های بورژوازی عصر حاضر بیان‌کننده منافع و خواسته‌ها و مدافع حقوق همه مردم است، معینا پاره‌ای از جامعه‌شناسان امپریالیست بنوعی میپذیرند که دولت ابزاری است در دست طبقات استثمارگر برای حفظ حاکمیت آنها.

یکی از عمده‌ترین وظائف دولت عبارتست از حفظ، گسترش و توسعه و تکامل مناسبات تولیدی جدید به جای مناسب کهنه شده. دولت همواره و در همه دوره‌ها بعضی وظائف اقتصادی را عهده‌دار بوده است، مانند ساختن راهها، ساختن قنات و تنظیم آبیاریها و کارهایی از این قبیل -

مانند دولتهای قدیم آسیا و رم قدیم - لیکن فعالیت اقتصادی دولت
استثمارگر وظیفه اساسی آن نیست .

بطورکلی، دریک جامعه مبتنی برطبقات آشتی ناپذیر (ستیزنده)،
اصل مالکیت شخصی بروسائل تولید حاکم است و لذا این نمایندگان طبقه
استثمارگر هستند که تولید و اقتصاد را کنترل میکنند نه دولت.

برای مثال جوامع بورژوازی را در نظر بگیریم. چه کسی تولید را
کنترل میکند؟ سرمایه داران و اتحادیه های سرمایه داری یعنی انحصارات.
حق توسعه و تکامل سرمایه داری انحصاری دولتی سبب کاهش قدرت
انحصارات و سرمایه های مالی اشراف ثروتمند نخواهد گشت.

دولت بورژوازی تنها تا آنجا در فعالیتهای اقتصادی مداخله (شرکت)
میکند که مورد نیاز استثمارگران باشد.

جامعه شناسان بورژوازی اظهار میدارند که دولت سازمانی است
برای استقرار «نظم و قانون» و این تا درجه معینی صحیح است. هر طبقه
حاکمی - اعم از برده داران، زمیندارها و یا سرمایه داران - کم و بیش خواهان
آنسکه جامعه بنحوی «طبیعی» و بدون کشمکش ادامه حیات دهد .
برده داران نمیخواهند بردگان طغیان کنند و زمینداران مایل نیستند
دهقانان دست بقیام و شورش بزنند و این بنفع طبقه حاکم نیست که
نارضایتی بین کارگران و دهقانان اوج گیرد و چنانچه زمینداران یا
سرمایه داران نادانی به استثمار بیش از حد معمول دهقانان و یا کارگران
اقدام کنند ممکن است ارگانهای دولتی مداخله و آنان را بنوعی تنبیه کنند.
در جوامع دارای طبقات ستیزنده، حقوق و تقسیمات ایجاد شده در
کار، استثمار فرد از فرد را تثبیت کرده، مالکیت شخصی را حفظ و حاکمیت
طبقه استثمارگر و مناسبات تولیدی موجود را تنظیم و نیز مناسبات
خانوادگی، ازدواج و سایر مناسبات اجتماعی را جنبه قانونی میدهد و
بالاخره موقعیت قانونی سازمانها و موسسات موجود را تثبیت و حقوق و
وظائف شهروندان را تعیین میکند ولی از همه مهمتر اینست که در تمام
این جریانات حفظ منافع طبقاتی طبقه حاکم مورد نظر است و اما طبقه
حاکم میکوشد «حقوق» خود را امری عام و همیشگی و تجسمی از «عدالت

ابدی» و مبین خواست خداوند نشان دهد.

درحقیقت و درآخرین تحلیل نتیجه گیری میشود که درتمامی طول تاریخ قانون همیشه منعکس کننده و مبین مناسبات تولیدی موجود درآن جامعه است و ارگانهای قانونگذار (اعم از سلاطین و یا مجالس قانونگذار و موسسات مشابه دیگر) همواره مجبورند خود را با شرائط اقتصادی موجود تطبیق دهند و هرگز نمیتوانند قانونی را درخلاف جهت منافع اساسی طبقه حاکم بر شرائط اقتصادی تحمیل کنند و دولت ها و سیاست که در لوای قانون تثبیت میشوند همه و همه منعکس کننده شرائط اقتصادی حاکم بر جامعه برای حفظ مناسبات اقتصادی موجود باشکال مختلف بکار برده میشوند. قانون ابزاری است که دولت بدون آن نمیتواند اعمال قدرت و زور نماید.

بنابراین هنگام بررسی و مطالعه سازمان سیاسی هرکشوری قبل از هرچیز لازم است، ساختمان طبقاتی آن، خصلتهای ویژه طبقه حاکم و اصول سیاسی و سپس شکل دولت و قوانین آنرا مطالعه کنیم.

اشکال تاریخی دولت: درطول تاریخ همچنانکه شیوه تولید، روش استثمار و ساختمان طبقاتی جامعه انسان تغییر میکند، اشکال دولت نیز تغییر مینماید.

دولت برده داری: دولت برده داری اولین شکل دولت است که با نخستین تقسیم اساسی جامعه به طبقات یعنی بردگان و برده داران، تطبیق مینمود. چنانچه می بینیم درجامعه بردگی دولت يك سازمان متعلق به برده داران است و اهمیت طبقاتی دولت دراین جامعه بسیار روشن و واضح است. درواقع از دیدگاه برده داران، بردگان شهروندان جامعه محسوب نمیشوند و حتی جزو مردم - خلق - نیستند، بلکه حیواناتی بحساب می آیند که قدرت تکلم دارند. برده دار نه تنها میتواند به خرید یا فروش برده بپردازد بلکه میتواند او را بکشد. بردگان هیچ شرکتی در امور اجتماعی نداشته و فاقد هرگونه حقوق سیاسی یا قضائی میباشند. و درحقیقت امر برده خارج ازقانون قرار گرفته است و تنها در مراحل آخر دوران برده داری است که پس از سالیان دراز مبارزات خونین بردگان، ماده ای نیز پیرامون مجازات

برای کشتن برده در قوانین بعضی از جوامع گنجانده میشود ولی ایسن بهیچوجه بردگان را از شر جنایات برده‌داران رها نمی‌سازد. وظیفه اصلی دولت برده‌دار حفظ مالکیت و منافع شخصی و امتیازات برده‌داران از یکسو و تحت انقیاد نگاه داشتن توده‌های وسیع بردگان است که فاقد همه‌چیزند و علیه انقیادکنندگان خود می‌جنگند.

دولت برده‌داری همچنین وظیفه حفظ سرحدات کشور از هجوم خارجی‌ان را بعهده داشت و در عین حال ایزاری بود در دست استثمارگران برای اشغال سرزمینهای جدید. در دوران بردگی جنگها نه تنها برای اشغال سرزمینهای جدید، بلکه برای کسب اسرای هرچه بیشتر بصورت برده انجام میگرفت. البته اشکال این دولت‌های برده‌دار در کشورهای مختلف تفاوت‌هایی داشت. در ایران و مصر و کلدان از کشورهای دیگر عالیترین قدرت کشور در دوران بردگی در دست شاهان یا امپراطوران متمرکز میگشت و در برخی دیگر مانند یونان و رم قدیم شکل جمهوری نوع خاصی را داشت که در آن قدرت عالی در دست نمایندگان جامعه (باستثنای بردگان و خارجی‌ان) بوده و در واقع مملکت بوسیله مجلسین اداره میشده که آنرا شهروندان باصلاح آزاد انتخاب میکردند. لیکن در همین مجالس نیز اکثریت شامل نجبا و ثروتمندان برده‌دار بود و رئیس نیز از بین آنها انتخاب میشد.

نظام برده‌داری جای خود را به نظام زمینداری - سرواژ - داد. این امر در اروپا پس از سقوط امپراطوری روم در قرن پنجم قبل از میلاد انجام گردید اما در شرق خیلی پیشتر از آن بوقوع پیوست.

دولت در نظام زمینداری: بهترین وسائل تولید آن زمان - و از جمله زمین - به ارباب تعلق داشت و دهقان مجبور بود برای او کار کرده و در زمینهای مزبور کشاورزی یا دامپروری نماید و بخش اعظم محصول تولید شده را به ارباب تسلیم کند. وابستگی دهقانان به زمین‌داران اکثراً شکلی قطعی بخود میگرفت و بعنوان حقوق فئودال شناخته میشد. بدین معنی که دهقان بنحوی بارباب تعلق داشت و بدون اجازه او حق تردد ده - یا زمین اربابی - را نداشت. در واقع ارباب میتواندست دهقان را - همراه با زمین - خریده یا بفروشد

و چنانچه دیده میشود، دهقان با برده تفاوت اندکی داشت .

در ممالك پرجمعیت تر، بافت اقتصادی و اجتماعی کشورها بسیار پیچیده تر شده و تعداد زحمتکشان و اشکال مبارزه آنان علیه طبقه حاکم گسترده و زیادتر شده بود و لذا طبقه حاکمه به قدرت دولتی و پیچیده و گسترده تری نیاز داشت. و در واقعیت امر تعداد امر و کارگزاران رسمی دولت افزوده گشت، جریانات قانونی پیچیده تر و بر شماره زندانها افزوده گشت و سازمانهای اطلاعاتی که در دوران بردگی آغاز بکار کرده بودند در این دوره نقش قابل توجهی ایفا کردند .

مسئله مهم دیگر در دولتهای بردگی و فئودالی اینست که طبقه فئودال از کلیسا برای فریب توده ها و بانقیاد نگاهداشتن آنها استفاده میکرد و قبل از او نیز دولت بردگی تاحدی باین کمک کلیساها متکی شده بود. پادشاهان در بسیاری از کشورها ادعای خدائی داشته و در برخی دگر بمنزله فرزندان خدا، مجریان اراده او و یا «سایه خدا» تلقی میشدند در بعضی جوامع این ارتباط و وابستگی تنگاتنگ بین طبقه فئودال و نمایندگان مذهب کمتر آشکار بوده - ولی بهر حال در همه جا نمایندگان مذهب و کلیسا خود اکثراً از زمینداران و فئودالهای بزرگ بوده اند و لذا در تمل و بطور طبیعی کلیساهای مسیحی در اروپا و تشکیلات مذهبی در دیگر کشورها بخش مهمی از دستگاه دولتی را در جامعه فئودالی تشکیل میدادند. خدمتگزاران کلیسا و مذاهب دیگر با فریب توده ها و کمک به استثمارگران برای تحت انقیاد نگاهداشتن آنها ادعا میکردند نظام زمیندار عادلانه و برابر اراده خداوند است و دولت فئودالی بریاست شاه منطقی ترین شکل حکومت و تحت حمایت خدا است .

اشکال حکومتی در جوامع زمینداری نیز متنوع و گوناگون بوده است اما اساس همه آنها مشابه و در ابتدا هر کشوری از مناطق یا حاکم نشین های متعددی تشکیل میافته که در راس هر منطقه ، ایالت، ولایت، یا حکمران نشین، یک شاهزاده، فئودال بزرگ یا اشراف - دوک، کنت و یا پرنس - قرار میگرفت که در منطقه زیر نفوذ کم و بیش حکمفرمایی بلامنازع (مطلق) داشت و تنها در امور کلی از امپراتور یا شاهنشاه اطاعت

کرده و از درآمد هنگفت حاصله از استثمار توده‌های تحت انقیادش را بصورت خراج یا مالیات به دولت مرکزی میپرداخت .

به تدریج قدرت شاهان فزونی میگرفت و برعکس قدرت این خرده-شاهانه (پرنس، دوک، کنت، نجبا و اشراف) تضعیف میگشت و دلیل این امر قبل از هر چیز دلائل اقتصادی بود. صنایع دستی توسعه مییافت، مانوفاکتورها بعمره وجود آمدند و تجارت هر روز گسترش بیشتری مییافت و شهرهای بزرگ بوجود آمدند و سرانجام یک طبقه جدید، سرمایه‌داران - بورژوازی - شکل گرفت و این طبقه جدید در قدرت دادن به دولت مرکزی ذینفع بود زیرا این تمرکز قدرت برای خلاصی آنها از اقتدار و نفوذ حکام محلی، و امکان تجارت آزاد (بدون پرداخت مالیات منطقه‌ای) - در سراسر کشور لازم بود. در اکثریت موارد شکل دولتی فئودالیسم حکومت سلطنتی (شاهنشاهی) با تمرکز قدرت در دست شاهان بود، گرچه در پاره‌ای موارد نیز این قدرت محدود میشد. لیکن در نهایت اکثرأ شکل استبدادی (مطلقه) داشته است. و چنانچه می‌بینیم دولت فئودالی همانند دولت بردگی دولتی است طبقاتی و بمنزله ابزاری است در دست طبقه حاکم برای تحت انقیاد نگهداشتن توده‌های زحمتکش. و وظیفه اساسی این دولت‌ها تحت انقیاد نگهداشتن توده‌های وسیع دهقان و حفظ حدود و ثغور اراضی ملاکین و منافع آنان بود و وظیفه محاکم قضائی فئودالی پلیس و سایر ارگانهای دولت فئودالی نیز همین بوده و در هر کجا دهقانان علیه ملاکین به‌شورش برمیخاستند این نیروهای دولتی بوده است که به سرکوب آنها میشتافتند و این دولت‌های فئودالی در سیاست خارجی خود نیز در جهت حفظ و گسترش منافع طبقه حاکم - افزودن به سرزمینهای تحت انقیاد - میپرداختند.

مبارزات شدید و مداوم دهقانان علیه زمینداران و نیز مبارزه بورژوازی نوخاسته علیه فئودالیسم سرانجام بوجودیت آن پایان بخشید و یکی پس از دیگری انقلابات بورژوازی در کشورهای مختلف و قبل از همه در کشورهای اروپائی جامعه سرمایه‌داری و دولت بورژوازی را جایگزین جامعه و دولت‌های زمینداری گردانید.

دولت در نظام سرمایه‌داری (بورژوازی) : به عبارت دیگر،

دولت بورژوازی سازمان طبقه‌ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است، یعنی سازمان متمرکز حکومت بورژوازی است و در واقع «کمیتۀ انجام امور بورژواها» و وسیله‌ای برای انقیاد زحمتکشان و طبقه کارگر است. اما با جایگزین شدن مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بجای مناسبات زمینداری در نظام و شکل دولتی‌اش نیز تغییرات اساسی ایجاد گردیده است. این تغییرات را بطور خلاصه بررسی میکنیم:

۲- تمرکز هرچه بیشتر قدرت دولتی که در اواخر زمینداری آغاز شده بود در سرمایه‌داری بعد نهائی خود میرسد.

۲- تغییر بسیار مهم دیگر نابودی حکومت مطلقه - استبداد فردی سلاطین و امپراطورها است. توسعه و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری نیاز به برابری اعضای جامعه از نظر قانون داشت.

در زمینداری اکثراً اصل موروثی بودن قدرت رهبری دولت - مانند شاهان، پارونها و شاهزادگان حکمفرما است. در سرمایه‌داری اصل انتخابی بودن رهبران دولتی مستقر میگردد.

در زمینداری طبقات محروم حقوق بسیار محدودی دارند لیکن در سرمایه‌داری به زحمتکشان ظاهراً حقوق قانونی و حق شرکت در انتخاب ارگانهای دولتی داده میشود.

توده‌های مردم اغلب همزمان باتشکیل نظام دولتی بورژوازی به ملل مختلف تقسیم گشته‌اند در بعضی موارد این تقسیم‌بندی بر حسب شرایط و خصوصیات ویژه هرملتی قبلاً انجام گرفته؛ گاه همزمان باتشکیل حکومت متمرکز سرمایه‌داری، یک شکل چند ملیتی دولت بورژوازی بوجود میآید. اما با وجود همه این تفاوتها و تفاوتهای دیگر که بدانها اشاره نشده حقوق بورژوازی نیز که جایگزین حقوق فئودالی میشود طبقاتی است یعنی حقوقی است که بخواست بورژواها جنبه قانونی می‌بخشد. ولی از آنجا که طبقه جدیدی قدرت رهبری دولت را بدست میگیرد و در فعالیتهای سیاسی خود به مناسبات تولیدی و شیوه تولید جدید و شکل تازه‌ای از مالکیت خصوصی مربوط میشود طبیعتاً تغییرات مهمی از نظر قانونی بوجود می‌آورد. قوانین محلی جای خود را به قوانینی میدهند که بنحو یکسان در

سراسر کشور عمل میکنند. معیارهای قانونی و حقوقی مبتنی بر حفظ مالکیت سرمایه‌داری هستند. قوانین بورژوازی میتوانند مالکیت فئودالی را لغو و تغییرات بزرگی را در مناسبات اقتصادی سبب شوند و بیرحمانه این تغییرات را در قلمرو نفوذ فئودالهای باقی‌مانده گسترش داده و حتی مالکیت فئودالی و قلمرو حکومت این فئودالها را ضبط و مصادره کنند. اما قوانین بورژوازی به نوبه خود حافظ و نگهدارنده اشکال سرمایه‌داری استثمار هستند بموجب قوانین بورژوازی، حق سرمایه‌دار نسبت به پول، زمین و وسائل تولید که در اختیار گرفته مقدس و غیرقابل تغییر است و در همین حال ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری مدعی میشوند که حقوق بورژوانی برابری مردم را در مقابل قانون تأمین کرده و تفاوتها و امتیازات اجتماعی و سرزمینهای مختلف را نسبت بهم از بین برده است. معیاد معیارهای قانونی و مناسبات حقوقی در سرمایه‌داری به گسترش نظام پارلمانی و دموکراسی بورژوازی کمک میکند. قوانین اساسی در برابر پارلمانها قرار داده شده و بتصویب آنها میرسند و حقوق و وظائف شهروندان تعیین میگردد.

سرمایه‌داری قوای سه‌گانه حکومتی، قوه قانونگذاری (مجالس مقننه) قوه قضائی (دادگستری و ادارات مربوط) و قوه مجریه (دولت و عوامل آن) ظاهراً مستقل از یکدیگرند. و ایدئولوگ‌های بورژوازی ادعا میکنند که این تقسیم‌بندی سه‌گانه عالیت‌ترین شکل دموکراسی را در نظام سیاسی مملکت تأمین میکند.

اما بایستی توجه کرد که در این جامعه نیز مانند جوامع طبقاتی گذشته، قانون بطور عمده حافظ منافع طبقه حاکم میباشد. و از همین دیدگاه - حفظ منافع طبقه حاکم - کلیه اصول مناسبات حاکم در جامعه پایه‌گذاری و اجرا میشود، همچنانکه حتی از قانون مربوط به ازدواج و تشکیل خانواده، جای نمایانی به بررسی مناسبات مالکیت و دارائی بین زن و شوهر و فرزندان اختصاص داده شده است.

از آنچه بطور خلاصه گفته شد نتیجه میشود که روینای قانونی و دولتی جامعه سرمایه‌داری منعکس‌کننده خصیصه‌های ویژه شیوه تولید

سرمایه‌داری و مناسبات سرمایه‌داری در تولید یعنی زیربنای آن بوده و بهترین و مناسبترین شرائط قانونی را برای توسعه و تکامل تولید سرمایه‌داری فراهم میکند.

اما بررسی ماهیت طبقاتی دولت بورژوازی و قوانین موجود در این جامعه نیاز به مطالعه بیشتری دارد، زیرا ماهیت طبقاتی و استعمارگرانه دولت‌های فئودالی و بردگی بسیار روشنتر بودند؛ اما یکی از خصلت‌های ویژه قوانین و دولت‌های سرمایه‌داری اینست که ماهیت طبقاتی دولت و قانون تاحدود زیادی در استتار و پوشش قرار دارند.

در واقعیت امر نیز جنبه‌های قانونی جامعه سرمایه‌داری ظاهراً دموکراتیک و دربرگیرنده همه خلق بنظر میرسد. هنگام انتخابات ارگانهای دولتی و قانونگذاری (رئیس جمهور یا نمایندگان مجلس و انجمنها) همه سازمانها حق معرفی‌کنندیدار دارند و ظاهراً به همه مردم فرصت داده میشود برنامه‌های هر حزب، دسته و یا گاندیدهای آنها را مطالعه و بررسی نموده و بهر یک از آنها که مایلند رأی دهند. حزب برنده در انتخابات اکثریت‌کرسی‌های پارلمان را در اختیار داشته و دولت را تشکیل میدهد و چنانچه حزبی اکثریت‌کافی نداشته باشد با ائتلاف با سایر احزاب و دستجات و با شرکت دادن آنها بر تشکیل دولت اقدام میکند.

اما همینکه در وراء ظاهر این روبنای دولتی - قانونی سرمایه‌داری آنچنانچه مارکسیستها بحق نشان میدهند، به مسائل حقیقی موجود و در زندگی وزیربنای چنین جوامع توجه کنیم بخوبی به محدودیت‌های واقعی این دموکراسی و دروغین بودن آن پی می‌بریم.

سرمایه‌داری نظام بردگی اقتصادی است که سرپوش آزادی در خرید و فروش نیروی کار در بازار، بر آن گذاشته شده است.

آیا هرگز میتوان تصور کرد که بین استثمارکننده و استثمارشونده، بین آنکه ثروت‌های بیکرانی را در اختیار دارد و آنها که مجبورند برای این دارنده ثروت کار کنند و خودشان فاقد همه چیزند برابری و مساوات برقرار شود؟ وقتی در قلمرو زیربنا، در مناسبات اقتصادی بین انسانها برابری وجود نداشته باشد چگونه میتواند جنبه برابری در مناسبات حقوقی،

سیاسی وایدئولوژیک آنها حکمفرما باشد ؟

بد نیست برای مثال آزادی مطبوعات. رادر نظر مجسم کنیم. این حقیقتی است که در جامعه سرمایه داری بموجب قوانین موجود هر فردی میتواند بهزینۀ خود روزنامه ای منتشر کند . اما در واقعیت امر آیا انسانهای زیادی هستند که قادر به تحمل چنین هزینه ای باشند؟ بررسی دقیق تر اینکه چه روابط پیچیده ای از کمکها و یابالکس فشارهایی که در زمینه همین مطبوعات در جوامع سرمایه داری حکمفرما است و اینکه رادیو و تلویزیون عملا در اختیار چه کسانی است و درجهت حفظ منافع کدام طبقه گام برمیدارند همه و همه نشانه پوچی دمکراسی سرمایه داری میباشد. ولذا هنگامیکه به آهستگی پرده های موجود را از روی دمکراسی بورژواری کنار میزنیم بخوبی درمی یابیم که تنها طبقه ای که مالک بانکها، کارخانجات، زمینهای بزرگ و روزنامه ها و غیره است میتواند از حقوق ارائه شده بورژواری برخوردار باشند.

بطور خلاصه میتوان گفت: طبقه ای که بر تولید مادی جامعه حاکمیت و سلطه دارد سرانجام بر زندگی معنوی وایدئولوژیک آن نیز حاکم است. تازمانیکه بانکها، کارخانجات، معادن، راه های آهن زمینها و سایر وسائل استثمار و بهره کشی از انسانها در دست سرمایه داری قرار گرفته این طبقه قادر خواهد بود همچنان انتشار کتب و روزنامه ها ، مجلات، رادیو، تلویزیون، موسسات تهیه فیلم، موازین و همه ارگانهای تعلیم و تربیت را عملا زیر نفوذ خود نگه دارد.

صرف نظر از آنچه گفته شد، چه از لحاظ ظاهر و چه در عمل دمکراسی بورژوازی کمبودهای چشمگیر و غیر قابل انکاری دارد، همین دمکراسی ظاهرا اعلام شده نیز اغلب عملی نشده و تضمینی برای وجود آن نیست. از آنجا که قدرت واقعی در دست سرمایه داری متمرکز است این طبقه است که بر حسب شرایط و موقعیت حاکم بر جامعه و تا آنجا که بمنافع واقعی او لطمۀ جدی وارد نشود به سازمانهای مرفقی اجازه برخورداری از این آزادی رامیدهد. اما همینکه این سازمانهای مرفقی نفوذ اجتماعی قابل توجهی بهمزده و منافع بورژوازی را تهدید کنند در آن هنگام است که

بورژوازی هزاران مانع بر سر راه این سازمانها ایجاد کرده و حتی هر قدر که لازم باشد اصولا با اصطلاح دموکراسی خود را زیر پا خواهد گذاشت و حتی در صورت لزوم و چنانچه بتواند برای سرکوبی قطعی نیروهای مترقی جامعه به استقرار حکومتهای فاشیستی اقدام خواهد کرد.

معینا وجود دموکراسی بورژوازی و استقرار آن در مقایسه با حکومتهای مستبدانه سلطنتی و فئودال و انواع استبدادهای دیگر، گام اجتماعی مهمی بجلو، برای طبقه کارگر و توده های زحمتکش است. زیرا، آنان امکان می یابند با ایجاد اتحادیه ها و سازمانهای مستقل خود و نشر روزنامه و آگاهی افراد طبقه زحمتکش این طبقه را متشکل و به ایدئولوژی خود مجهز و از سوی دیگر حکومتهای سرمایه داری را بپاد انتقاد گیرند. وجود همین شرایط امکان میدهد تا طبقه کارگر و توده های زحمتکش سریعتر دریابند که دموکراسی بورژوازی محدود، ریاکارانه و دروغین است و در واقع دموکراسی است برای بورژوازی و دیکتاتوری بورژوازی است بر توده های زحمتکش.

دولت در عصر امپریالیسم: در عصر امپریالیسم نظام پارلمانی و دموکراسی بورژوازی روبه اضمحلال و فساد واقعی میرود و هر روز بیشتر و بیشتر، در اینجا و آنجا، هر کجا که منافع سرمایه بخطر جدی افتد و رشای ارتجاعی و فاشیستی بکار برده شده و گاه حتی به انکار وجود هر نوع آزادیهای دموکراتیک و فشار هر چه بیشتر بسازمانهای مترقی میانجامد. و در این هنگام که ماشین دولتی بورژوازی شکل آشکار فاشیستی بخود میگیرد، احزاب کمونیست و سایر سازمانهای چپ از فعالیت منصرف و غیر قانونی اعلام میشوند و حتی اتحادیه های کارگری پیشرو درهم کوبیده شده، روزنامه ها و سایر انتشارات مورد هجوم قرار میگیرند و پیشقراولان مبارز تحت پیگرد قرار داده شده و زندانها افکنده میشوند یا حتی ترور و نابود میشوند و در چنین هنگامی است که حتی نظام پارلمانی بورژوازی نابود شده و دیکتاتوری فاشیستی کامل و خفقان پلیس جایگزین آن میشود. اما کاربرد روشهای فاشیستی بوسیله ماشین دولتی بورژوازی همیشه با استقرار آشکار فاشیسم توأم نیست و در بسیاری موارد بتدریج تاکنار

زدن روشهای دموکراتیک قبلی و حفظ ظاهری قوانین اما افزودن تبصره‌ها و متمم‌های محدود کننده به آنها و عدم اجرای صحیح قوانین موجود و صدها روش دیگر اعمال میشود. برای مثال ایالات متحده آمریکا، این قبله‌گاه امپریالیسم را در نظر مجسم کنیم. در ابتدا بموجب قوانین اساسی دموکراسی بورژوازی یعنی حکومت پارلمانی برقرار شد و یک دولت مستقل بورژوا دموکراتیک ایجاد گردید. اما اکنون به قوانین اساسی آن تبصره‌ها و موادی علیه منافع اتحادیه‌ها، برضد کارگران حتی در جهت محدود کردن حق اعتصاب و غیره اضافه شده و نیز کمیسیونهای مخصوصی برای کنترل و نوعی تفتیش افکار مردم و آزمایش میزان قابلیت اعتماد سیاسی بودن آنها از نظر دولت و غیره بوجود آمده‌اند. و عملاً حزب کمونیست در این کشور از انجام فعالیتهای آشکار قانونی محروم شده است و بویژه وقتی جنایات شرم‌آور و تبعیضات نژادی نسبت به سیاه پوستان و اقلیتهای ملی و دیگر محدودیتهای دموکراتیک و اشکال گوناگون ترور واقعی افکار را در جامعه آمریکائی بدقت بررسی کنیم بغوی روشن میشود که چگونه دموکراسی بورژوازی در ایالات متحده، همانند بسیاری از کشورهای امپریالیستی، عملاً روبه اضمحلال میرود.

ولذا میتوان گفت که بحران و اضمحلال دموکراسی بورژوازی یک روند و تمایل اساسی نظام سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم است.

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که در حقیقت امر دموکراسی بورژوازی و فاشیسم عملاً مسئله اسلوب و روش حکمفرمائی سرمایه‌داری است و پارلمانتاریسم بورژوازی و فاشیسم هر دو در واقع انواع دولت سرمایه‌داری و اشکالی از دیکتاتوری بورژوازی هستند که به روشهای گوناگون اعمال میشوند.

بورژوازی تا آنجا که به حفظ موقعیت خود مطمئن باشد لزومی به اعمال دیکتاتوری نوع فاشیستی و ترک دموکراسی نمی‌بیند و در واقع گذار از دموکراسی بورژوازی به فاشیسم نشانه‌ای از وجود بحران در حکمفرمائی این طبقه، نه نشانه قدرت بلکه نشانه ضعف این طبقه است. استقرار فاشیسم بدین مفهوم است که بورژوازی دیگر قادر نیست به روشهای

دمکراتیک به حاکمیت خود ادامه دهد.

چنانکه قبلا گفته شد، دولت‌ها همواره به برخی فعالیت‌های اقتصادی نیز می‌پردازند. دولت بورژوازی نیز از این قانون مستثنی نیست. در عصر امپریالیسم فعالیت‌های اقتصادی دولت بورژوازی افزایش می‌یابد. تعدادی از موسسات، راه‌آهن، و قسمت قابل توجهی از وسائل ارتباطی و حمل و نقل و بانکها زیر کنترل قرار می‌گیرند و در موارد بخصوص بویژه در زمان جنگ دولت توزیع مواد خام و فرآورده‌های تولید شده را نیز در دست گرفته و عملاً ماشین دولتی با سازمان‌های اقتصادی امپریالیستی درهم آمیخته شده و سرمایه‌داری دولتی را بوجود می‌آورند و سرمایه‌داری انحصاری در بسیاری موارد عملاً بصورت سرمایه‌داری انحصاری دولتی درمی‌آید.

رشد و برقراری سرمایه‌داری انحصاری - دولتی نشان دهنده دو حقیقت مهم است:

اول اینکه تولید سرمایه‌داری هرچه بیشتر و بطور کامل خصلت اجتماعی اجتماعی بخود گرفته و اینکه نیروهای مولده سرمایه‌داری از قالب مناسبات تولیدی و اشکال روبنائی این جامعه بسیار پیشی گرفته است. خصلت ویژه کاملاً اجتماعی تولید مصرأ خواهان درهم شکستگی مناسبات مبتنی بر مالکیت شخصی بروسائل تولید و استقرار واقعی کنترل و اداره همه زنجیره‌های تولید بوسیله تمامی جامعه، یعنی استقرار مالکیت اجتماعی بروسائل تولید و برنامه‌ریزی واقعی دولتی تولید می‌باشد.

دومین حقیقت اینستکه، رشد سرمایه‌داری نشانه بارزی است بر عمیق‌تر شدن تضادهای سرمایه‌داری و نشان می‌دهدکه بورژوازی برای حفظ شیوه تولید سرمایه‌داری مجبور شده تا آنجاکه ممکن است خود را به دولت وابسته و متکی سازد، نه تنها به قدرت پلیس، ژاندارمری و آرتش دولت سرمایه‌داری بلکه تاحدی زیاد بقدرت اقتصادی دولت نیز وابسته و متکی میشود. آنجاکه بورژوازی تامین سود هرچه بیشتر با استفاده از روشهای صرفاً اقتصادی برای نفوذ بر طبقه کارگر رادشوار می‌یابد، میکوشد تا از طریق بکارگرفتن ماشین دولت بورژوازی در راه استثمار هرچه بیشتر طبقه کارگر باین هدف خود نائل شود.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی منجر به افزایش هرچه بیشتر نیروهای نظامی و نظامی شدن هرچه بیشتر اقتصاد و همه زندگی جامعه و برقراری مسابقه تسلیحاتی درجهان بمنزله منبع کسب بالاترین درآمد ها برای انحصارات سرمایه‌داری برای مقابله آنها با بحران می باشد و در اثر این جریان نقش پلیس و نیروهای امنیتی برای تحت تبعیت نگاهداشتن ماشین دولتی و توده در جهت منافع انحصارات روز بروز افزایش مییابد.

و همه اینها نشان میدهد که دولت امپریالیستی قدرتی نیست که برتر از طبقه کارگر و سرمایه‌داران و مستقل از آنها باشد بلکه ارگان دیکتاتوری واقعی بورژوازی است. در دوران سرمایه داری انحصاری دولتی، دولت بورژوازی بویژه نقشی ارتجاعی تر ایفا میکند و این حقیقتی است که فقط رویزونیستها از قبول آن سر باز میزنند.

دولت در سوسیالیسم: طبقه کارگر برای تضمین بنای سوسیالیسم و کمونیسم همینکه بقدرت رسید، بایستی حیات سیانسی جامعه را در راه کاملاً نوینی سازمان‌دهی کند و برای این منظور در اولین گام دولت خود، دولت کارگری را بوجود می‌آورد. اما این دولت سوسیالیستی، عینادرست نقطه‌مقابل و متضاد دولت بورژوازی است. درحالیکه دولت بورژوازی وسیله انقیاد و فشار توده‌های زحمتکش است، دولت سوسیالیستی وسیله‌ای است برای رهائی همیشگی توده‌های زحمتکش از شر استثمار. دولت سوسیالیستی دولتی است دمکراتیک بطریقه نوین و درعین حال دیکتاتوری تازه و نوینی محسوب میشود. دولت سوسیالیستی دولتی است دمکراتیک زیرا حافظ و مبین منافع اکثریت عظیم جامعه (زحمتکشان واقعی) است و دیکتاتوری است زیرا مانع استثمار اقلیت استثمارگر می باشد و بدین مفهوم دولت سوسیالیستی نیز مانند هر دولت دیگر بیان کننده دیکتاتوری طبقه معینی از جامعه است. دولت سوسیالیستی که خصلتاً طبقاتی ولی متعلق به طبقه کارگر و لذا دارای خصلتی اجتماعی است در واقع دولت کارگران و دهقانان و از نظر ساختمان و اعمال قدرت دارای ماهیتی کارگری و دهقانی است. این دولت بر همکاری و اتحاد بین طبقه کارگر و دهقان پایه گذاری شده است و دران اتحاد طبقه کارگر نقش رهبری را بعهده دارد که

از طریق پیشاهنگ متشکل خود یعنی حزب کمونیست رهبری مزبور را اعمال میکند.

دیکتاتوری پرولتاریا مجسم کننده وسیعترین شکل دمکراسی، یعنی دمکراسی برای خلق میباشد و در واقعیت امر نوع عالیتري از دمکراسی بورژوازی است، زیرا که دمکراسی تنها آزادی و حقوق را در حرف و بصورت رسمی به توده های زحمتکش میدهد بلکه عملا شرائط مادی لازم برای استفاده از دمکراسی را برای توده های زحمتکش فراهم میسازد و آزادیهای حقیقی و عملی توده های رنجبر را جایگزین آزادی ظاهری - و نه عملی - اعلام شده بوسیله بورژوازی میکند.

دولت سوسیالیستی مانند همه سازمانهای دیگر طبقه کارگر بر پایه و اساس سانترالیسم دمکراتیک مبتنی میباشد. برای اینکه دولت سوسیالیستی بتواند بصورت نیروئی پرتوان در دست طبقه کارگر قرار گرفته باشد، بایستی نه تنها به توده های خلق دمکراسی دهد بلکه لازم است انضباط و نظم را در بین صفوف طبقه کارگر و در دولت این طبقه با ایجاد یک مرکزیت رهبری کننده مستقر گرداند. زیرا بدون وجود یک مرکزیت هماهنگ کننده، وحدت نظر و خواسته ها، وحدت عمل و انضباط میسر نخواهد بود. اشکال عملی سانترالیسم دمکراتیک ممکن است در مراحل مختلف بنای جامعه سوسیالیستی و در شرائط گوناگون تاحدودی متفاوت باشند اما اصول کلی آن تغییر نکرده و اجرای صحیح این اصل خصلت اجتناب ناپذیر دولتهای سوسیالیستی در تمامی مراحل موجودیت آنست.

دیکتاتوری پرولتاریا در واقع ممکن است اشکال گوناگونی بخود بگیرد. اولین شکل این حکومت، کمون پاریس در ۱۹۷۱ بوده است. کمون پاریس بلافاصله پس از موجودیتش به جدائی قوای مئنه از قوه مجریه پایان بخشیده و نظام دائمی بودن پستهای اداری را خاتمه داد و نیروهای مسلح همه خلق را جایگزین ارتش دولتی ساخت.

در روسیه، جنبش طبقه کارگر و سرانجام انقلاب کبیر اکتبر شکل متفاوتی از دیکتاتوری پرولتاریا یعنی حکومت شوراهای بوجود آورد. پس از جنگ دوم جهانی دمکراسی های توده ای بعرضه ظهور رسیدند.

در این ممالك (چین، کره، ویتنام، ...) دیکتاتوری توده‌های زحمتکش شکل دمکراسی توده‌ای - خلقی - بخود گرفت، بدیهی است در کشورهای مختلف و بر حسب شرائط گوناگون اعمال دیکتاتوری پرولتاریا اشکال گوناگونی بخود گرفته ولی در عین حال عوامل و عناصر اساسی همه آنها مشابه و مشترک است و لذا میتوان گفت شکل کلی و عام دیکتاتوری پرولتاریا در همه آنها، دمکراسی توده‌ای میباشد.

حال به بینیم خصلت‌های ویژه این شکل تازه دولت در جامعه بشری چیست؟ اول وجود سازمان وسیع و فراگیر سیاسی - اجتماعی همه زحمتکشان بصورت جبهه ملی دمکراتیک، جبهه توده‌ای و یا اسامی دیگری که در کشورهای مختلف بدان گذارده میشود که مانند شوراهای در اتحاد شوروی بسیار وسیع و متنوعند ولی ساختمان این جبهه‌ها گاه باهم متفاوت میباشد. تشکیل شورایک اتحاد مستقیم توده‌هاست، اما جبهه توده‌ای عبارتست از تجمع سازمانهای توده‌ای زحمتکشان. چنین جبهه‌ای شامل حزب کمونیست و سایر احزاب زحمتکشان در صورتیکه وجود داشته باشند و نیز شامل اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های دهقانان و سازمانهای تعاونی و بعبارت دیگر از تمامی سیستم سازمانهای دمکراتیک تشکیل میشود.

درواقعیت امر، دمکراسی توده‌ای شکل انعطاف پذیرتری است از دولت پرولتاریا برای غلبه بر مقاومت بورژوازی. در اتحاد شوروی بعلت وجود شدیدترین اشکال برخورد و کشمکشهای طبقاتی در جامعه پس از استقرار حاکمیت شوراهای، بعلت اینکه در واقع این اولین شکافی بود که در نظام جهانی امپریالیستی وارد آمده بود تحت شرایط بحرانی آن زمان لازم بود در شرائط حکومت نوپای شوراهای در واقع بورژوازی از حق انتخابات محروم شود. لیکن در شرائط پیدایش دمکراسی‌های توده‌ای چنین ضرورتی موجود نیست و نیازی به محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات موجود نمیشود.

درواقع دمکراسی‌های توده‌ای بعضی از بقایای جمهوریهای پارلمانی را حفظ میکنند و این بویژه در اشکال مختلف در کشورهایی که دارای سنت طولانی پارلمانی هستند میتواند پیاده شود. لیکن دولتهای سوسیالیستی هر شکلی که بخود بگیرند ماهیت آنها همواره یکی خواهد بود و آن - دیکتاتوری

پرولتاریا است و مهمتر اینکه وظیفه اصلی و هدف واقعی همه آنها یکی است و آن عبارتست از یکسو درهم شکستگی هر نوع مقاومت طبقه استثمارگر برای حفظ بهره‌کشی بهر شکل و ازسوی دیگر متحد کردن همه توده‌های زحمتکش در اطراف طبقه کارگر بمنظور استقرار سوسیالیسم و بنای جامعه کمونیستی.

همزمان با پیدایش دولت سوسیالیستی، قوانین سوسیالیستی نیز بوجود می‌آیند. هیچ دولتی، حتی دولت سوسیالیستی نمیتواند بدون معیارهای قانونی ویژه خود وجود داشته باشد.

قوانین سوسیالیستی میبایست به مناسبات نوینی که در جریان انقلاب سوسیالیستی بوجود آمده‌اند شکل حقوقی (قضائی) ببخشد و مانند همه قوانین نوع مالکیت ویژه خود یعنی مالکیت سوسیالیستی تمام خلقتها را حفظ و پاسداری کند. مناسبات نوین اجتماعی که قوانین سوسیالیستی به آنها جنبه حقوقی میبخشد، همچنین همه مناسبات و روابط خانوادگی و زندگی روزمره مردم را در بر میگیرند، مناسباتی که با انواع کهنه شده مناسبات جامعه سرمایه‌داری کاملاً متفاوتند.

دردوران گذار از سرمایه‌داری با استقرار جامعه سوسیالیستی و در سوسیالیسم استقرار یافته بخش قانونی- دولتی- روبنا نمیتواند بدون همکاری متقابل همه مؤسسات توده‌ای و سوسیالیستی و طائف خود را بدرستی انجام دهد. این مؤسسات و سازمانها یعنی اتحادیه‌های کارگری، سازمانهای تعاونی، سازمانهای جوانان، سازمانهای ورزشی، مطبوعات سوسیالیستی و سایر سازمانهای توده‌ای همه و همه به جلب توده‌ها در ساختمان جامعه، استقرار سوسیالیسم و بنای کمونیسم و خلاصه اداره همه امور مربوط به خودشان و از همه مهمتر بالا بردن درک و آگاهی توده‌ها و در نهایت امر تامین دموکراسی واقعی سوسیالیستی اشتغال دارند. همه این سازمانهای زحمتکشان توأم با دولت تحت رهبری حزب کمونیست نشان دهنده شکل سیاسی سازمان بندی جامعه در دوران بنای سوسیالیسم میباشد.